

مطالعات ویرایش شده تیموتی کِلِر

این مطالعه برای شخص شماست تا:
آن را بخوانید. قدرت تبدیل بخش
انجیل شما را به هیجان خواهد آورد.

این مطالعه برای شخص شماست تا:
آن را بخورید. جهت تأمل
روز به روز در کلام زنده خدا،
شما را کمک خواهد کرد.



این مطالعه برای شخص شماست تا:
آن را بخورانید. به منظور تعلیم کتاب مقدس
به دیگران، شما را مجهز خواهد کرد.

رومیان ۱-۷ برای شخص شما



رساله رومیان ۱ - ۷ برای شخص شما



نوشته: تیموتی کِلِر

مترجم: گروه ترجمه مؤسسه راستی

فهرست عناوین

- سخن ناشر
دیباچهٔ مجموعه
مقدمه‌ای بر رساله پولس رسول به رومیان
- ۶
۷
۸
- ۱۲ (۱) معرفی انجیل (رومیان ۱: ۱-۱۷)
- ۲۴ (۲) بُت پرستان نیازمند انجیل هستند (رومیان ۱: ۱۸-۳۲)
- ۳۶ (۳) مذهب‌یون نیازمند انجیل هستند - قسمت اول (رومیان ۲: ۱-۱۶)
- ۴۸ (۴) مذهب‌یون نیازمند انجیل هستند - قسمت دوم (رومیان ۲: ۱۷-۲۹)
- ۵۸ (۵) همه نیازمند انجیل هستند (رومیان ۳: ۱-۲۰)
- ۷۰ (۶) قطعه‌ای الماس بر روی پارچه‌ای مشکی (رومیان ۳: ۲۱-۳۱)
- ۸۲ (۷) زمانی که عادل شمرده شدگی شروع شد (رومیان ۴: ۱-۲۵)
- ۹۴ (۸) مزایای عادل شمرده شدگی (رومیان ۵: ۱-۱۱)
- ۱۰۶ (۹) چرا عادل شمرده شدگی به میان می‌آید؟ (رومیان ۵: ۱۲-۲۱)
- ۱۱۸ (۱۰) یگانگی با مسیح (رومیان ۶: ۱-۱۴)
- ۱۳۰ (۱۱) غلامان خدا (رومیان ۶: ۱۵ - ۷: ۶)
- ۱۴۰ (۱۲) مبارزه با گناه (رومیان ۷: ۷-۲۵)
- ۱۵۰ واژه‌نامه
- ۱۵۵ پیوست الف) خلاصهٔ رومیان فصل‌های ۱ تا ۷
۱۶۵ پیوست ب) شناسایی بُت‌های نهفته در قلب انسان
۱۷۲ پیوست پ) مباحث اخیر

The Farsi Translation of *Romans for You - Romans 1-7*

by Dr. Timothy Keller © 2014

Originally published in English by

The Good Book Company

www.thegoodbook.com

www.thegoodbook.co.uk

All rights reserved.

Farsi Publisher Translator:

Fact Ministries, Inc.

www.factministries.org

P.O. Box 53507, San Jose, CA 95153

Paper ISBN: 978-1-647646-62-2

سرشناسه: رومیان ۱-۷ برای شخص شما

نگارنده: دکتر تیموتی کِلِر

مترجم: گروه ترجمه مؤسسه راستی

ویراستار: آلبرت اصلان

صفحه پرداز: روبرت کرمی

ناشر فارسی: راستی - مؤسسه آموزش کتاب مقدس

شماره شابک: ۹۷۸-۱-۶۴۷۶۴۶-۶۲-۲

حق ترجمه فارسی این اثر مطابق مفاد قرارداد با شرکت انتشاراتی

The Good Book Company برای سازمان راستی محفوظ است.

دسامبر ۲۰۱۹

سخن ناشر

حکم دستگیری اهل طریقت، این غیور کوردل را اقتدار بخشید تا در پی آنان بوده از جفا دادنشان خشنود شود. در اوج پرواز خود از شهری به شهری، نوری بر او تابیدن گرفت. پیغامی الاهی او را درهم کوبید. بینایی‌اش از او سلب شد. بر او امر شد تا به مکانی برگزیده برود. در ضعف کامل و با تکیه بر دست دیگران راهی شد تا در کمال بی‌لیاقتی در قلب اهل طریقت جا داده و محبت کرده شود. یکی از اهل طریقت وارد شده دشمن خویش را «برادر شائول» خطاب کرد. خانیا برای شائول دعا کرد. شائول بی‌نا شد. و حال، پیغام فیض خدا در مسیح عیسی، شائول را به بینادل غیوری تبدیل نمود تا در اقتدار انجیل، یهود و غیر یهود را به فیض مسیح بشارت دهد. به زبان عامیانه، «چی بود؟ چی شد؟!» فیض بزرگ‌ترین نقش را در نجات، زندگی، خدمت، و نوشتجات پولس رسول ایفا می‌کند. «به فیض خدا هستیم آنچه هستیم. و فیض او که بر من بود باطل نگشت...»

(اول فرقتیان ۱۵:۱۰)

کتابی که در دست دارید ترجمه مطالعات ویرایش شده دکتر تیموتی کِلر بر اساس رساله پولس رسول به رومیان می‌باشد. این اثر گرانبگر در پی آن است تا با تشریح مفهوم انجیل ثابت نماید که مجذوب شدن ما به پیغام انجیل حاصل فیض است، ایمان آوردن و تولد تازه شدن مان حاصل فیض است، رشد ما در قدوسیت حاصل فیض است، شبیه مسیح شدن ما حاصل فیض است، محفوظ ماندن ما در نجات حاصل فیض است، و در آینده شریک جلال او شدن مان حاصل فیض است. فیض، لطفی رایگان است که هیچ آدمی سزوارش نبوده، نیست، و نخواهد بود. فیض، بخششی است که به دولتمندی به نالایقان اعطا می‌شود تا مردگان زنده شوند، گمشدگان یافت شوند، ناپاکان تقدیس شوند، ناعادلان عادل محسوب شوند، و دشمنان خدا فرزندان او خوانده شوند. فیض، دیوار جدایی و نقاب را برمی‌دارد تا بزرگ‌ترین گناه‌کاران (مذهبیون و غیرمذهبیون) از موت به حیات، و از ملکوت ظلمت به ملکوت نور عجیب او منتقل شوند. (اعمال ۱۸:۲۶؛ اول پطرس ۲:۹) بدون فیض خدا، هرگونه تلاش ما برای دستیابی به خدا، نجات، و برکات او به هلاکت می‌انجامد.

ضمن قدردانی از دکتر تیموتی کِلر، شبان، استاد، سخنران و مفسر فرهیخته کتاب مقدس، از همه عزیزانی که ما را در ترجمه این اثر همراهی نمودند سپاسگزاری می‌کنم. باشد که این کتاب به همراه کتابچه راهنمای آن باعث برکت کلیسای ایران شود. دعای ما در مؤسسه راستی این است که کلیسای همیشه محبوب ما زمین به عادلانی باشد که به ایمان زیست کنند، دربرگیرنده مقدسینی باشد که بر فیض استوار باشند، و فرستنده خادمینی باشد که در بشارت انجیل فیض ساعی و پرثمر باشند.

کشیش آلبرت اصلان
مدیر و بنیانگذار
راستی - مؤسسه آموزش کتاب مقدس

دسامبر ۲۰۱۹

هر مجلد از مجموعه کتاب‌های «کلام خدا برای شخص شما»، خوانندگان را به بطن کتاب مقدس رهنمون و حقایق آن را در دل‌های آنان به کار می‌گیرد.

اهداف اصلی هر یک از کتاب‌های این مجموعه عبارت است از:

بر محور کتاب مقدس بنا و استوار شده باشند.
 مسیح را جلال دهند.
 به طور مناسب به کار برده شوند.
 به آسانی قابل خواندن و فهم باشند.

شما می‌توانید **رومیان ۱-۷** را برای موارد زیر مورد استفاده قرار دهید:

خواندن: شما می‌توانید این مجلد را به عنوان کتابی که به شرح و تفصیل مضامین، تشویق‌ها و چالش‌های این قسمت از کتاب مقدس [رومیان] می‌پردازد، به سادگی از ابتدا تا انتها بخوانید.

خوردن: شما می‌توانید از این کتاب به عنوان بخشی از عبادت روزانه و مرتب خودتان استفاده کنید، یا اینکه آن را در کنار موعظه یا سلسله درس‌های کتاب مقدس در کلیسای خود به کار ببرید. هر فصل از این کتاب به دو قسمت کوچک‌تر تقسیم شده، و در پایان هر قسمت پرسش‌هایی مطرح شده که خواننده را به اندیشیدن تشویق و وامی‌دارد.

خواندن: شما می‌توانید این کتاب را به عنوان مرجعی برای کمک در تعلیم کلام خدا به دیگران، چه گروه‌های کوچک و چه در سطح کلیسایی، به کار ببرید. به آیه‌ها یا مفاهیم بفرنجی بخواهید خورد که با زبانی ساده توضیح داده شده‌اند، و در جای متن آن، مضامین و توضیحات سودمندی در اختیار خواننده قرار داده شده است.

کتاب‌های این مجموعه، همانند کتاب‌های تفسیری نیستند، و قرار نیست این ادعا را القا کنند که نگارش این مجموعه مبنی بر درک زبان‌های اصلی کتاب مقدس و یا سطح بالایی از دانش کتاب مقدسی می‌باشد. ارجاعات آیه‌ها با حروف **(فونت درشت)** آورده شده‌اند تا بتوان به آسانی به آنها مراجعه کرد. هر واژه‌ای که در محاورهٔ روزمره مهجور است و به ندرت به کار می‌رود و یا بیرون از محیط کلیسا کاربرد متفاوتی دارد، اولین بار با رنگ خاکستری نشان داده شده و معنایش در پیوست اول (واژه‌نامه) در انتهای کتاب تعریف شده است.

دعای ما این است که در ضمن خواندن این کتاب به جای اینکه شیفتهٔ محتوای آن شوید، شیفتهٔ کلام خدا یعنی آن کتاب مقدسی شوید که این کتاب کوچک شما را تشویق به مطالعهٔ آن می‌کند ... و اینکه به جای تحسین نویسندهٔ این کتاب، خداوندی را تحسین کنید که نگارنده شما را به سوی رهنمون است.

کارل لافرتن، ویراستار مجموعه

مقدمه‌ای بر رسالهٔ پولس رسول به رومیان

رساله به رومیان کتابی است که با متحول کردن بسیاری از انسان‌ها، به کرات دنیا را دگرگون ساخته است.

یکی از کسانی که رساله به رومیان باعث تغییر او شد، یک شبان انگلیسی به نام جان استات بود. خدمت و سرسپردگی او به بشارت انجیل تأثیر به‌سزایی بر کلیسای بریتانیا و ایالات متحده، و شاید بطور اخص بتوان گفت بر تمام دنیای توسعه یافتهٔ قرن بیستم داشت. وی در مورد خودش چنین می‌نویسد:

«به دلیل چالش‌های شادی آفرین و دردناکی که شخصاً داشتم، رابطهٔ من با رساله به رومیان آمیزه‌ای از عشق و نفرت بود ... این افشاگری‌های ویران‌کنندهٔ پولس در رومیان ۱:۱۸ تا ۳:۲۰ دربارهٔ جهان شمول بودن گناه و جرم انسان بود که مرا از بند بشارت سطحی انجیل، که فقط "بناهای سطحی" مردم را مد نظر دارد، رها کنید.»

(پیام رومیان - ص ۱۰)

تقریباً پانصد سال پیش از آنکه کلمات پولس، جان استات را به بشارت انجیلی که بر روی رابطهٔ ما با خدا متمرکز است فرا بخواند، رساله به رومیان دو مرد دیگر را هم متحول ساخته بود. تحول این دو مرد به نحوی بود که کلیسا را به طور کامل دگرگون ساخت.

مارتین لوتر، راهبی آلمانی بود که آموخته بود که خواست خدا از وی آن است که برای رستگاری باید پرهیزکارانه زیست کند. و از این رو حس نفرتی از خدا در وجودش رشد کرده بود، چون می‌پنداشت خدا از وی چیزی را می‌خواهد که قادر به انجامش نیست، و سپس او را به حال خودش رها کرده تا شکست بخورد. بعدها، لوتر به مطالعهٔ رساله به رومیان پرداخت و سرانجام معنای رومیان ۱:۱۷ را درک کرد که می‌گوید: «که در آن عدالت خدا مکشوف می‌شود، از ایمان تا ایمان.» مارتین لوتر در تفسیر خود بر رساله به رومیان می‌نویسد:

«به منظور یافتن راهی برای درک کلام پولس، با پشتکار و اشتیاق بسیار تلاش کردم. [اما] ... اصطلاح "عدالت خدا" راه را سد کرده بود، چرا که برداشت من از این اصطلاح این بود که خدا عادل است و برای مجازات کسانی که عادل نیستند، با عدالت برخورد می‌کند. با وجودی که راهبی بی‌عیب و بی‌نقص بودم، اما در پیشگاه خدا هم‌چنان یک گناه‌کار بودم ... از این رو نمی‌توانستم خدایی عادل و خشمگین را دوست داشته باشم، بلکه ترجیح می‌دادم از او منزجر باشم و بر ضد او غرولند کنم ...»

سپس متوجه شدم که عدالت خدا آن عدالتی است که خدا بواسطهٔ آن، و از طریق فیض و رحمت بی‌دریغ خود، ما را به ایمان عادل می‌گرداند. آنجا بود که احساس کردم از نو متولد شده‌ام و از درون دره‌ایی که به رویم گشوده شدند وارد بهشت شدم ... بله، داخل شده بودم. مانع را از سر راهم برداشته بودم. و به همان اندازه که سابقاً از اصطلاح "عدالت خدا" بیزار بودم، اکنون این کلمات عزیزترین و تسلی‌بخش‌ترین واژه‌های من شده بودند.» (تفسیری بر رساله به رومیان)

کشف لوتر از فصل اول رساله به رومیان به احیای انجیل در آلمان و سراسر اروپا انجامید، و سرآغاز اصلاحات دینی جنبش پروتستان شد. ژان کالون یکی از بزرگ‌ترین الاهی‌دانان و شبانان دوره اصلاحات است. او در شهر ژنو (سوئیس) خدمت می‌کرد و در مورد رساله به رومیان می‌گوید:

«[رساله به رومیان] کلید و رمز ورود ... به مخفی‌ترین خزاین کتاب مقدس است ... بنابراین، موضوع این فصل‌ها را می‌توان این‌گونه بیان کرد: عادل بودن انسان تنها از طریق رحمت خدا در مسیح میسر است که در انجیل ارائه شده است و تنها به واسطه ایمان قابل درک است.»

(تفسیری بر رساله پولس به رومیان - ص ۱۶)

هم لوتر و هم کالون از نوشته‌های آگوستین (یکی از رهبران پیشین کلیسای اولیه، و اسقف شهر هیپو - محلی در الجزایر کنونی - در سده چهارم میلادی) بیشترین بهره را بردند. آگوستین مادری مسیحی داشت، اما به ایمان مادرش پشت کرده بود. وی حقیقت را در جای دیگری جستجو می‌کرد و تصمیم گرفت هرطور که خودش صلاح می‌داند زندگی کند، و از زنی که همسرش نبود، دارای فرزندی شد. اما زمانی که در شهر میلان زندگی می‌کرد، موعظه اسقف امبروز (یکی از شخصیت‌های برجسته کلیسا) را شنید و نتوانست مانع از آشوبی شود که با شنیدن این موعظه در درونش برپا شده بود. آگوستین ادعان می‌کند:

“غوغایی که در دلم به پا شده بود، مرا به باغی کشاند که در آنجا کسی نمی‌توانست مزاحم شود. در آن باغ با خودم دست به گریبان شدم ... با زنجیرهایی که به دست و پایم پیچیده بودند کلنجر می‌رفتم. ناگاه از خانه مجاور صدای نغمه‌ای را شنیدم که گویا یک پسر بچه و یا دختر بچه‌ای می‌گفت: ... “بردار و بخوان، بردار و بخوان.” من هم کتاب رسول [یعنی رومیان] را گشودم و اولین عبارتی را که به چشمم خورد، در سکوت خواندم: «و با شایستگی رفتار کنیم چنان‌که در روز، نه در بزها و سکرها و فسق و فجور و نزاع و حسد؛ بلکه عیسی مسیح خداوند را ببوشید و برای شهوات جسمانی تدارک نبینید» (۱۳:۱۳ - ۱۴). نه تمایل داشتم بیشتر بخوانم و نه دیگر نیازی به آن. بی‌درنگ، با آخرین کلمات این جمله، بارقه تسل بخششی به دلم درخشید و توفان اضطرابی را که در وجودم به پا شده بود، فرونشاند. همه سایه‌های تردید ناپدید شدند.”

(اعترافات، دفتر هشتم - فصل ۱۲)

بدین ترتیب، خدا کتاب رومیان را برای ایمان آوردن مردی به کار برد که قرار بود در دوران میان پولس و لوتر (که یک هزاره پس از آگوستین پا به عرصه وجود گذارد)، بزرگ‌ترین تأثیر را بر کلیسا بگذارد.

به راستی چه چیزی در رساله به رومیان نهفته است که بدون شک زندگی بسیاری را دگرگون کرده و تاریخ را شکل بخشیده است؟ علت آن است که رومیان رساله‌ای است در مورد خبر خوش انجیل. پولس در حدود سال ۵۷ میلادی این رساله را خطاب به کلیسای روم نوشت، چون می‌خواست آنها پیش از هر چیز انجیل را بفهمند، و سپس با شناخت بخشودگی پرچال آن، انجیل را تجربه کنند. احتمالاً پولس در خلال سومین سفر بشارتی‌اش و در شهر قرنتس یونان این رساله را خطاب به رومیان نوشته

است. مخاطبانش مسیحیانی بودند که وی هرگز آنان را ندیده بود، هرچند امید داشت که به زودی به دیدارشان نایل خواهد شد. چنین به نظر می‌رسد که کلیسای آنها از تنش میان مسیحیان یهودی تبار و مسیحیان غیریهودی تبار در رنج بود. اما با وجودی که پولس هیچ شناخت دست اول از ایشان نداشت، خوب می‌دانست که بیش از همه، آنان محتاج شنیدن چه چیزی هستند، خیر خوش انجیل.

**پولس بر ما آشکار
می‌سازد که چگونه
عدالت دریافت
شده سبب شادی
در زندگی‌های ما
می‌گردد.**

هم‌چنان که لوتر و کالون به بهترین شکل ممکن توصیف کرده‌اند، «انجیل خدا» (رومیان ۱:۱) بیانیه‌ای بود دربارهٔ «عدالت خدا». پیام انجیل خدا این بود که کمال و قدوسیت خدا در زندگی و مرگ عیسی مسیح مشهود می‌باشد، و این کمال، به واسطهٔ زندگی و مرگ عیسی مسیح، هم‌چون هدیه‌ای رایگان به ما پیشکش شده است. این همان پیغام «انجیل» [در رساله به رومیان] است و هم‌چنان که خواهیم دید، پولس نه تنها به ما نشان می‌دهد که چگونه خدا در انجیل گناه کاران را عادل می‌سازد،

بل اینکه چطور می‌توانیم از لذت این ارزشمندترین هدیه خدا در زندگی‌هایمان بهره‌مند شویم؛ یعنی چگونه این پیام در رفتار و حتی شخصیت ما تغییرات عمیق و عظیم پدید می‌آورد.

امروز هم به هنگام خواندن این نامه و تعمق در آن، باید مانند بسیاری از گذشتگان، برای دگرگونی دل‌هایمان و متحول شدن زندگی‌هایمان به وسیلهٔ هدیهٔ عدالت خدا، آماده باشیم. رومیان ما را به پرسیدن این پرسش وا می‌دارد: آیا من هم مانند لوتر، برای رسیدن به آزادی و نجاتی که انجیل در زندگی کنونی و آینده‌ام به ارمان می‌آورد، موانع را از سر راهم برداشته‌ام؟

شاید دربارهٔ رومیان بیش از بقیهٔ کتاب‌های کتاب مقدس مطلب نوشته شده باشد، چرا که ساختار و رویکرد این رساله در طول تاریخ کلیسا از موضوعات مورد بحث بوده است. در پیوست اول، ساختار سرخط‌های هفت فصل اول این رساله را همراه با جزئیاتش گنجانده‌ام تا در مشاهدهٔ روند منطقی و اندیشهٔ پولس به خوانندگان کمک شده باشد. در پیوست دوم، به بررسی بت‌پرستی از دیدگاه کتاب مقدسی پرداخته‌ام که زیربنای برخورد پولس با گناه و عدالت در فصل‌های ۱-۳ را تشکیل می‌دهد. در پیوست سوم، شرح مختصر و پاسخی به مباحث الاهیاتی اخیر دربارهٔ هویت مخاطبین پولس در رومیان و اینکه اصولاً حرف وی با آنها چیست آورده‌ام.

اما غرض از نگارش این کتاب، نه ارائه مرجعی خسته کننده بوده و نه بیان کلام آخر! کتابی که در دست دارید نه یک کتاب تفسیر است (یعنی وارد عمق دنیای تفسیر نمی‌شود) و نه به مباحث تاریخی و دانش‌پژوهی (تحقیقاتی) اخیر می‌پردازد. این کتاب یک راهنمای توضیحی است که مطالب کتاب مقدس را بازگو کرده، و برای شیوه‌های کاربرد آنها در زندگی امروز ما، پیشنهادهای ارائه می‌دهد. دعای من این است که چه در درکی که از خبر خوش انجیل دارید، و چه در تجربه روزمرهٔ خود از آن (و یا هر دو)، مطالعهٔ این کتاب شما را کمک کند تا به قول لوتر «موانع درک کلام خدا را از سر راه بردارید».





رومیان ۱:۱-۱۷ معرفی انجیل

رومیان، در اصل، رساله‌ای دربارهٔ انجیل است. بوسیلهٔ مردی نوشته شده که زندگی و کارش بیرامون انجیل سیر نموده و بوسیلهٔ انجیل تبدیل شده است. جای تعجب نیست که از آغاز رساله، همه چیز دربارهٔ انجیل است.

جدا نموده شده برای انجیل

همانند سایر رسالات باستانی، نویسنده با معرفی خویش آغاز می‌نماید. اسم او «پولس» است و مهم اینکه او مسیحی است؛ «غلام عیسیای مسیح» (آیه ۱). غلام در اینجا به معنی تحت الفظی، برده و خادم است (doulos). پولس نیز به مانند هر مسیحی دیگری آقایی دارد. او مردی است که تحت اقتدار و حاکمیت قرار دارد. دوم، پولس به عنوان «رسول خوانده شده» می‌باشد (آیه ۱). او رسول (apostolos) است؛ یک «فرستاده شده». این شغلی نیست که پولس، خودش آن را برگزیده باشد یا حتی برای احراز آن اقدام کرده باشد. او به جهت آن «دعوت شده» است. او مستقیماً توسط خود عیسیای قیام نموده، تعلیم و مأموریت یافته است (اعمال ۹: ۱-۱۹). او از مسیح اقتدار مستقیم جهت تعلیم دارد. آنچه که او می‌نویسد کلام معتبر خدا [کتاب مقدس] است. آنچه پیش رو داریم، حقیقت است.

اما چرا خداوند پولس را خواند تا رسولش شود؟ تا او «جدا نموده شده برای انجیل خدا» (۱:۱) باشد. عبارت «جدا نموده شده» به معنی «جدا شده» و کنار گذاشته شده از هر چیز دیگری است. پولس به جهت انتشار انجیل جدا شده بود تا این هدف مهم را دنبال نماید. این همان چیزی است که پولس همه عمر خویش «غلام» آن بود، و در ضمن، چنان‌که خواهیم دید (آیه‌های ۹، ۱۱، ۱۵)، این همان چیزی است که او در طول تمام عمر خود به آن شادی خواهد کرد. در نظر پولس، انجیل آن قدر والا و با ارزش است که او مشتاق است خود را از هر چیزی چون ثروت، سلامتی، تحسین، دوستان، امنیت و غیره جدا سازد تا نسبت به دعوتش امین باشد.

انجیل: چه کسی، نه اینکه چه چیزی

این انجیل چه چیزی است که پولس راغب است تا با غلام شدن، آنرا جلال دهد؟ چه انجیلی می‌توانست پولس را آن قدر شادمان سازد که برای در میان گذاشتن آن [با دیگران]، او حاضر شود همه چیز را از دست بدهد؟ ابتدا، خود واژه ارزش تامل کردن دارد. «انجیل» (euangeloi) به شکل تحت الفظی به معنی «قاصد خوش خبر» می‌باشد. در قرن اول، اگر یک امپراطور در میدان نبردی که بسیار پرت و دور افتاده بود، به پیروزی بزرگی نائل می‌شد و صلح را تضمین نموده و اقتدار و حاکمیت خویش را برقرار می‌کرد، او قاصدی (angelio) را می‌فرستاد تا خبر پیروزی، صلح و اقتدار او را اعلام نماید. پس، اگر بخواهیم به زبانی ساده بگوییم: انجیل به منزلهٔ بیانیه و یا یک اعلامیه است. انجیل توصیه‌ای نیست که باید پذیرفته شود؛ بلکه یک خبر است؛ خبری (eu) خوش راجع به امری که تحقق یافته است.

پولس رسول قاصد خوش خبر این بیانیه است. خوب است خاطر نشان شود که انجیل به پولس تعلق ندارد، از او سرچشمه نگرفته، و او ادعا نکرده که اقتدار و مهارت ساختنش را داشته است. بر عکس، انجیل از آن «خدا» است (آیه ۱). ما هم به مانند پولس، نه مختاریم آن را تغییر شکل دهیم تا برای روزگار کنونی مان جذابیت بیشتری داشته باشد، و نه آنرا طوری تحت کنترل خود درآوریم که برای زندگی‌مان راحت‌تر بنظر آید.

در ضمن، انجیل [یک ایده] جدید نیست، بلکه خدا «سابقاً و عدهٔ آن را به وساطت انبیای خود در کتب مقدس داده بود» (آیه ۲). همهٔ عهد عتیق دربارهٔ آن است. همهٔ «کتب مقدس» به این اعلامیه اشاره می‌کند. «کتب مقدس» سکویی هستند که پولس مانند قاصد خوش خبر خدا، بر روی آنها می‌ایستد. طرح کلی آنچه آن پولس به زیبایی و وضوح اعلام می‌کند در تک تک صفحاتی که خدا قبلاً نوشته بود دیده می‌شود.

محتوای انجیل «دربارهٔ پسر خود» اوست (آیه ۳). انجیل بر عیسی متمرکز است. انجیل دربارهٔ یک شخص است، نه یک مفهوم؛ در مورد اوست، نه در مورد ما. ما انجیل را زمانی درک خواهیم کرد که متوجه شویم که اساساً این پیغام در مورد زندگی، رویاها، و یا امیدهای ما نیست. انجیل در مورد همهٔ این چیزها هم سخن می‌گوید و هم آنان را تبدیل می‌بخشد؛ فقط و فقط به این دلیل که [انجیل] دربارهٔ ما نیست. انجیل اعلامیه‌ای است دربارهٔ پسر خدا، انسانی به اسم عیسی. و این پسر چنین بود:

انجیل دربارهٔ یک شخص است، نه یک مفهوم؛ در مورد اوست، نه در مورد ما.

● کاملاً انسان بود: «بحسب جسم» (آیه ۳).

● کسی بود که وعده‌های کتاب مقدس را تحقق بخشید. او از نسل داوود (آیه ۳)، پادشاه اسراییل در هزارهٔ قبلی) بود. خدا به داوود وعده داده بود که از خاندان او، پادشاهی جهانی، غایبی و نهایی یعنی مسیح را بر خواهد خیزاند (دوم سموئیل ۷: ۱۱-۱۶). زندگی خود داوود (حکومتش، رنج‌هایش و جلالش) از بسیاری جهات، برآمدن شخصی بزرگتر از اعقاب داوود را از پیش خبر می‌داد (مزامیر ۲: ۲۲ و مزمور ۱۱۰).

● الهی بود: «بحسب روح قدوسیت، پسر خدا به قوت معروف گردید از قیامت مردگان یعنی خداوند ما عیسای مسیح» (رومیان ۴: ۱). پولس نمی‌گوید که عیسی صرفاً به هنگام برخاستن از قبر پسر خدا شد. در عوض، او دو حقیقت بزرگ دربارهٔ قیام [مسیح] را مطرح می‌کند. اول اینکه، قبر خالی اعلامیه بزرگی است دربارهٔ هویت عیسی. قیام او، هر شک و تردیدی را در مورد پسر خدا بودن او از میان بر می‌دارد. دوم اینکه، قیام و صعود او به منزلهٔ راه یافتن او به جایگاهی است که سزاوار و شایسته اوست؛ نشستن بر دست راست خدا به منظور حکمرانی (افسیسیان ۱: ۱۹-۲۲)، در موقعیتی «بغایت سرفراز» و یافتن «نامی ... که فوق از جمیع نام‌هاست» (فیلیپیان ۲: ۹-۱۰). پسر خدا با فروتنی انسان شده، فقر را تجربه کرد، رَد شدگی را تحمل نمود و از مرگی رنج کشید که بر او قدرتی نداشت. قیام جایی است که نه تنها می‌بینیم او پسر خدا می‌باشد، بلکه او اکنون

«در قدرت»، پسر خداست.

در واقع در انتهای رومیان ۱: ۴ است که پولس نام پسر خدا را مطرح می‌کند: «یعنی خداوند ما عیسی مسیح». عیسی پسر خدا است. عیسی در زبان یونانی مترادف با کلمه عبری یشووا (یا یوشع) به معنی «خدا نجات خواهد داد» است که تحقق‌بخش همه قول‌هایی است که خدا «سابقاً وعده آن را داده بود» (آیه ۲). او مسیح است، انسان مسح شده‌ای که خدا او را منصوب نمود تا بر قومش حکمرانی نماید. و او خداوند ماست، خود خدای خلی. انجیل اعلامیه‌ای است که دو بُعد دارد: (۱) حاکمیت کامل عیسی را اعلام می‌کند، و (۲) دعوت می‌کند تا تحت این حاکمیت کامل، خود را به خداوندی او سپرده، او را «خداوند خود» دانیم.

اطاعتی که از ایمان نشأت می‌گیرد

این انجیلی است که پولس اعلام می‌کند. «که به او فیض و رسالت را یافتیم» (آیه ۵: یعنی هم کارش به عنوان یک رسول و هم قدرت انجامش، بر مبنای فیض خداست). نقش خاص او «دعوت مردم از میان تمام امت‌ها است». انجیل برای قوم باستانی خداوند، یعنی یهودیان است، اما نه فقط برای آنها و بس. خداوند پولس را مأمور نموده تا پیغام پسر خود را به کسانی که یهودی نیستند برساند. «زیرا که او ظرف برگزیده من [خدا] است تا نام مرا پیش امت‌ها و سلاطین و بنی اسرائیل ببرد» (اعمال رسولان ۹: ۱۵).

و اما، دعوت انجیل چیست؟ اطاعت از مسیح و اعتماد به مسیح؛ زندگی مطابق «اطاعت ایمان» (رومیان ۱: ۵). یعنی چه؟ بقیه کتاب رومیان آن را توضیح می‌دهد! اما ارزش آن را دارد که دو چیز در اینجا مشخص شوند.

اول اینکه، این بدان معنا نیست که پولس امت‌ها را تعلیم می‌دهد که برای نجات یافتن باید هم ایمان داشته باشند و هم اطاعت، گویا که برای رابطه درست داشتن با خداوند هر دو عامل ضروری هستند. در صورتی که اطاعت از درون ایمان می‌جوشد. اطاعت، حاصل اعتماد قلبی به عیسی، پسر خداست. اطاعت از ایمان جریان می‌یابد. اطاعت نتیجه ایمان نجات‌بخش است، نه شرط دوم برای نجات یافتن!

اما دوم اینکه، این بدان معناست که ایمان واقعی در قلب‌مان، اطاعت را در زندگی‌مان به بار می‌آورد. چرا؟ زیرا انجیل اعلام می‌کند که عیسی، آن پادشاه موعود و پسر قیام نموده و قدرتمند خداست که

«ایمان» واقعی، ایمانی است به یک پادشاه الهی که مدیون اطاعت از او هستیم.

اکنون ما را دعوت می‌کند تا از برکات حکمرانی‌اش لذت ببریم. در بقیه رساله، بیشتر ملاحظه خواهیم کرد که چرا باید دعوت شویم، چگونه این دعوت امکان‌پذیر است، و حاکمیت عیسی چقدر شگفت‌انگیز است. در اینجا، نکته مهم این است که «ایمان» واقعی، ایمانی است به یک پادشاه الهی که مدیون اطاعت از او

هستیم و (به مثال پولس) غلامان او می‌باشیم. اطاعت مسروانه آن چیزی است که از اعتماد حقیقی به این پادشاه طراوش می‌کند. همان‌طور که مارتین لوتر، اصلاح‌گر دینی بزرگ قرن شانزدهم، می‌گوید: «ما تنها بوسیله ایمان نجات یافته‌ایم، اما ایمانی که نجات می‌بخشد، هرگز تنها نیست». این ایمان، اطاعتی

را به بار می‌آورد که شاکر، شادمان، و اعتماد کننده است.

چرا پولس به روم رفت؟

پولس می‌فرماید: زندگی مبتنی بر ایمان و اطاعتی که از ایمان نشأت می‌گیرد شامل "شما نیز" (کلیسای روم) می‌شود. او در آیه‌های ۶-۷ این مسیحیان را به چهار روش شگفت‌انگیز توصیف می‌کند. اول، آنها «خواننده شده عیسی مسیح» هستند. دوم، آنها «محبوب خدا» هستند. سوم، آنها «خواننده شده مقدس» [خالص و جدا شده] هستند. چهارم، آنها از «فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند...» بهره‌مند هستند.

پولس با ذوق و شوق می‌گوید: «شکر می‌کنم خدای خود را به وساطت عیسی مسیح درباره همگی شما که ایمان شما در تمام عالم شهرت یافته است» (آیه ۸). پولس خودش هرگز در کلیسای روم نبوده، اما در موردش چیزهای بسیار شنیده است. او برای آنها در دعا بوده (آیات ۹-۱۰) و در دعا خواسته است تا در صورت امکان، او بتواند شخصا به روم برود (آیه ۱۰).

چرا پولس می‌خواهد از کلیسایی دیدن کند که به طور واضح بر مبنای اطاعت نشأت گرفته شده از ایمان، زندگی می‌کند؛ به طوری که پولس می‌تواند، حتی از راه دور، خدا را بخاطر آنها شکر نموده و برای آنها دعا کند؟ «زیرا بسیار اشتیاق دارم که شما را ببینم تا نعمتی روحانی به شما برسانم که شما استوار بگردید» (آیه ۱۱). او در پی آن است تا از توانایی‌هایش در زمینه موعظه و شبانی استفاده کند تا آنان در ایمان‌شان تشویق شوند (آیه ۱۲). در اینجا امر شگفت‌آوری وجود دارد. هدف این رسول بزرگ از دیدار آنان صرفا تشویق کردن آنها نیست، بلکه او می‌خواهد که آنها نیز او را تشویق کنند: «یعنی تا در میان شما تسلی یابیم از ایمان یکدیگر، ایمان من و ایمان شما» (آیه ۱۲).

این امر قابل توجهی است! اگر پولس بدنال این بود که سایر ایمان‌داران او را تشویق کنند، یعنی از ایمانی که در آنها بود تسلی یابد، چقدر بیشتر ما باید این چنین اشتیاقی داشته باشیم؟! اطاعتی که از ایمان نشأت می‌یابد، چیست؟ بخشی از پاسخ در آیه‌های ۱۱-۱۲ آمده است: اطاعت نمودن از مسیح از طریق خدمت کردن به قوم او در فروتنی، و خدمت شدن توسط آنان. آیه ۱۱ تعلیم می‌دهد تا از عطایایی که خداوند با لطف خود به ما عطا کرده، جهت قوی‌تر شدن ایمان دیگران استفاده کنیم. آیه ۱۲ می‌آموزد که اجازه دهیم دیگران از ایمان و عطایایی که خداوند به آنها عطا نموده، جهت بنا نمودن ما استفاده کنند. اگر اوقات خود را با ایمان‌داران محبوب و متشخصی که ما را احاطه کرده‌اند می‌گذرانیم، نباید بدون آنکه تشویق شده باشیم از آنها جدا شویم.

یکشنبه به یکشنبه و هفته به هفته، وقتی یکدیگر را ملاقات می‌کنیم، چگونه می‌توانیم این تشویق را در عمل ببینیم؟ با بخاطر آوردن اینکه خدا اعلام کرده است که عیسی پسر اوست، با قوت قیام نموده است تا در قدرت حکومت نماید، و اینکه با ایمان به او، از فیض و سلامتی با او لذت می‌بریم. هنگامی که با ایمان‌داران دیگر وقت صرف می‌کنیم، با کسانی وقت می‌گذاریم که اقرار می‌کنند: «بن اعلامیه حقیقت دارد. آنچه در موردش شگفت‌انگیز می‌باشد این است که می‌توانیم ایمان و اطاعت ناشی از آن را پیرامون خود [در سایر ایمان‌داران] مشاهده کنیم. ما می‌توانیم ببینیم که دیگران از عطایای شان به جهت [بنای] سایر ایمان‌داران استفاده می‌کنند، و ما هم می‌توانیم از عطایای مان به جهت [بنای] دیگران استفاده

کنیم. این عاملی است که ما را تشویق کرده و تقویت می‌بخشد.

پرسش‌هایی برای تأمل

۱. اگر «عیسی» بودن، «مسیح» بودن، و یا «خدا» بودن پسر خدا را دست کم گرفته و یا به فراموشی بسپاریم، در انجیلی که به آن ایمان داریم چه فقدانی رخ خواهد داد؟ آیا تا به حال، به دلیل طرز فکر و نحوه زندگی‌تان، یک یا چند مورد از این حقایق را دست کم گرفته‌اید؟
۲. در کجای زندگی خود می‌توانید "اطاعتی که از ایمان نشأت می‌یابد" را ملاحظه کنید؟
۳. اگر یکشنبه آینده با این هدف به کلیسا بروید که به دنبال تشویق دیگران باشید، چه تفاوتی ایجاد خواهد شد؟ آیا اجازه خواهید داد ایمان و سخنان دیگران شما را تشویق کنند؟

بخش دوم

زمان حصاد در روم

پولس برای بازدید از روم، هدف دومی هم داشت، هرچند که با اولین هدف یعنی تشویق نمودن و تشویق شدن ارتباط دارد. «ای برادران، نمی‌خواهم که شما بی‌خبر باشید از اینکه مکرراً اراده آمدن نزد شما کردم ... تا ثمری حاصل کنم در میان شما نیز چنان‌که در سایر امت‌ها» (آیه ۱۳).

این "حصاد" احتمالاً دو جنبه دارد. پولس در کلیسای روم، منتظر یک حصاد است، همان تصویری که عیسی‌ای مسیح در مورد کسانی ارائه داد که وقتی کلام را می‌شنوند، آن را می‌پذیرند و ثمر می‌آورند: «بعضی سی و بعضی شصت و بعضی صد» (مرفس ۴: ۲۰). اما آیه‌های بعدی نشان می‌دهند که پولس هم‌چنین تمایل دارد ثمراتی را از بیرون کلیسا درو نماید. یعنی همان چیزی که عیسی در موردش به پیروان خود گفت: «حصاد فراوان است لیکن عم‌له کم. پس از صاحب حصاد استدعا نمایید تا عم‌له در حصاد خود بفرستد» (متی ۹: ۳۷-۳۸). پولس به روم می‌رود تا هم تشویق کند و هم بشارت دهد.

پولس خود را «مدیون» یونانیان و بربریان و حکما و جهلا می‌بیند. بدون توجه به پیشنهاد قومی و یا توانایی‌های روشنفکرانه مردم، او خود را مدیون همه می‌داند (رومیان ۱: ۱۴). واژه «مدیون» هم‌چنین می‌تواند مفهوم "بدهکار" را تداعی نماید. پولس نه از کلیسای روم دیدن کرده است و نه جمعیت عظیم روم را دیده است. پس اینکه او بدهکار آنها است، به چه معناست؟ برای روشن شدن مطلب، به این پرسش بپردازیم که من چگونه می‌توانم نسبت به شما بدهکار باشم. حالت اول، شما ممکن است ۱۰۰ دلار را به من قرض داده باشید. و من تا زمانی که آن را پرداخت نکنم، به شما بدهکارم. اما در حالت دوم، شخص دیگری ممکن است ۱۰۰ دلار به من بدهد تا بدست شما برسانم. من تا زمانی که آن را تحویل شما بدهم، به شما بدهکارم. در تشابه با دومین حالت است که پولس در همه جا نسبت به همگان «مدیون» است. خدا انجیل را با او در میان گذاشته است. اما خدا هم‌چنین او را مأموریت داده تا آن را به دیگران اعلام کند. بنابراین، پولس انجیل را مدیون مردم است.

با قرار دادن آیه ۱۴ در کنار آیه ۵ به انگیزه پولس برای شهادت دادن بی‌می‌بریم. اول، «به خاطر اسم او» (آیه ۵). انجیل اعلام می‌کند که عیسی پادشاه مقتدر و نجات‌بخش است. شأن و جایگاه او جلال را مطالبه می‌کند. کار او در مرگ و قیام مستحق جلال است. وقتی او را به عنوان «خداوند» خود می‌شناسیم، او جلال می‌یابد. به خاطر عیسی است که پولس انجیل را با مردم در میان می‌گذارد.

اما دوم، بخاطر مردم هم می‌باشد. در سه فصل بعدی این کتاب خواهیم دید که چه کسی، و چرا، نیاز به انجیل دارد. اما آیه ۱۴ این برداشت را القا می‌کند که پولس با تمایلی پر حرارت، با در میان گذاشتن پیغام انجیلی که خدا به او عطا نموده بود، در پی ادای دین خود بود. محبت و احترام او به عیسی و محبت و احترام او به مردم است که سبب می‌شود بگوید: «پس هم‌چنین بقدر طاقت خود مستعدم که شما را نیز که در روم هستید بشارت دهم» (آیه ۱۵). همه به انجیل نیاز دارند، هم «شما» که درون کلیسا و هم «شما» که هنوز خارج از آن هستید. انجیل هم راهی است که مردم بوسیله آن به ایمان خوانده می‌شوند و هم طریقی که مردم بواسطه آن در ایمان رشد می‌کنند.

ما مأموریت خاصی را که پولس به عنوان رسول امت‌ها داشت، نداریم. اما هنوز از سوی خداوند مأموریت داریم که: «رفته، همه امت‌ها را شاگرد سازید و ایشان را به اسم اب و ابن و روح‌القدس تعمید دهید. و ایشان را تعلیم دهید که همه اموری را که به شما حکم کرده‌ام حفظ کنند» (متی ۲۸: ۱۹-۲۰). دعوت نمودن مردم به «طاعتی که از ایمان نشأت می‌یابد» مأموریتی است که به همه ایمان‌داران محول شده است، زیرا که: «تمامی قدرت در آسمان و بر زمین به من [عیسی] داده شده است.» (ایه‌های ۱۸-۱۹).

مشتاق یا سرمنده؟

در هر سنی ممکن است به جای آنکه مشتاق در میان گذاشتن انجیل با دیگران باشیم «از انجیل مسیح عار داشته باشیم» (رومیان ۱: ۱۶). واژه‌ای که به عنوان «عار و خجالت زده» ترجمه شده است، معنی «رنجیده و آزرده خاطر شدن» نیز می‌دهد. چگونه انجیل می‌تواند تهاجمی و رنجاننده باشد؟

۱. انجیل، با گفتن اینکه نجات ما رایگان است و ما شایستگی آن را نداریم، واقعا توهین‌آمیز است! در واقع به ما می‌گوید که ما به لحاظ روحانی آن‌چنان شکست خورده هستیم که تنها راه به دست آوردن نجات به این شکل است که نجات باید یک هدیه کامل باشد. این موضوع افراد اخلاق‌گرا و مذهبی را رنجانده و محکوم می‌کند. آنها فکر می‌کنند شایستگی و نجابت‌شان، آنها را نسبت به افرادی که از مزایای اخلاقی کمتری برخوردار هستند برتری می‌دهد.

۲. زمانی که انجیل می‌گوید که عیسی برای ما مُرد، حقیقتاً توهین‌آمیز است. در واقع به ما می‌گوید که ما آن قدر شریر هستیم که تنها مرگ پسر خدا می‌تواند ما را نجات دهد. این باور باعث رنجش پیروان جنبش «خود ابرازی» [رهروان فرقه‌ای مدرن که با استفاده از وسایلی چون هنر، در پی ابراز و بیان تفکرات، احساسات و وجود خود می‌باشند] و اندیشه عامه‌پسندی شده که معتقد است بشر بطور ذاتی نیکوست.

۳. انجیل، با بیان اینکه تلاش برای نیکو و روحانی بودن کافی نیست، تأکید می‌کند که هیچ شخص «نیکویی» نجات نخواهد یافت، مگر تنها کسانی که از طریق عیسی به نزد خدا آیند. چنین ادعایی، این تصور مدرن را خدشه‌دار می‌کند که معتقد است هر شخص خوب و نیکو، در هر جایی می‌تواند خدا را «به شیوه خود» پیدا کند. ما دوست نداریم خودمختاری و استقلال رأی خود را از دست بدهیم.

۴. انجیل می‌گوید که نجات ما توسط رنج و خدمت عیسی (و نه با تسخیر و نابود کردن) حاصل شد و این بدین معنی است که متابعت از او نیز مستلزم رنج بردن و خدمت کردن است. این امر افرادی را می‌رنجاند که دوست دارند نجات، یک زندگی آسان باشد، و یا اینکه آرزو می‌کنند زندگی‌شان امن و راحت باشد.

عار ندارم زیرا که ...

با این حال پولس از انجیل [اهانت‌آمیز] مسیح عار ندارد. در آیه‌های ۱۶ تا ۱۷، پولس خلاصه‌ای از انجیل را اعلام می‌کند که در واقع بیانیه مرکزی اوست؛ اصلی که سرچشمهٔ مابقی نوشتجات او در این رساله می‌باشد.

اول، او از انجیل مسیح عار ندارد چونکه «قوت خداست» (آیه ۱۶). پولس اغلب علاقه دارد کلمات «صرف» را در مقایسه با قوت قرار دهد (به عنوان مثال، **۱ قرنیتیان ۴: ۲۰**). پولس می‌گوید که انجیل صرفاً یک مفهوم یا یک فلسفه نیست. در انجیل، کلمات و قوت در کنار هم قرار می‌گیرند. پیغام انجیل آن چیزی است که خدا برای ما انجام داده و خواهد داد. به این ترتیب، پولس ابراز می‌کند که انجیل یک قوت است. او نمی‌گوید که انجیل قوت را به ارمغان می‌آورد یا قوت دارد، بلکه انجیل در واقع قوت است. پیغام انجیل در واقع قوت خدا در شکل کلامی و شناختی است. مردم را برمی‌افرازد؛ امور را تغییر می‌دهد و متبدل می‌سازد. قدرت آن زمانی آزاد می‌شود که [بطور صحیح] تقسیم‌بندی شود، تشریح شود، و مورد تأمل قرار گیرد.

پیغام انجیل در واقع قوت خدا در شکل کلامی و شناختی است.

تئوئورت، اسقف سوری در قرن پنجم میلادی، انجیل را به فلفل تشبیه می‌کند: «فلفل در ظاهر بسیار بی‌ضرر و شیرین به نظر می‌رسد ... اما فردی که آن را بین دندان‌هایش خرد می‌کند، تندی آتشینی را تجربه می‌کند.» او ادامه می‌دهد: «په همین ترتیب، انجیل در ابتدا می‌تواند مانند یک نظریهٔ جالب و با یک فلسفه به نظر آید. اما اگر شخصاً آن را بپذیریم، در خواهیم یافت که پر از قوت است.»

قوت آن چه می‌کند؟ قوت خداست «برای نجات» (**رومیان ۱: ۱۶**). قوت انجیل در توانایی‌اش جهت تغییر ذهن، قلب، گرایش زندگی، درک ما از اتفاقات پیرامون ما، نحوه ارتباط افراد با یکدیگر و غیره، دیده می‌شود. فراتر از همهٔ اینها، [انجیل] قدرتمند است زیرا کاری را به انجام می‌رساند که هیچ قدرت دیگری بر روی زمین نمی‌تواند بکند: یعنی می‌تواند ما را نجات دهد، ما را با خدا به مصالحه درآورد و جای ما را در ملکوت خدا برای همیشه تضمین کند.

همهٔ آنچه برای شناخت این نجات مورد نیاز می‌باشد، ایمان است؛ و به «هر کس که ایمان آورد» (آیه ۱۶) عطا می‌شود. در اینجا ما اولین بیان صریح را داریم که دریافت انجیل و قوت آن، تنها از طریق ایمان میسر است. بنابراین ایمان به منزله کانال یا خط اتصال ما به قوت انجیل است، همان‌طور که یک کلید چراغ، کانال یا خط اتصال بین لامپ و منبع الکتریکی آن است.

توجه داشته باشید که پولس می‌گوید که قوت انجیل بطور هم‌زمان هم محدود است و هم نامحدود. او می‌گوید این قوت برای همگان است. برای اولین بار، از طریق عیسی به یهودیان ارائه شد، اما برای ام‌ها و هم‌چنین برای هر کس و همه کس نیز می‌باشد. با این حال، پولس محدودیتی نیز برای آن قائل می‌شود. انجیل برای همهٔ انانی است که ایمان آورند.

عدالتِ مکشوف شده

چه عاملی در مورد انجیل هست که آن را چنین قدرتمند می‌سازد و به آن چنین کیفیت تبدیل کننده زندگی می‌دهد؟ زیرا «در آن [انجیل] عدالت خدا مکشوف می‌شود» (آیه ۱۷). انجیل در مورد پسر [پسر خدا] است؛ اما در اینجا ما شاهد دستاورد انجیل هستیم که «در آن عدالت خدا مکشوف می‌شود».

کاربرد واژه «عدالت» در زبان انگلیسی (righteousness) کمک می‌کند تا درک بهتری از آن بدست آوریم. «درست» (right) بودن شما نسبت به شرکت، دولت یا شخص دیگری به چه معناست؟ این واژه، یک واژه موضعی است؛ به این معنی که موقعیت خوب یا درستی دارید، بدهی و یا دینی نسبت به شخص یا سازمانی ندارید. شما برای طرف مقابل قابل پذیرش هستید زیرا هیچ گزارشی در سوابق شما وجود ندارد تا بر رابطه شما با او خدشه‌ای وارد کند. طرف مقابل هیچ ادعایی بر علیه شما ندارد.

«عدالت خدا» می‌تواند به شخصیت عادلانه خدا اشاره کند. او کاملاً نیکو و قدوس است. در او هیچ تقصیر یا ملامتی وجود ندارد. اما پولس در اینجا از عدالتی سخن می‌گوید که از [جانب] خداست (همان‌طور که ترجمه NIV این را روشن تر می‌کند). این ادعای بی‌ظنری است چون واژه «مکشوف شده» نشان می‌دهد که هیچ‌کس نمی‌توانست هرگز از آن با خبر باشد، آن را پیدا کند، و یا آن را پیش‌بینی کند مگر اینکه خدا آن را از طریق کلام خود نشان دهد. داشتن رابطه درست با خدا [داشتن یک موقعیت درست در حضور او] را از خود خدا دریافت می‌کنیم، آن هم زمانی که توسط پسرش آن را به ما عطا می‌کند.

**این‌طور نیست که به ایمان
عادل شویم و سپس آن را با
نیکویی خودمان حفظ کنیم.**

این همان چیزی است که کلمات قامض بخش میانی آیه ۱۷ می‌گویند. ترجمه NIV آن را «بوسیله ایمان از اول تا به آخر» ترجمه کرده که منظور پولس به سادگی این است که عدالت از طریق ایمان دریافت می‌شود و همیشه و فقط بوسیله ایمان

دریافت می‌شود. این‌طور نیست که به ایمان عادل شویم و سپس آن را با نیکویی خودمان حفظ کنیم. اما ESV ترجمه دقیق‌تری ارائه می‌دهد: عدالت «از ایمان برای ایمان» است، که در واقع موضوع اصلی تعلیمی است که جان استات آن را این‌گونه توضیح می‌دهد:

«قدم اول را همیشه وفاداری خدا [نسبت به وعده‌هایش، و در زندگی و مرگ عیسی مسیح] برمی‌دارد و سهم ما چیزی به غیر از یک واکنش نیست» (پیغام رومیان - ص ۶۴)

مهم است بدانیم که آنچه اینجا وعده داده شده، خیلی بیشتر از بخشش صرف است. بسیاری از مردم فکر می‌کنند عیسی مرد تا صرفاً ما را بیامرزد. گناهان ما بر او گذاشته شد و هنگامی که به وی ایمان می‌آوریم، بخشیده شده‌ایم. بله، این درست است. اما این تنها نیمی از نجات مسیحی است. اگر این تنها کاری بود که عیسی به انجام رساند، آنچه به دست ما می‌رسید لوح «پاک شده‌ای» بیش نمی‌بود. و بسته به خود ما می‌بود تا اعتبار و یا شایستگی خود را به حساب خود بر آن اضافه کنیم. اما در اینجا پولس می‌گوید که آنچه به ما داده شده است «عدالت» است، چیزی فراتر از اعلام بی‌تقصیر بودنمان.

نجات عیسی صرفاً شبیه دریافت بخشش، لغو حکم اعدام، و آزاد شدن از زندان نیست. در چنین حالت، فقط آزادشده‌ای می‌بودیم که در دنیا به حال خود رها شده تا طریق خود را بجوید و اگر قرار است آرمانی را دنبال کند، آزاد شده است تا به اعمال خود توکل کند. اما در انجیل متوجه می‌شویم که عیسی حکم اعدام ما را باطل و سپس بر گردن مان مدال افتخار را آویزان کرده است. ما قهرمانانی محسوب شده‌ایم که مورد پذیرش و استقبال قرار می‌گیرند، گویی که اعمال بسیار فوق‌العاده‌ای به کمال رسانیده‌اند.

چگونگی زندگی نکردن در ایمان

به اعتقاد پولس، عدالت همیشه به همین صورت دریافت شده است (او در فصل ۴ بیشتر به این موضوع خواهد پرداخت). او در آیه ۱۷ با نقل قول از **حبقوق ۲:۴** می‌گوید: «چنان که مکتوب است که عادل به ایمان زیست خواهد نمود.» شاید لازم است برای درک بهتر آنچه پولس در اینجا می‌گوید، به این فکر کنیم که چگونه مردم (که مسیحیان را نیز شامل می‌باشد) ممکن است در ایمان زندگی نکنند. در ریشه همه گناهان و هر مشکلی، بی‌ایمانی و رد کردن انجیل یافت می‌شود. هم اشخاص اخلاق‌گرا و هم افراد فاسد الاخلاق وقتی که سعی می‌کنند تا نجات دهنده خود باشند، هر دو انجیل را رد می‌کنند.

۱. وقتی افراد هرزه و بی‌بندوبار خدا و مذهب را رد می‌کنند، سرکشی آنان در واقع امتناع از ایمان آوردن به انجیل است؛ انجیلی که پیغامش این است: آنها بقدری گناه‌کارند که تنها عیسی می‌تواند نجات دهنده‌شان شود.

۲. وقتی اخلاق‌گرایان، مذهب و اخلاقیات را انتخاب می‌کنند و متعاقباً یا مضطرب می‌شوند (چرا که بر این امر واقف هستند که قادر به حفظ معیار [خدا] نیستند) و یا متکبر (چرا که فکر می‌کنند معیارها را حفظ کرده‌اند)، اضطراب و یا تکبرشان در واقع امتناع از ایمان آوردن به انجیل است؛ انجیلی که پیغامش این است: آنها بقدری گناه‌کارند که تنها عیسی می‌تواند نجات دهنده‌شان شود.

۳. هرگاه مسیحیان گناه می‌کنند، این حقیقت را فراموش کرده‌اند که آنها قادر نیستند خود را نجات دهند، و این کار را تنها عیسی می‌تواند انجام دهد. اگر تلخ [و کینه‌توز] شده‌ایم، دلیلش این است که فراموش کرده‌ایم که تنها محض فیض بود که کاملاً نجات یافته‌ایم. پس چطور می‌توان از فیض امتناع ورزید؟ زمانی که از ترس شکست، تا به حد افراط کار می‌کنیم و یا اینکه شکست باعث افسردگی مان می‌شود، به این خاطر است که فراموش کرده‌ایم که ما قادر نیستیم عدالت خود را کسب کنیم، و اینکه در نظر خدا [هم‌چنان] عادل شمرده شده هستیم.

انجیل همیشه باعث رنجش خواهد شد چون نیازی را بر ایمان آشکار می‌کند که قادر به برآوردن کردنش نیستیم. پس همیشه وسوسه خواهیم شد تا از آن خجالت بکشیم. باید به خاطر داشته باشیم که انجیل قدرت خداست. نباید فراموش کنیم که انجیل، عدالت خدا را آشکار می‌سازد و راهی است برای دریافت عدالت او. در چنین حالتی است که رویکرد ما در مورد در میان گذاشتن انجیل با دیگران، به شکلی بنیادی زیر و رو می‌شود. نقطه مقابل شرمنده بودن، تمایل نیست بلکه اشتیاق است. ما با شناخت عمیق حقیقت، شگفتی و قدرت انجیل، مشتاق رساندن آن به دیگران می‌شویم نه به این خاطر که مجبوریم یا اینکه احساس می‌کنیم باید این کار را انجام دهیم، بلکه به این خاطر که می‌خواهیم و دوست داریم که

«به خاطر نام او» این کار را انجام دهیم.

پرسش‌هایی برای تأمل

۱. در این باره فکر کنید که چگونه عیسی هم شایسته شناساندن و احترام است و هم آن را می‌طلبد. این امر چگونه به شما، در این هفته، انگیزه خواهد داد تا درباره او صحبت کنید؟
۲. در چه موقعیت‌هایی احساس می‌کنید که از انجیل عار دارید؟ آیهای ۱۶-۱۷ چطور می‌توانند در آینده، این شرمندگی را به اشتیاق تبدیل کنند؟
۳. در مورد گناهی که با آن در کشمکش هستید، فکر کنید. چگونه با ارتکاب به گناه انجیل را رد می‌کنید؟ چگونه ایمان به انجیل می‌تواند کشمکش بعدی را تغییر دهد؟





بُت پرستان نیازمند انجیل هستند

چکیده گفته‌های پولس در آیه‌های ۱۶-۱۷ پرسش برانگیز می‌شود: چرا عادل باید به ایمان زیست کند؟ چرا تنها راه داشتن رابطهٔ درست با خدا (یعنی مصالحه با او)، دریافت عدالتی است که از آن خود اوست؟ از ۱۸:۱ تا ۲۰:۳ پولس نشان می‌دهد که چرا خدا باید این عدالت را به ما اعطا نماید، چرا ما خودمان نمی‌توانیم آن را بدست بیاوریم، و اینکه چرا نه سزاوارش هستیم و نه می‌توانیم بدان نایل شویم؟ این قسمت ما را با تصویری از انسانیت روبرو خواهد کرد که بسیار تیره است. با این حال، این تصویر تیره و تار زمینه‌ای است که گوهر انجیل با تالو هرچه‌تمام‌تر بر آن می‌درخشد.

غضب مکشوف شده

آیه ۱۸ با کلمهٔ ”زیرا“ (در ترجمه قدیمی) آغاز می‌شود و ثابت می‌کند که این آیه از بطن آیه‌های ۱۶ و ۱۷ برخاسته است. پولس نشان می‌دهد که احتیاج ضروری ما به پیغام انجیل تنها برای شاد زیستن نیست. بلکه به این خاطر نیز می‌باشد که در این میان چیزی به نام ”غضب خدا“ وجود دارد که ما با آن روبرو هستیم. اعتماد و خوشی پولس، در کنار اشتیاقی که برای انجیل دارد، بر این درک استوار است که همه انسان‌ها، جدای از انجیل، زیر غضب خدا قرار دارند. اگر غضب خدا را درک نمی‌کنید و یا اینکه به آن باور ندارید، انجیل نیز نه می‌تواند شما را به هیجان آورد، نه نیرو بخشد و نه به حرکت درآورد.

به گفته پولس، غضب خدا، یعنی خشم نامتغیر، منصفانه و برحق او، یک واقعیت موجود است. این غضب ”مکشوف می‌شود“ (آیه ۱۸). او نمی‌گوید که غضب خدا مکشوف خواهد شد. غضب خدا اکنون، یعنی همین امروز قابل مشاهده است. این مطلب باعث بروز دو پرسش می‌شود: الف) چرا غضب خدا مکشوف می‌شود؟ و ب) غضب خدا چگونه مکشوف می‌شود؟ آیه‌های بعدی همین فصل پاسخ‌ها را ارائه می‌دهد.

بازدارندگی

آنچه که غضب خدا را برمی‌انگیزد، ”بی‌دینی و ناراستی“ است. ”بی‌دینی“ از نادیده گرفتن حقوق خدا حکایت دارد، یعنی تباه کردن رابطه عمودی ما با او. و ”ناراستی“ بر نادیده گرفتن حقوق انسان‌ها در زمینه‌های محبت، حقیقت و عدالت و غیره دلالت می‌کند، یعنی تباهی رابطهٔ افقی ما با کسانی که پیرامونمان هستند. این یعنی شکستن همان دو حکمی که به زعم عیسی، بزرگ‌ترین احکام به شمار می‌روند: محبت کردن خدا و محبت کردن همسایگانمان (مرقس ۱۲: ۲۹-۳۱).

پولس بی‌درنگ پیش‌بینی می‌کند که عده‌ای با اعتراض ادعا می‌کنند: ”مردم راه بهتری بلد نیستند. خدا چگونه می‌تواند کسی را به خاطر عدم شناخت خدایی که هرگز در موردش چیزی نشنیده است، بازخواست کند؟“ اما واقعیت این است که همه ”راه بهتر“ را می‌دانند، چونکه آنها هم حقیقت را می‌شناسند و هم آن‌را بازمی‌دارند (سرکوب می‌کنند).

رومیان ۲۱:۱ تا آنجا پیش می‌رود که می‌گوید همه انسان‌ها، در همه جا و در هر زمان «خدا را شناختند». آنها این شناخت را داشتند چون خدا خودش را «از حین آفرینش عالم با کارهایی که فهمیده و دیده می‌شود» بر ایشان آشکار ساخته بود (آیه‌های ۱۹-۲۰). خلقت به ما نشان می‌دهد که خدایی وجود

همه ما به خوبی می‌دانیم که آفریننده‌ای وجود دارد که ما تماماً بدو وابسته ایم و به طور کامل در برابر وی پاسخگو می‌باشیم.

دارد با «قوت سرمدی و الوهیت». همه ما، صرف نظر از آنچه که به خودمان می‌گوییم، به خوبی می‌دانیم که آفریننده‌ای وجود دارد که ما تماماً بدو وابسته‌ایم و به طور کامل در برابر وی پاسخگو می‌باشیم. ما از خود آفرینش نمی‌توانیم همه چیز (به عنوان مثال، محبت و رحمت) را درباره‌ی خدا بفهمیم، اما می‌توانیم استنباط کنیم، و در واقع درک هم می‌کنیم، که آن کسی که همه اینها را آفریده، باید وجودی باشد که بزرگی‌اش در تصور نمی‌گنجد. ولی بعد، همین حقیقت را سرکوب می‌کنیم.

این تعلیم در تقابل با باورهای رایج فرهنگی قد علم می‌کند. مسیحیان، که روح خدا حقیقت مربوط به آفریننده را بدیشان نشان داده است، اغلب متهم می‌شوند که با پنهان کردن خود حقیقی‌شان و روبرو نشدن با دنیا آن گونه که واقعا هست، واقعیت را در خود سرکوب می‌کنند. اما به زعم پولس، مادامی که ما آدمیان بر حقیقت مربوط به خدای آفریننده سرپوش گذاشته، آن را کتمان می‌کنیم، طبیعتاً همه ما حقیقت را سرکوب کرده‌ایم. چون تا زمانی که آن حقیقت را کتمان می‌کنیم، هرگز نه خودمان را خواهیم شناخت، و نه دلیل نظام امور این جهان را. اقرار به حق فرمانروایی خدای آفریننده، بازدارنده نیست؛ آنچه بازدارنده است، کتمان این حقیقت می‌باشد.

هر کس چیزی را می‌پرستد

بنابراین، پولس می‌گوید: «از این رو آنها ابدأ عذری ندارند» (ترجمهٔ مُرده). هر انسانی خدا را می‌شناسد، ولی هیچ‌یک خدا را تمجید و شکر نمی‌کند (آیهٔ ۲۱). از ظاهر امر چنین برمی‌آید که غضب خدا در واکنش به رفتارهای بد انسان‌ها (مثلاً زمانی که فراموش کنیم بگوییم «متشکرم!») بروز پیدا می‌کند. اما حرف پولس این است که ما داریم دزدی ادبی می‌کنیم. ساختهٔ دست خدا را می‌گیریم و به حساب دستاوردهای خودمان می‌گذاریم. به وابستگی خود به کسی که ما را آفریده، اقرار نمی‌کنیم، و تازه مدعی عدم وابستگی هم هستیم. ترجیح می‌دهیم در این توهم به سر ببریم که می‌توانیم صاحب اختیار باشیم و در مورد درست یا نادرست بودن واقعیتی که خلقت در موردش با ما سخن می‌گوید، تصمیم بگیریم. شکرگزار نیستیم، چون حاضر نیستیم آنچه را که او برای ما و پیرامونمان انجام داده است، بپذیریم.

وقتی مردم از اقرار به خدا و وابسته بودن به او سرباز می‌زنند، چه اتفاقی می‌افتد؟ قضیه به اینجا خلاصه نمی‌شود که دست از پرستش می‌کشیم. ما فقط سوژهٔ پرستش را عوض می‌کنیم. پولس می‌گوید که مردم «جلال خدای غیرفانی را به شبیه صورت انسان فانی و طیور و بهایم و حشرات تبدیل نمودند» (آیهٔ ۲۳). باز در آیه‌های ۲۵ و ۲۶ (تلویحاً در آیهٔ ۲۷) شاهد این تغییر سوژهٔ پرستش هستیم. مردم به جای پرستیدن خدای حقیقی، «عبادت و خدمت نمودند مخلوق را به عوض خالق» (آیهٔ ۲۵).

ما باید چیزی را بپرستیم. این‌گونه آفریده شده‌ایم که آفریننده را پرستش کنیم. پس اگر او را انکار

نماییم، به ناچار چیز دیگری را خواهیم پرستید. ما مخلوقات «نتیجه‌گرا» هستیم؛ یعنی اهل رسیدن به مقصودیم، باید برای چیزی زندگی کنیم. همیشه باید چیزی باشد که خیال و سرسپاری ما را به خودش جلب کند، تا عمیق‌ترین امیدهایمان را بدان بندیم و ژرف‌ترین ترس‌هایمان را با یادش آرام سازیم. آن چیز هرچه می‌خواهد باشد، ما پرستش و خدمتش می‌کنیم و به همه چیز ما تبدیل می‌شود، طوری که بدون آن قادر به ادامه زندگی نیستیم و هر کاری که می‌کنیم، با همان چیز تعریف و ارزش‌گذاری می‌شود.

از آنجایی که خدا جهان را «بسیار نیکو» آفریده است (پیدایش ۱: ۳۱)، همه آفریده‌گان در ذات خود از نیکویی برخوردارند. اشتباه نکرده‌ایم اگر آنها را تحسین برانگیز ببینیم و از وجودشان لذت ببریم. مشکل زمانی بروز می‌یابد که به هر مخلوقی بیش از اندازه و بطور غیرمعمول دل می‌بندیم، دلبستگی‌ای بی‌حد و حصر که تنها شایسته‌ی خداست و فقط او حق دارد چنین حسی را از انسان مطالبه نماید. پولس می‌گوید که تمایل دل انسان این است که از یک چیز خوب، برای خودش یک خدا بسازد.

بجای پرستش او که ابدی و فناپذیر است، مصنوع دست او را می‌پرستیم.

جایگزینی سوژه‌ی پرستش و خدمت، نظام آفرینش را برهم می‌زند. انسان‌ها به طور منحصر به فردی شبیه خدا و اصلاً برای داشتن رابطه با او آفریده شده‌اند تا بازتاب‌کننده‌ی طبیعت و نیکویی او به دنیا باشند. (پیدایش ۱: ۲۶-۲۹). بر طبق رومیان ۱: ۲۳ بشر به خدا پشت می‌کند تا در برابر مخلوقات سر تعظیم فرود آورد. بجای پرستش او که ابدی و فناپذیر است، مصنوع دست او را می‌پرستیم. به عبارت دیگر، خود آفریننده را رها کرده، به پرستش آفریده‌ها روی آورده‌ایم (آیه ۲۵).

از دیدگاه خدا، این رفتار آدم‌های «احمق» است (آیه ۲۲). چگونه این اتفاق افتاده؟ کلماتی که پولس در آیه ۲۱ بکار می‌برد، افشا می‌کند که چون انسان‌ها از حرمت نمودن خدا در مقام خدا امتناع ورزیدند و بدون اظهار وابستگی و سپاسگزاری از او زندگی کردند، «در خیالات خود باطل گردیده، دل بی‌فهم ایشان تاریخ گشت». مردمان به منظور سرپوش‌گذاردن بر این حقیقت که آفریننده‌ی وجود دارد، خود را درگیر مغالطه و رفتارهای نامعقولی می‌کنند که دائم در حال تغییر هستند. از آنجایی که بنیادی‌ترین حقیقت مربوط به خدا سرکوب شده و نادیده گرفته می‌شود، زندگی دیگر نمی‌تواند روال عادی خود را طی کند.

برای مثال، اخلاقیات را در نظر بگیرید. اگر خدایی نیست که حق داشته باشد بگوید چه چیزی درست و چه چیزی نادرست است، اصول مسلم اخلاقی را کجا می‌توان یافت؟ خیلی خودبینانه است که بگوییم: «این مورد اشتباه است چون من این‌طور می‌گویم». اما در نهایت، هیچ‌کس راضی نیست بگوید: «این اشتباه است چون جامعه چین می‌گوید». از اینها گذشته، اکثریت جامعه آمریکایی (و اروپایی) سیصد سال پیش برده‌داری را حتی اشتباه هم نمی‌دانستند. اگر قرار باشد اکثریت یک جامعه اخلاقیات را تعریف و تعیین کنند، پس در گذشته برده‌داری کار اشتباهی نبوده! اگر خدایی نباشد، اقتدار لازم برای اعطای اصول مسلم اخلاقی از آن چه کسی [مرجعی] خواهد بود؟ اما هیچ‌کس طوری زندگی نمی‌کند که گویی درست و نادرست وجود ندارد (شاید چنین ادعایی بکنند، اما به محض آنکه حق و حقوق خودشان یا یکی از عزیزانشان پایمال شود، فریاد دادخواهی سر می‌دهند).

فیلسوف و خادم مسیحی قرن بیستم، گرگ بانزن^۱ همین مطلب را به زیبایی در یک مناظره (و نیز

در کتابش، زیر عنوان دفاعیات پیش انگارانه^۲ بیان کرده است:

”شخصی را تصور کنید که امشب پیش ما می‌آید و مدعی می‌شود که «هوا وجود ندارد»، اما در حالی که این استدلال را می‌کند، هم‌چنان به نفس کشیدن ادامه می‌دهد. در حال حاضر، خدایاباوران عقل‌گرا هم به همین منوال به نفس کشیدن ادامه می‌دهند. آنها با استفاده از عقل و برهان به نتیجه‌گیری‌های علمی می‌رسند (که نشان دهنده نظم در جهان هستی است) و دست به داوری‌های اخلاقی می‌زنند (که نشان دهنده وجود ارزش‌های مطلق اخلاقی است)، اما دیدگاه خدایاباورانه آنها، چنین ”نفس کشیدن“ را در تئوری ناممکن می‌سازد. آنان تمام مدت هوای خدا را استنشاق می‌کنند، در حالی که بر ضدش استدلال می‌آورند.“

غضب خدا در اعطای آنچه که ما خواهانش هستیم

برای درستی و برحق بودن غضب خدا، پولس به مورد قابل توجهی در آیه‌های ۲۶-۳۲ می‌پردازد که تا بحال در حال مقدمه‌چینی آن بوده. ولی در آیه ۲۴، شاهد چگونگی مکشوف شدن غضب خدا در زمان حال هستیم.

خدا، بی‌دینی و ناراستی را با دادن آنچه که خواهانش هستیم داوری می‌کند. او «ایشان را در شهوات دل‌خودشان به ناپاکی تسلیم فرمود». چیزهایی که ما در خدمت‌شان هستیم، نه تنها ما را آزاد نمی‌سازند، بلکه کنترل‌مان می‌کنند. ما ناگزیر به داشتن آنها هستیم. دل ما به گونه‌ای آفریده شده که بر روی خدا متمرکز شود، و قناعت خود را در او (که یگانه منبع حقیقی برای ارزش و اقناع روح ماست) بیابد. از آنجا که این احتیاج را هیچ چیز دیگر نمی‌تواند پر سازد، همیشه احساس می‌کنیم که یا نیازمند چیزی بیشتر از آنچه داریم هستیم، یا به دنبال چیز دیگری هستیم. فاجعه بشریت این است که ما برای یافتن چیزی که به سادگی می‌توانیم دریافت کنیم و از آن لذت ببریم، سخت تلاش می‌کنیم و هم‌چنان شکست می‌خوریم. ما حقیقتی را که باعث آزادی و اقناع‌مان می‌شود، سرکوب می‌نماییم.

واژه‌ای که در ترجمه NIV ”امیال گناه‌آلود“ ترجمه شده، در زبان یونانی [هم‌چون ترجمه فارسی] *epithumia* یا «شهوات» است. معنای تحت‌اللفظی این واژه، ”میل بیش از حد داشتن“ است، یعنی اشتیاق و انگیزه‌ای که بر همه چیز مسلط می‌شود. این موضوع یک مکاشفه مهم است. مشکل اصلی دل ما انسان‌ها داشتن امیال و خواسته‌های بد نیست، بلکه امیال بیش از حدی [شهوات] است که به چیزهای خوب داریم، چیزهای خوبی که خدا آفریده اما از آنها خدا می‌سازیم، طوری که آنها را سوژه عبادت و خدمت خویش قرار می‌دهیم.

و بدترین چیزی که ممکن است برایمان اتفاق بیفتد، این است که آنچه دل ما بیش از حد می‌طلبد به ما داده شود. مردی را در نظر بگیرید که کارش را می‌پرستد. او کارش را به گونه‌ای خدمت می‌کند که گویا شغلش از وی ”کسی“ می‌سازد. کارش خط مشی او را مشخص می‌کند و بر زندگی‌اش مسلط شده است، این کار اوست که برنامه چیزهای دیگر را تعیین می‌کند. بدترین چیز برای چنین شخصی، ترفیع گرفتن است! ترفیع سبب می‌شود تا او هم‌چنان تصور کند که امیال و شهوات بیش از حدش می‌توانند باعث برکت او شوند. ارتقا مقام او را متقاعد می‌کند که ”زندگی واقعی“ همین است. ترفیع به او این

توانایی را می‌بخشد که شکست‌هایی را که در زندگی زناشویی، خانواده، و روابط دوستانه‌اش تجربه کرده به باد فراموشی بسپارد، و خدایی را که برای خود ساخته است پیروی نماید.

اسکار وایلد این مطلب را به خوبی خلاصه کرده است: "زمانی که خدایان می‌خواهند ما را مجازات کنند، دعاهایمان را اجابت می‌کنند." غضب خدا این است که با دادن آنچه بیش از حد در آرزویش هستیم، ما را تسلیم پیروی چیزی می‌کند که بجای خدا، از آن برای خود یک خدا ساخته‌ایم. بدترین چیزی که ممکن است خدا در حق انسان‌ها بکند آن است که در زمان حال آنها را به حال خودشان واگذارد تا به اهداف بت‌پرستانه‌شان برسند. داوری خدا این است که ما را به نیروی ویرانگر بت‌پرستی و شرارت واگذار کند. زمانی که گناه می‌کنیم، در ساختار نظامی که خدا آفریده، استرس و آسیب به وجود می‌آید. به جای آنکه برکت بیابیم، گناه‌مان باعث پاشیدگی و از کار افتادگی زندگی روحانی، روان‌شناختی، اجتماعی و جسمانی ما می‌شود.

**خدا به ما اجازه می‌دهد
از دری که خودمان
انتخاب کرده‌ایم، وارد
شویم.**

فاجعه بزرگ آن است که همه آنها به انتخاب خود ما صورت گرفته است. خدا به ما اجازه می‌دهد از دری که خودمان انتخاب کرده‌ایم، وارد شویم.

آزاد در متبارک خواندن

آیا گریز یا راه برگشتی وجود دارد؟ باید تا فصل ۳ رومیان منتظر بمانیم تا یکبار دیگر گوهر خیره‌کننده انجیل را به چشم خود ببینیم. اما آیه ۲۵ به ما یک سرخ می‌دهد. «خالقی که تا ابدالآباد متبارک است، آمین». راه چاره (فرار از محمصه) این است که دست از سرکوب و کتمان حقیقت برداریم، و خدا را در جایگاه راستین خدایی‌اش متبارک بخوانیم، یعنی وابستگی خودمان را به او اعلام کرده، حق وی را برای فرمانروایی بر خودمان پذیرا شویم، و به او بیش از مخلوقاتش میل و اشتیاق داشته باشیم.

انگیزه، آزادی و قدرت انجام چنین کاری را کجا می‌توانیم بیابیم؟ تنها در انجیل است که کشف می‌شود؛ یعنی جایی که درمی‌یابیم هرچند به طور ذاتی افرادی بی‌دین و شریر هستیم، اما در مسیح محبوب و مقبول و مبارک می‌باشیم. درست در زمانی که انجیل را بفهمیم، یعنی وقتی درک کنیم که خداوند ما نجات دهنده‌مان هم هست، آنگاه به آزادی لازم برای حمد و تمجید آفریننده دست پیدا می‌کنیم، از کجا بدانیم که انجیل را فهمیده و آن را پذیرفته‌ایم؟ وقتی دریابیم که بیشترین چیزی که در ابدیت به دنبالش هستیم، این است که او را تا به ابد متبارک خوانیم.

پرسش‌هایی برای تأمل

۱. آیا حقانیت این آیه‌ها را در زندگی خودتان، پیش از آنکه مسیحی شوید، مشاهده می‌کنید؟ آیا هنوز هم گوشه‌هایی از این نگرش را در زندگی فعلی خودتان می‌بینید؟
۲. به هنگام در میان گذاشتن ایمان مسیحی با بی‌ایمانان، چگونه درک تناقض ناشی از کتمان حقیقت می‌تواند ما را کمک کند؟
۳. در خلال هفته پیش رو، چگونه و چند بار برای جلال دادن خدا و شکرگزاری از او به خاطر زندگی‌تان، وقت صرف خواهید کرد؟

بخش دوم

تا آیه ۲۴، پولس روی رابطه عمودی بشریت با آفریننده‌اش متمرکز بوده است. ما می‌دانیم که خدا وجود دارد، و به قدرت و الوهیتش هم واقف هستیم و باید در وابستگی به او و با داشتن زندگی توأم با شکرگزاری، او را جلال بدهیم. ولی ما در عوض، حقیقت را سرکوب می‌کنیم و مخلوقات را می‌پرستیم. یعنی از چیزهای نیکویی که خدا آفریده، برای خودمان خدایان می‌تراشیم.

ولی از همان فصل ۳ پیدایش روشن شده که در جهانی که خدا آفریده، واژگون شدن رابطه ما با خدا بر رابطه ما با سایر آدمیان و نیز با آفرینش تأثیر گذاشته است. تباه شدن رابطه عمودی ما، به بهای نابودی روابط افقی ما تمام می‌شود. خدا دنیا را به گونه‌ای آفریده که زندگی کردن تحت فرمان و اقتدار او و بهره‌مند شدن از برکاتش، از ما افرادی می‌سازد که به نوبه خود به گونه‌ای بر جهان فرمان برانیم که باعث برکت جهان شود (پیدایش ۱: ۲۸). هنگامی که یک بُت را به جای خدا می‌پرستیم، آن یگانه شخصی که باید در زندگی خود داشته باشیم دیگر خدا نیست بلکه آن بُت است! این بُت بر ما فرمان می‌راند، و در نهایت، ما هم برای داشتن آن، افزایش دادنش، و حفاظت از آن دست به انجام هر کاری می‌زنیم، ولو اینکه آن کار برای خودمان و دیگران مخرب باشد.

در اینجا پولس به تأثیرات افقی جایگزین کردن خدا با یک بُت می‌پردازد.

پولس و همجنس‌گرایی

رومیان ۱: ۲۶-۲۷ یکی از بحث برانگیزترین قسمت‌های کتاب مقدس به شمار می‌رود. این قسمت طولانی‌ترین بخش کتاب مقدس است که به موضوع همجنس‌گرایی می‌پردازد.

اخیراً بسیاری کوشیده‌اند این ایده را القا کنند که درک و برداشت سنتی از این آیه‌ها کار اشتباهی است. به باور آنان، منظور پولس روابط همجنس‌گرایی بلندمدت و تثبیت شده نمی‌باشد، بلکه او یا به کسانی اشاره می‌کند که خلاف سرشت و طبیعت خود رفتار می‌کنند و یا به یک همجنس‌گرایی بی‌قیدوبند صرف. اما «عمل خلاف طبیعت» (آیه‌های ۲۲ و ۲۳) یعنی «فعال غیرعادی و غیرطبیعی» (در یونانی: *para phusin*) این بدان معناست که همجنس‌گرایی تخطی از طبیعتی است که خدا خلق کرده و آن را به ما بخشیده است. و در اینجا هیچ اشاره‌ای دال بر اینکه پولس فقط نوع خاصی از رفتارهای همجنس‌گرایی را مد نظر داشته، وجود ندارد. پولس به عنوان یک شهروند تحصیل کرده و دنیا دیده روم، حتماً با روابط بلندمدت، تثبیت شده و عاشقانه میان دو همجنس آشنا بوده است. با این حال، از مشخص کردن اینکه همجنس‌گرایی بر خلاف قاعده خدا برای شکوفایی انسان است خودداری نمی‌کند.

پولس می‌گوید: این راهی است که خدا در هنگام غضب خود پیش می‌گیرد. او انسان‌ها را با امیال و شهوات‌شان به حال خودشان رها می‌کند تا پیامدهای اعمال خود را تجربه کنند. (انتهای آیه ۲۷ را باید این‌گونه فهمید: «عقوبت سزاوار تقصیر خود» [و یا «مجازات» که در خور چنین خلاف‌کاری است (ترجمه مؤده)] در واقع ثمر بُت‌پرستی است. این «عقوبت» یا «مجازات» فقط به همجنس‌گرایی محدود

نمی‌شود) کتاب مقدس، هم در عهد عتیق و هم در عهد جدید، تصریح می‌کند که همجنس‌گرایی به عنوان یک الگوی رفتار پایدار و توبه نشده، نشانه‌ای است از انکار خداوندی عیسی و دور بودن این افراد از پادشاهی وی (نگاه کنید به اول فرنتیان ۶: ۹-۱۰)، هر چند که از دسترس خدا هرگز به دور نمی‌باشند. (آیه ۱۱)

در اینجا توجه به دو نکته، بسیار حایز اهمیت می‌باشد. اول اینکه، در رومیان ۱، پولس نخست روی روابط جنسی بیرون از چارچوب زناشویی تأکید می‌کند (رومیان ۱: ۲۴)، و سپس به طور مشخص تر روی همجنس‌گرایی، به عنوان شهوتی بیش از حد که هم غضب خدا را به بار می‌آورد و هم خود نتیجه "رها کردن" بشر به حال خود است، انگشت می‌گذارد (آیه‌های ۲۶ و ۲۷). این واقعیتی انکارناپذیر است که کتاب مقدس همجنس‌گرایی را یک گناه می‌شمارد. اما پولس در جایی دیگر در نامه‌هایش، به ذکر نمونه‌های دیگری از رفتار بت پرستانه می‌پردازد. مثلا در رساله کولسیان ۳: ۵ پولس طمع را با بت‌پرستی یکی می‌داند «طمع که بت‌پرستی است». طمع (یعنی اشتیاق مداوم و میل مخرب برای بیشتر داشتن) مانند بی بندوباری جنسی، یکی از نشانه‌های بت‌پرستی است.

**طمع مانند
بی‌بندوباری جنسی،
یکی از نشانه‌های
بت‌پرستی است.**

و سپس پولس در غلاطیان ۴: ۸-۹ مورد تکان دهنده‌ای را بیان می‌کند. خطاب به مسیحیانی که پیش از ایمان آوردن به مسیح بت‌پرست بوده‌اند و حالا وسوسه می‌شوند که همه قوانین و شرایع دینی یهود را به عنوان وسیله‌ای برای نجات رعایت کنند، او می‌گوید: «لیکن در آن زمان چون خدا را نمی‌شناختید، آنانی را که طبیعتا خدایان نبودند، بندگی می‌کردید. اما الحال که خدا را می‌شناسید بلکه خدا شما را می‌شناسد، چگونه باز برمی‌گردید به سوی آن اصول ضعیف و فقیر که دیگر می‌خواهید از سر نو آنها را بندگی کنید؟»

منظور پولس چیست؟ پولس چنین تعلیم می‌دهد که طلبیدن برکت و نجات از طریق اخلاقیات کتاب مقدسی (یعنی برای خود فرمانروا و نجات‌دهنده‌ای غیر از خدا تعیین کردن) هم می‌تواند به اندازه طمع و همجنس‌گرایی، بت‌پرستی باشد. ما چیزی را می‌پرستیم که فکر می‌کنیم باید به دست خودمان به انجام برسانیم تا به ما "حیات" ببخشد. اگر خدا را نپرستیم، ناگزیر چیز دیگری را به جای خدا خواهیم پرستید. مثلا لذت جنسی، مال اندوزی، و یا رعایت احکام و قوانین. و هیچ‌یک از این گناهان، در مقایسه با یکدیگر، نه از اهمیت بیشتر و نه از اهمیت کمتری برخوردارند.

و اما نکته دومی که توجه بدان ضرورت دارد، این است که در حالی که همجنس‌گرایی گناه است، فقط یکی از گناهان است، و نه بدترین آنها. همه بی‌اخلاقی‌های جنسی گناه هستند (رومیان ۱: ۲۴)؛ و پولس قصد دارد در آیه‌های ۲۹-۳۱ فهرستی از گناهان دیگر، که آنها را «شرارت» می‌نامد، ارایه کند، اعمالی که از انکار حقیقت مربوط به خدا ناشی می‌شوند و روابط افقی ما [با آدمیان] را تباه می‌سازند و سزاوارانه غضب خدا را بر ما فرود می‌آورند (آیه ۱۸).

این بدان معناست که کلام خدا در این زمینه ممکن است به دو طریق مورد سوء تفاهم (یا غفلت) واقع شود:

- بعضی کلیساها در تلاش برای هم‌رنگ شدن با فرهنگ حاکم بر جامعه و نشان

دادن محبت و صمیمیت‌شان به همجنس‌گرایان، تعلیم صریح کلام خدا در رابطه با همجنس‌گرایی، مثلاً آیه‌های ۲۶-۲۷، را بی‌اهمیت جلوه داده و یا به کلی منکر آنها شده‌اند. ما باید این رفتار را رویکرد "لیبرال" بنامیم.

• کلیساهای دیگر مطالبی را که کتاب مقدس در ارتباط با همجنس‌گرایی می‌گوید، خیلی جدی می‌گیرند. اما این کار را به روشی بسیار حق به جانب انجام می‌دهند. اینان همجنس‌گرایی را گناهی بر جسته می‌بینند (یا اگر هم نبینند، طوری سخن می‌گویند و رفتار می‌کنند که گویی این‌طور هست). این دسته از کلیساهای برای افراد همجنس‌گرا، نه محبتی قایل هستند و نه از ایشان استقبال می‌کنند. شاید نسبت به همسایگان هندوی خود و یا دوستانی که مرتکب زنا شده‌اند محبتی در دل احساس کنند، اما نسبت به همجنس‌گرایان هرگز! رفتار این دسته از کلیساهای را می‌توان رویکرد "محافظه کار" نامید.

پولس نه روش لیبرال را پیش می‌گیرد و نه شیوه محافظه‌کاران را. او به روشنی اظهار می‌دارد که همجنس‌گرایی (به معنای دقیق کلمه) "شهوئی شرم‌آور" (آیه ۲۶، در ترجمه فارسی: "هوس‌های خبثت") است. ولی حتماً به یاد دارید که او در پی آن، فهرستی از گناهان دیگر را هم ردیف می‌کند که بسیاری از ما مرتکب می‌شویم: حسد، یا غیبت، یا ناطاعتی، یا بی‌وفایی (آیه‌های ۲۹-۳۱). کسانی که این قبیل گناهان را مرتکب می‌شوند، همان افرادی هستند که پولس آرزو دارد پیغام انجیل در میان آنان ثمر آورد. پولس نمی‌گوید: "گناهی که مرتکب می‌شوید زیاد اهمیت ندارد. تا زمانی که شما خوشحال هستید، خدا هم اهمیتی نمی‌دهد!" این را هم نمی‌گوید: "گناهی که مرتکب می‌شوید آن قدر جدی است که نه ما یلیم شما را محبت کنیم و نه می‌خواهیم پیغام انجیل را با شما در میان بگذاریم، چرا که شما از دسترس انجیل به دور افتاده‌اید!"

از کجا می‌دانید که در اعماق قلب‌تان جزو دسته دوم نیستید؟ اگر اعمال همجنس‌گرایانه را مظهر "فساد" ببینید، اما هرگز فکر نکنید که فریب دادن یا فخر فروشی نیز عملی «مردود و ناپاک» است (آیه ۲۸) جزو دسته دوم هستید. ما پیغام انجیل را تنها زمانی درک می‌کنیم که الف) به مانند پولس خود را بزرگ‌ترین گناه‌کار بدانیم (اول تیموتائوس ۱: ۱۵) و ب) بر این باور باشیم که اگر عیسی آمد تا به خاطر ما بمیرد، کسی باقی نمی‌ماند که او نخواهد جانش را فدایش سازد. این حقیقت به ما آزادی می‌بخشد تا در اطاعت از فرمان عیسی، همسایه خود را محبت کنیم، و برای پذیرش تعریف عیسی از همسایه، یا را فراتر از تعریفی که فرهنگ‌مان (اعم از کلیسایی یا غیر کلیسایی) از همسایه می‌کند بنهیم؛ تعریف اشتباهی که می‌گوید "همسایه کسی است که نمی‌توان و نباید او را کمک کرد" (لوقا ۱۰: ۲۵-۳۷).

خودمان را در رومیان فصل یک ببینیم

رومیان ۱: ۲۸-۳۲ ناخوشایند است چون تا اینجای کار همگی ما خودمان را به نوعی، در این آیه‌ها دیده‌ایم. آیه‌های یاد شده فهرستی بلندبالا از انجام اعمال بت‌پرستی نیست (یعنی مسئله فقط این نیست که «رو نداشتند که خدا را در دانش خود نگاه دارند» آیه ۲۸) بلکه طیفی گسترده را دربر می‌گیرد. در اینجا ما شاهد بی‌نظمی اقتصادی ("طمع" آیه ۲۹)، بی‌نظمی اجتماعی ("قتل، جدال، مکر و بدخوبی" آیه ۲۹)، ازهم‌گسیختگی خانواده ("ناطاعتی از والدین" آیه ۳+، و ازهم‌پاشیدگی روابط "بی‌فهم،

بی‌وفا، بی‌الفت و بی‌رحم“ آیه ۳۱) هستیم. این همان چیزی است که الهی‌دانان آن را آموزه تباهی کامل می‌نامند: یعنی در عین حال که اعمال مان همیشه اوقات و به طور کامل گناه آلود نیستند، اما هیچ کاری نیست که ما به آن دست بزنیم و ردپایی از گناه در آن یافت نشود.

منظور پولس از کلمات آغازین آیه ۳۲، آنجایی که می‌گوید مردم می‌دانند «که کنندگان چنین کارها مستوجب موت هستند»، چیست؟ چنین به نظر می‌رسد که او در مورد وجدانمان صحبت می‌کند. تقریباً هر انسانی، و در تمام جوامع بشری، فرق میان خوب و بد را درک کرده است. شاید به خود حق دهیم که آنها را به سلیقه خودمان تعریف کنیم، اما می‌دانیم چگونه خوب و بد را دسته‌بندی می‌کنیم. همه ما واقف هستیم که اعمالی وجود دارند که سزاوار مجازات می‌باشند.

پولس می‌گوید که با همه این اوصاف، باز انسان‌ها تصمیم می‌گیرند که «کنندگان را نیز خوش بدارند»، دیگران را نیز در انجام آنها تشویق می‌کنند“ (ترجمه مژده) (آیه ۳۲). منظور او کسانی است که بت‌پرستی را ترویج کرده و آن را اشاعه می‌دهند. دیدن ترویج بت‌پرستی در دیگران آسان‌تر از مشاهده همین عمل در خودمان است. اما ارزشش را دارد که این پرسش را از خود بکنیم: در مورد اخذ بهترین نمره در امتحان، آیا باعث شده‌ام فرزندانم آن را مثل یک بت بپرستند؟ در مورد کسی که در دام حسد افتاده است، آیا با یک سر تکان دادن ساده و بدون کلام، عمل او را تأیید نکرده‌ام؟ در مورد افرادی که غیبت می‌کنند، آیا اجازه داده‌ام پیش من به راحتی و بدون هیچ ممانعتی به غیبت خود ادامه دهند؟

سه واکنش درست

قوم خدا باید نسبت به این آیه‌ها، و دیدگاه تاریکی که از بشریت به ما می‌دهند، چگونه از خود واکنش نشان بدهند؟ اول آنکه، باید متوجه باشیم تصویری که این آیه‌ها ارایه می‌کنند، واقعیت جهان را ترسیم می‌کند. همه نظام‌های فکری باید روی دو چیز حساب کنند: اول، بی‌نظیر بودن جهان هستی و ظرفیت انسان برای نیکو بودن. دوم، آشفتگی مشهود در جهان، جوامع بشری، زندگی، و روابط بین ما انسان‌ها. چرا این همه زیبایی وجود دارد؟ چرا این همه نقص در آن هست؟ پاسخ پولس ساده است: خدا. خدایی هست که همه اینها را ساخته، و ما را هم به شباهت خویش آفریده تا شخصیتش را بشناسیم و آن را منعکس کنیم. و همان خدا، در غضب خود آن چیزی را به ما داده که خود انتخاب کردیم؛ یعنی زندگی بدون او و پرستش چیزهایی که نمی‌توانند اقناع کننده باشند. در زیبایی‌های جهان هستی، ما باید وجود خدا را ببینیم و در آشفتگی‌های آن، عدالت او را. رویارویی با وجود خدا و عدالت او، باعث می‌شود تا ما به مکانی بگریزیم که در آنجا رحمت خدا دیده می‌شود، یعنی به سوی صلیب مسیح.

دوم اینکه، ما با گرفتن قیافه حق به جانب، “آنها” را نباید صرفاً به خاطر آنچه هستند تحقیر کنیم. پولس در سراسر این قسمت به دفعات به “آنها” یعنی جامعه غیریهودی اشاره کرده است و می‌داند که یک یهودی مذهبی و حق به جانب حرف‌های او را می‌شنود و می‌گوید: “پولس، کاملاً حق با تو است. این آدم‌های بی‌دین مستحق غضب خدا هستند. و من خوشحالم که تو (به عنوان یک یهودی) روی همجنس‌گرایی انگشت گذاشتی، این گناهی است که من واقعا آن را درخور سرزنش می‌دانم. خوشحالم که من مثل آنها نیستم.»

کارایی آیه‌های یاد شده در این است که غروری را که خود را بی‌گناه می‌شمارد از درون مان بیرون می‌کشد. یعنی هرگونه حس رضایتی که به خود می‌گوید: “آنها شریر هستند ولی من مثل آنها نیستم.”

کارآیی آیه‌های یاد شده در این است که غروری را که خود را بی‌گناه می‌شمارد از درون‌مان بیرون می‌کشد.

هم‌چنان که خواهیم دید، پولس بعد به سراغ آدم‌های مذهبی و اخلاق‌گرا می‌رود و خطاب به آنها می‌گوید: «لَهذا ای آدمی که حکم می‌کنی، هر که باشی عذری نداری زیرا که به آنچه بر دیگری حکم می‌کنی، فتوا بر خود می‌دهی، زیرا تو که حکم می‌کنی، همان کارها را به عمل می‌آوری» (۱:۲). خود عادل بینی همیشه محکوم کننده خود شخص است. امنیت برای افراد اخلاق‌گرا در این است که خود را بی‌گناه و عادل بحساب آورند.

و اما سوم اینکه، ما باید این آیه‌ها را در پرتو ۱۶:۱-۱۷ بخوانیم، و در نظر داشته باشیم که چون عدالت خدا را دریافت کرده‌ایم، هیچ لزومی ندارد از غضب او بهراسیم. این مورد هم ما را فروتن می‌سازد و هم به ما آزادی می‌بخشد تا از خود بپرسیم: در زندگی و قلب من چه بُت‌هایی تقلا می‌کنند تا جای خدای خالق را بگیرند، یا شاید همین حالا گرفته‌اند؟ این قسمت از کلام خدا به ما انگیزه می‌دهد تا ببینیم که در کجاها حسود، اهانت کننده، بی‌وفا، یا شهوت‌ران و غیره هستیم. وجود هر یک از اینها در زندگیمان نشانگر آن است که ما بُتی را می‌پرستیم؛ یعنی چیزی غیر از خدا به صاحب کارکردی ما تبدیل شده است. و از این رو باید از خود بپرسیم: “در این زمینه بخصوص، وابسته بودن به خالق چه تغییری ایجاد می‌کند؟ اگر در آن لحظه، به جای خدمت کردن به یک مخلوق، خالق حقیقی‌ام را پرستش می‌کردم، آیا در محبت، احساس و زندگی‌ام تفاوتی دیده می‌شد؟” به این ترتیب می‌توانیم *epithumia*، یا شهوات بیش از حد خودمان را، به لذت‌هایی ساده تبدیل کنیم. به این معنا که به جای آنکه برده‌وار ساخته‌های دست خدا را خدمت کنیم، می‌توانیم در ستایش از خدایی که این جهان را آفریده، بابت آنها قدردان او باشیم.

پرسش‌هایی برای تأمل

۱. در درون خودتان با چه “شهواتی” بیش از همه دست به گریبان هستید؟ آیا در فهرست گناهانی که پولس در آیه‌های ۲۶-۲۷ و ۲۹-۳۱ ذکر می‌کند، گناهی هست که توصیف کننده شما باشد؟
۲. چگونه می‌توانید اطمینان حاصل نمایید که گناه‌آلود بودن جهان شما را به سوی رحمت صلیب سوق می‌دهد، نه به طرف خود عادل انگاشتن؟
۳. آیا این آیه‌ها توانسته‌اند روحیه خود عادل بینی را از درون شما بیرون کنند؟

راستبخت
FACT
Farsi & Assyrian Christian Teaching Ministries



مذهبیون نیازمند انجیل هستند (قسمت اول)

پولس در فصل اول رسالهٔ خود به رومیان نشان داد که چگونه دنیای بی‌ایمان و بُت پرست خدا را رد کرده و به بی‌خدائی و شرارتی سپرده شده است که آن را برای خود برگزید. نقطه نظرات انتقادی پولس از دنیای بُت پرست و سبک زندگی خدانشناسانهٔ آنان چیزی بود که هر شنوندهٔ یهودی آن را صریحاً تأیید می‌کرد. پیش‌فرض یهودیان این بود که چون به شریعت عمل می‌کنند، پس آنان مستثنی هستند و پیغام پولس نمی‌تواند آنها را محکوم کند.

مذهبیون امروز نیز دقیقاً همین برداشت را از رومیان ۱:۱۸-۳۲ دارند. آنان می‌گویند: «بله، البته که غضب خدا بُت پرستانی را که زندگی آنان هرزه و غیراخلاقی است شامل می‌شود. اما ما کلام خدا را داریم و با آن زندگی می‌کنیم. ما محکوم نیستیم.» به نظر می‌رسد که انسان‌های مذهبی با آنچه پولس در رومیان ۱:۱۸-۳۲ می‌گوید موافق باشند. اما این فقط ظاهر مسئله است، آنها نکتهٔ اصلی را درک نکرده‌اند.

به همین دلیل رومیان ۱:۲ به مثال سطل آب سردی است که بر سر انسان‌های مذهبی ریخته می‌شود؛ ضربه‌ای بسیار کاری. در اینجا، مخاطب پولس شخصی است که در فصل اول به پای پولس نشسته بود. او به تعبیر پولس از سبک زندگی بُت پرستان گوش می‌داد و از اینکه خودش مانند آن بُت پرستان نیست احساس رضایت می‌کرد. پولس به او می‌گوید: «تو نیز همان کارها را به عمل می‌آوری! هر زمان که یک غیرمذهبی را محکوم کنی، خود را محکوم کرده‌ای.» معلوم می‌شود که آیه‌های پایانی فصل اول نوشته شده‌اند تا به همان اندازه که خدایان دروغین غیرمذهبیون را برملا کنند، بُت‌های مذهبیون را نیز آشکار نمایند.

رومیان ۱:۲ به مثال سطل آب سردی است که بر سر انسان‌های مذهبی ریخته می‌شود؛

کلاه خود را قاضی کنید

هیچ‌کس را نمی‌توان یافت که مطابق با استانداردهای خودش زندگی کرده باشد. «به آنچه بر دیگری حکم می‌کنی ... همان کارها را به عمل می‌آوری.» (آیهٔ ۱) چطور؟ به خاطر بسپارید که فهرستی که پولس در ۲۹-۳۰ از شرارت‌ها ارائه می‌دهد، بیش از آنکه دربارهٔ اعمال ما باشد، نگرش و طرز برخورد ما را مورد هدف قرار می‌دهد. پیش از آنکه اعمال خود را به زیر سؤال بکشیم، ابتدا باید انگیزهٔ قلب خود را امتحان کنیم.

این تعلیم پولس در راستای موعظهٔ بالای کوه عیسای خداوند است که گفت: «شنیده‌اید که به اولین [پیشینیان] گفته شده است: «قتل مکن و هر که قتل کند، سزاوار حکم شود.» لیکن من به شما می‌گویم: «هر که به برادر خود بی سبب خشم گیرد، مستوجب حکم باشد و هر که برادر خود را راقا [بله] گوید، مستوجب قصاص باشد، و هر که احمق گوید، مستحق آتش جهنم بُوَد.» (متی ۵: ۲۱-۲۲) برای اکثر

ما بسیار آسان است که در نهایت بگوییم: «ولی من که کسی را نکشتم.» اما کمتر کسی پیدا می‌شود تا ادعا کند: «من از هیچ کس خشمگین نشده‌ام، طرز برخورد من با مردم به این دلیل نبوده که آنان را مستحق محبت کردن ندانسته‌ام.»

بنابراین، پولس در رومیان ۱:۲ شما را به این چالش می‌کشد: «اگر شخصی را ببینید که به خشم عمل می‌کند (مثلا کسی را می‌کشد) چه عکس‌العملی نشان خواهید داد؟» از یک طرف اشتباه نخواهد بود اگر «در همه چیز حکم» کرد (اول قرنیتان ۲: ۱۵). چرا که اگر در رابطه با درست و نادرست بودن امور با خدا هم‌نظر نباشیم، مانند افرادی عمل کرده‌ایم که در رومیان ۱: ۳۲ می‌گوید: «کسانی را که مرتکب آنها می‌شوند تأیید می‌کنند.» اما واژه «حکم [قضاوت] کردن» در رومیان ۱: ۲ فقط این نیست که بگویید: «این کار اشتباه است.» این «حکم کردن» با خود طرز فکر خاصی به همراه دارد که اساساً می‌توان آن را این‌طور تعبیر کرد: «تو هلاک شده‌ای، و من خوشحالم چون حالا احساس بهتری در مورد خود دارم.» به بیان دیگر، با «حکم کردن»، ما اعلام می‌کنیم که دیگران لایق داوری عادلانه خدا هستند، ولی ما مستثنی هستیم!

دستگاه نامرئی ضبط صدا

به احتمال قوی رفتار اشتباهی را که من و شما در دیگران مورد قضاوت قرار دهیم، همان رفتاری است که از وجود آن در خود بخوبی واقف هستیم. جان استات به این نکته اشاره می‌کند که تمایل ما بر این است که دیگران را خیلی سریعتر و خشن‌تر مورد انتقاد قرار دهیم تا خودمان را. به هر بهانه‌ای که شده باشد، گناه خود را توجیه می‌کنیم: «خسته بودم ... تقصیر شخص دیگری بود که باعث تحریک من شد ... اصلاً گناه بزرگی مرتکب نشدم، ...» و این در حالی است که همان گناه را در دیگران خیلی سریع می‌بینیم و محکوم می‌کنیم بدون آنکه بارهای سنگین آنان برای ما اهمیتی داشته باشند. جان استات در این باره می‌گوید:

«ما در خود روحیه خود عادل‌بینی پرورش می‌دهیم طوری که نسبت به رفتار شرم‌آور و نامطبوعی که از دیگران سر می‌زند، خشمگین می‌شویم. اما اگر همان رفتار از خود ما سر بزند، آن را جدی تلقی نمی‌کنیم.» (پیغام رومیان - ص ۸۲)

تازمانی که دیگران را محکوم ولی خودمان را بخاطر همان گناه توجیه کنیم، ما هم به خود عادل‌بینی خویش چسبیده‌ایم و هم به گناه خود. اگر آنچه را که باعث می‌شود احساس خوبی داشته باشیم تحسین کنیم، بالطبع در مورد خودمان احساس خوبی خواهیم داشت. و در این میان به ناگاه پولس می‌گوید: «فتوا بر خود می‌دهی.»

به عبارت دیگر، در آن روز آخر که برای داوری در حضور خدا بایستیم، هیئت محکوم‌کننده‌ام، خود من خواهد بود. «و می‌دانیم که حکم خدا بر کنندگان چنین اعمال بر حق است.» (آیه ۲) منصف بودن خدا در داوری‌اش کاملاً دقیق و بدون نقص است. او برای قضاوت ما از معیارهای خود ما استفاده می‌کند. یعنی از همان حکم‌هایی که از دهان مان صادر شده‌اند (همان‌گونه که مسیح در متی ۷: ۱-۵ هشدار داد).

این همان چیزی است که فرانسیس شیفر، الاهی‌دان قرن بیستم، آن را «دستگاه نامرئی ضبط صدا» می‌نامد. می‌توان این‌طور تصور کرد که یک دستگاه ضبط صوت نامرئی بر گردن هر یک از ما آویزان

است. این دستگاه همه چیز را ضبط می‌کند: آنچه را به دیگران می‌گوییم، آنچه را دربارهٔ آنها به دیگران می‌گوییم، و یا اینکه آنها چطور باید زندگی کنند. سپس، در روز داوری، خدا که قاضی عادل است آن دستگاه را از گردن ما در می‌آورد و می‌گوید: «من کاملاً عادل خواهم بود. من صدای ضبط شده را پخش خواهم کرد و تو را بر اساس آنچه گفتی که باید ملاک و معیار زندگی برای دیگران باشد قضاوت خواهم کرد.» پولس می‌پرسد: «ایا گمان می‌بری که تو از حکم خدا خواهی رست؟» (رومیان ۲:۲) هیچ آدم صادقی در طول تاریخ بشر نمی‌تواند بگوید: «بله، من گمان می‌برم که خواهم رست.»

«پسر بزرگ» پولس

درست به مثال خدانشناسی خودمحور در آیه‌های پایانی فصل اول، مذهب خود عادل بین نیز به همان اندازه خدا را رد کرده است و برداشت معیوبی از شخصیت خدا دارد (۴:۲). یک منکر خدا حقیقت را در مورد وجود و طبیعت خدا سرکوب می‌کند. او در حالی که از برکات خدا برای ارضا خواسته‌ها و شهوات خودش استفاده می‌کند، نه از او سپاسگزار است و نه نام او را جلال می‌دهد. و این یعنی تحقیر گستاخانهٔ خدا در قبال نیکویی‌اش. این نگرش، مفهوم غضب خدا را به ریشخند می‌گیرد. منکر خدا، نه فقط واقعیت غضب خدا را در حال حاضر تشخیص نداده است، بلکه درک نکرده است که تنها دلیلی که خدا غضب خود را بطور کامل برملا نکرده، این است که: «خداوند، بر شما تحمل می‌نماید چون نمی‌خواهد که کسی هلاک گردد بلکه همه به توبه گرایند.» (دوم پطرس ۳:۹)

این دقیقاً همان چیزی است که پولس در رومیان ۴:۲ می‌گوید، با این تفاوت که در اینجا او یک فرد مذهبی را مخاطب قرار می‌دهد. این فرد مذهبی شخصی است که خود را عادل می‌پندارد، اگر چه وجود خدا را تصدیق می‌کند اما در خود احتیاجی به او نمی‌بیند، اعمال نیکویی را که انجام می‌دهد برایش کافی است، خود را نجات دهندهٔ خود می‌داند، و خود را در نهایت لایق جلال و شکوه می‌شمارد. این طرز فکر اشخاصی است که از اجرای داوری خدا بر دیگران استقبال می‌کنند اما خود را از این امر مستثنی می‌بینند. آنان در خود نیاز به توبه نمی‌بینند و درک نمی‌کنند که اگر داوری خدا هنوز اعمال نشده، دلیلش این است که به آنها فرصت می‌دهد تا در فروتنی به سوی او بازگردند و از او رحمت بطلبند. این نگرش نیز، به خودی خود و بطور گستاخانه‌ای، خدا را تحقیر می‌کند.

**فرد مذهبی که خود را
عادل می‌پندارد، اگر چه
وجود خدا را تصدیق
می‌کند اما در خود
احتیاجی به او نمی‌بیند.**

پس، می‌بینیم که رومیان فصل‌های ۱ و ۲ به معرفی دو گروهی می‌پردازد که مسیح آنها را در مثل «دو پسر» (لوقا ۱۵: ۱۱-۳۲) به تصویر کشید. در این مثل، عیسی صحبت از پدری می‌کند که دو پسر دارد. پسر کوچک‌تر پول پدرش را با عیاشی ناهنجار بر باد می‌دهد، او شهوت‌ران است، مادی‌گراست و از پدرش نافرمانی می‌کند. اما در این مثل، پسر دومی هم وجود دارد. او مطیع است و با هر چه پدرش می‌گوید سازگاری می‌کند. با این حال، نکتهٔ اصلی این مثل این است که هر دو آنان گمشده هستند، هر دو نسبت به پدرشان بیگانه‌اند، و هر دو محتاج نجات هستند. و پولس نیز دقیقاً همان واقعیت را تکرار می‌کند. رومیان ۱ دربارهٔ برادران کوچک است. پولس می‌گوید: آنان گمشده‌اند و بُت‌های ساخته شدهٔ دست خود را می‌پرستند. آنان گناه می‌کنند، گناهی که گناه بودنش بر همه معلوم است. در رومیان ۲ پولس توجه خود را به برادران بزرگ‌تر معطوف می‌کند و می‌گوید: ای شما که تمام سعی خود را می‌کنید تا خوب و نیکو

بشوید، شما فکر می‌کنید که چون از دیگران بهتر هستید، خدا مدیون شماست. شما هم گمشده هستید!

پولس می‌گوید: شما عیناً مثل هم هستید. شاید در برخی از ترجمه‌ها واضح نباشد اما پولس در رومیان ۵:۲ «فساوت و دل ناتوبه کار» از دو کلمه یونانی (sklerotes & ametanoetos) استفاده می‌کند که در ترجمه هفتاد (ترجمه یونانی عهد عتیق) همیشه و بطور منحصر بفرد در مورد افرادی بکار رفته‌اند که متهم به بت‌پرستی می‌شدند (تثنیه ۹:۲۷). اگرچه اطاعت مذهبی، خداپسندانه به نظر آید، در حقیقت یکی از شکل‌های بت‌پرستی است. یک انسان مذهبی شاید همه بت‌هایی که در جامعه اطرافش بطور رایج و روزمره پرستیده می‌شوند را کاملاً رد کرده باشد (تمثال‌ها، روابط جنسی بی‌بند و بار، حرفه و غیره)، اما او همچنان بت‌هایی در قلب خود دارد. این‌گونه افراد ارزش خود را در اخلاقیات خود می‌یابند و نجات خود را در اطاعت‌شان از قوانین. آنان نیکو بودن خود را می‌پرستند چون باور دارند که نیکو بودنشان آنها را نجات خواهد داد. آیا این درست است؛ نه، اشتباه است. پولس می‌گوید: «غضب را ذخیره می‌کنی برای خود در روز غضب و ظهور داوری عادلۀ خدا» (آیه ۵).

افراد مذهبی نیازمند انجیل هستند

پولس نشان می‌دهد که افراد مذهبی و اشخاص خداناس به یک اندازه محتاج انجیل هستند و اینکه هر دو به یکسان از پیام انجیل فرار می‌کنند. جوهر و عصاره انجیل این است که عدالت خدا آشکار شده است بطوری که می‌توان آن را دریافت کرد (۱: ۱۶-۱۷). ما، هرگاه برای عادل شدن، به چیزی و یا شخصی بجز مسیح اعتماد کنیم، از پذیرش انجیل سرباز زده‌ایم. اعتماد صرف بر قوانین خدا می‌تواند به اندازه نادیده گرفتن آنان بیانگر اعتماد ما بر خود و رد کردن خدا باشد.

هر انسان اخلاقی که از موقعیت روحانی خود راضی و خشنود باشد، این آموزه را انکار می‌کند که «فقط به ایمان عادل شمرده می‌شویم». این انسان‌ها بر این باورند که چون از عدالت خود برخوردارند، احتیاج ندارند عدالت خدا به آنان بخشیده شود. آنها نمی‌دانند که محتاج انجیل هستند، به همین دلیل آن را دریافت نمی‌کنند. در روز داوری، آنان فقط تا زمانی می‌توانند با افتخار در حضور خدا بایستند که خدا دستگاه ضبط صوت نامرئی آنها را روشن کند.

چگونه می‌توان فهمید واژه «تو» در اینجا ضمیری است که پولس درباره تو بکار می‌گیرد؟ برای رسیدن به پاسخ این پرسش، به سه روش زیر توجه کنید:

۱. آیا احساس می‌کنی که گناه‌کار بدون امیدی هستی که به خاطر موقعیت قلب و زندگی‌ات خدا حق دارد در همین لحظه تو را هلاک کند؟
۲. با دیدن زندگی گناه‌آلود آنانی که خارج از کلیسا هستند، آیا سر خود را به نشانه تحقیر می‌جنبانی و آنان را محکوم می‌کنی و یا اینکه به خود می‌گوئی: «هیچ تفاوتی بین ماهیت قلب من و قلب آنان وجود ندارد. تنها فرق این است که قلب من خود را به نوع دیگری نشان می‌دهد.»
۳. در عمق قلب خود بر چه باوری هستی، اینکه اصلاً دستگاه ضبط صوتی وجود ندارد؟ و یا

اینکه در روزی که خدا آن را روشن کند، تو قادر خواهی بود در مقابل داوری خدا بایستی؟ آیا این حقیقت را پذیرفته‌ای که معیارهای خودت، تو را محکوم خواهند کرد؟ آیا باور کرده‌ای که داشتن رابطه‌ی درست با خدا چیزی است که باید به تو داده شود و تو هرگز نمی‌توانی با اتکا به قدرت خودت، به آن برسی؟

پرسش‌هایی برای تأمل

۱. پاسخ خود به سه پرسش ذکر شده را خوب بسنجید و سپس در مورد آنها دعا کنید.
۲. چه گناهی در زندگی شما وجود دارند که وسوسه می‌شوید آنها را توجیه کنید اما دیگران را بخاطر همان گناهان محکوم نمائید؟
۳. چگونه می‌توانید از این آیه‌ها در صحبت خود با شخصی استفاده کنید که فکر می‌کند چون انسان نیکویی است، پس نجات یافته است؟

بخش دوم

نجات یافته به اعمال

در آن روز آخر که در حضور خدای خالق بجهت داوری شدن بایستیم، بر چه اساسی داوری خواهیم شد؟ پاسخ پولس خیره کننده است. داوری بر این اساس نخواهد بود که آیا عدالتی را که مسیح با پیروزی حاصل کرد و آن را به ما می‌دهد، پذیرفته‌اید یا نه. بلکه این است که هر کس بر اساس آنچه خودش کرده است داوری خواهد شد. داوری بر اساس اعمال است.

آیا پولس نظر خود را از رومیان (۱: ۱۶-۱۷) به بعد عوض کرده است؟ او گفته بود که عادل شدن (یعنی داشتن رابطه درست با خدا) را خود خدا می‌بخشد، ما آن را به ایمان دریافت می‌کنیم، و هرگز نمی‌توان آن را کسب کرد. به منظور ایستادن در داوری خدا، آیا پولس تعلیم می‌دهد که باید اعمال نیکو را بر ایمان خود اضافه کنیم؟ آیا مارتین لوتر که رومیان (۱: ۱۶-۱۷) را آیه‌های دستیابی به موفقیت در زندگی‌اش قلمداد می‌کرد، با مطالعه بیست آیه بعدی، می‌بایستی به این نتیجه می‌رسید که اصلاً موفقیتی در کار نبوده است؟

در شروع، اجازه دهید پولس را بخاطر هوش و ذکاوتش تحسین کنیم. فقط بیست آیه قبل از این بود که او گفت: «نجات یافتن ما جدا از [بدون] شریعت و کارهایی است که انجام می‌دهیم.» پس اشتباه نکرده‌ایم اگر با این پیش فرض شروع کنیم که پولس، نه به عمد و نه به خطا، خود را نقض نمی‌کند.

دوم اینکه، در رومیان ۲: ۶ پولس مزمو ۶۲: ۱۲ را نقل می‌کند. «ای خداوند ... به هر کس موافق عملش جزا خواهی داد.» در این مزمو «هر کس» چه کرده بود؟ پاسخ این پرسش خیلی چیزها را روشن می‌کند. داوود، نویسنده این مزمو، دو گروه را با یکدیگر مقایسه می‌کند. دسته اول آنانی هستند که بر علیه پادشاه برگزیده خدا توطئه چیده‌اند (آیه‌های ۳-۴). آنان دروغگو هستند. آنچه بر زبان می‌آورند به ضد آن چیزی است که در قلب خود دارند (آیه ۴). این گروه نمونه‌ای است از افرادی که پولس در رومیان ۲: ۱-۳ درباره آنها می‌نویسد.

گروه دوم آنانی هستند که آرامی خود را تنها در خداوند یافته‌اند، و واقف هستند که «نجات من از جانب اوست.» (مزمو ۶۲: ۱) این دسته اقرار می‌کنند: «بر خداست نجات و جلال من. صخره قوت من و پناه من در خداست.» (آیه ۷) آنچه آنها «انجام داده‌اند» این است که نجات را در خداوند یافته و او را محور زندگی خود ساخته‌اند. و به یقین، خدا این چنین نگرشی را به هنگامی که «به هر کس موافق عملش جزا» دهد پاداش خواهد داد (آیه ۱۲). بنابراین، در رومیان ۲: ۶ پولس هم از انسان‌های مذهبی و هم از خدانشناسان می‌پرسد که چه‌ها کرده و یا نکرده‌اند. هیچ‌یک توبه نکرده‌اند (آیه ۵)، یعنی از دست غضب عادلانه خدا به رحمتی که لیاقتش را ندارند پناه نبرده‌اند. هر دو گروه، جلال خود را می‌جویند.

شواهد نجات، و نه عامل نجات

سوم اینکه، پولس معتقد است که اعمال ما ارزش دارند، نه به عنوان عامل نجات‌مان، بلکه فقط به

عنوان شواهدی که بر نجات یافتن مان دلالت می‌کنند. آنچه در مزمور ۶۲ اهمیت بنیادی دارد رابطه و مشارکت یک شخص با خداست؛ خدایی که پناهگاه، صخره، و نجات او شده است (ایه‌های ۹-۱۰). نوع نگرش ما به زندگی و روش استفاده ما از آن، شاهدهی است که بر وجود این رابطه شهادت می‌دهد. کارهای نیکوی ما نشان می‌دهند که ایمانی نجات‌بخش یافته‌ایم. اعمال نیکوی ما اضافاتی نیستند که ایمان را در راه نجات دادن مان کمک کنند.

این موضوع را می‌توان با این مثال تعبیر کرد: وجود سیب بر روی درخت سبب، بیانگر حیات درخت است. سیب منشا و بنیان حیات درخت نیست. سیب فقط مدرک و نشانه‌ای است از این حقیقت که درخت زنده است. دلیل به بار آمدن سیب این بود که ریشه درخت مواد زیر زمینی لازم را که برای زنده نگاه داشتن درخت لازم بود جذب کرده بود. به همین منوال، تنها ایمان به مسیح است که در ما زندگی جدید می‌آفریند (هر که به مسیح ایمان آورد، مسیح عدالت خود، یعنی عدالت خدا، را به حسابش می‌گذارد). اما زندگی شخصی که خدا او را عادل، پارسا، و نیک شمرده شده است، زندگی عوض شده‌ای است که شهادت می‌دهد که او ایمانی راستین دارد.

ما باید مراقب باشیم تا از کلمات پولس برداشت نادرست نداشته باشیم. او هرگز تعلیم نداد که اگر کارهای نیکوی خود را بر روی ایمان اضافه کنیم، در روز داوری قادر به ایستادن در حضور خدا خواهیم بود. اما در عین حال، باید هشیار باشیم تا از آموزه «نجات به فیض مسیح» برای بی‌اهمیت کردن اعمال نیکو سو استفاده نکنیم. اگر ایمانی که به داشتنش اقرار می‌کنیم، هیچ تغییر و تبدیلی بر زندگی و اعمال ما ننهاده است، به خطا نرفته‌ایم اگر بپرسیم: «آیا این ایمان، ایمانی راستین و قلبی است؟»

چگونه می‌دانیم؟

چه شواهدی نشان می‌دهند که قلب یک انسان با خدا راست است؟ رومیان ۲:۷ دو روش آزمایش ارائه می‌دهد:

۱. «پایداری در انجام اعمال نیکو»، به این معنی که نیکویی کردن (خداپسندانه زیستن) الگوی مداوم زندگی شده است.

۲. «در جستجوی عزت و شرف و حیات فناناپذیر» بودن اشاره به ویژگی‌هایی می‌کند که حاصل زندگی کردن با خدا و ماندن در اوست. اگر شخصی محض ایمان وارد رابطه درست با خدا شده است، کارهای نیکو را فقط بخاطر نیکو بودنشان انجام نمی‌دهد. انگیزه او برای انجام اعمال نیکو تنها و تنها این است که در شخصیت خود بیشتر به شباهت خداوندش درآید. خدا ما انسان‌ها را به گونه‌ای ساخته است که از عزت (جلال) و شرف (اکرام) و فناناپذیری (بقا) لذت برده و در پی آنها باشیم. و البته، مشکل ما هدف نیست؛ مشکل وسیله است! متأسفانه به جای آنکه در خدا به دنبال این سه چیز باشیم، در دنیای مخلوقات آنها را می‌جوییم. ما نیاز داریم تا عزت و شرف و فناناپذیری را تنها آنجایی بجوییم که یافت می‌شوند، یعنی در خدا و به شباهت او تبدیل شویم. خدا به آنانی که فقط در شناخت خود او طالب جلال و اکرام و بقایند «حیات جاودان» خواهد بخشید.

سپس آیه ۸ دو شاخص برای شخص نجات نیافته ارائه می‌دهد:

۱. «اهل تعصب» (افراد خودخواه): نشانه‌ای که گویای همه چیز است. یعنی آنانی که روحیه‌ای خودرأی و خودستا دارند و در پی آن هستند تا خداوند و نجات دهنده خود شوند. این چنین روحیه‌ای را هم می‌توان از طریق بی دینی و هرزگی دنبال کرد و هم از طریق مذهبی، درستکاری، و اخلاقی بودن.

۲. «حقیقت را رد می‌کنند و به دنبال ناراستی می‌روند»: یعنی تمایلی برای آموختن و یادگیری حقیقت [کلام] خدا ندارند. آنها تعلیم پذیر نیستند و هر گونه حقیقتی را که در حیطه منطق و قلبشان قرار نگیرد رد می‌کنند. درست است که خدانشناسان بسیار واضح و بدون پرده این شاخص را دنبال می‌کنند، اما مذهبیون هم [اگر چه نه واضح و بدون پرده، اما] همان کار را می‌کنند. اگر ما خود را شخصی مذهبی تصور می‌کنیم که اطاعت کردنش از شریعت او را عادل می‌سازد، مایل خواهیم بود احکام خدا را در مورد چگونه زیستن بشنویم. اما اگر همین کلام [شریعت] به ما بگوید که باید آن را به تمام و کمال اطاعت کنیم، و اینکه از اطاعت کردن کامل احکامش عاجزیم، و اینکه عدالتی را که خود نتوانسته‌ایم بدست آوریم محتاجیم کسی به ما بدهد، به آن کلام اعتنایی نخواهیم کرد. اگر خیال می‌کنیم که می‌توانیم خود را نجات دهیم، ما حقیقت را رد کرده‌ایم، درست به همان اندازه که اگر فکر کنیم نیازی به نجات یافتن نداریم.

آیه‌های ۹-۱۰+ تکرار همان تعلیمی است که در آیه‌های ۷-۸ آمده، با یک تفاوت: دو بار گفته می‌شود: «اول به یهودیان سپس به غیر یهودیان.» که منظورش این است: «نزد خدا طرفداری (تبعیضی) نیست» (آیه ۱۱). قضاوت، بی طرف است [در داوری خدا جانب‌داری وجود ندارد]. آنچه مهم است این نیست که ما چه کسی هستیم، بلکه اینکه ما چه می‌کنیم. آنچه اهمیت دارد این است که ما چگونه تصمیم می‌گیریم با خدا ارتباط برقرار کنیم، نه آنکه از چه خانواده‌ای هستیم، چه زمینه فرهنگی داریم، یهودی هستیم، مسیحی هستیم، کلیسا برو هستیم و یا اینکه اصلاً از کتاب مقدس کاملاً بریده‌ام، و غیره!

همه داوری می‌شوند، همه عادلانه داوری می‌شوند

در آیه‌های ۱۲-۱۵ پولس به جنبه دیگری از خدا می‌پردازد: در خدا تبعیض وجود ندارد. در این چند آیه شاهد دو هشدار هستیم. اول اینکه، آنانی که کلام خدا را می‌دانند ولی به آن عمل نمی‌کنند، «به وسیله شریعت محکوم می‌شوند» (آیه ۱۲). شنیدن شریعت خدا کار خطرناکی است چرا که «شوندگان شریعت در حضور خدا عادل نیستند، بلکه کنندگان شریعت عادل شمرده خواهند شد» (آیه ۱۳).

احتمالاً مفیدتر خواهد بود اگر به مانند جان استات این آیه‌ها را در یک حالت فرضی بررسی کنیم. در واقع پولس می‌گوید: «فکر نکن که دانستن شریعت خدا برای تو کارساز خواهد بود. تنها راه عادل شدن به طریق شریعت، اطاعت از شریعت است. و آیا مدعی هستی که تو شریعت خدا را همیشه و به تمام و کمال اطاعت کرده‌ای؟»

در ادامه، پولس به معرفی امت‌هایی می‌پردازد که هر چند شریعتی را که یهودیان در دسترس داشتند نمی‌شناختند، اما آن را اطاعت می‌کردند. این امت‌ها چه کسانی هستند؟ در مرحله اول، این امت‌ها شاید اشخاصی باشند که بدون آنکه درباره مسیح شنیده باشند، شریعت را اطاعت می‌کنند و در نتیجه بدون ایمان به مسیح نجات یافته‌اند. این نتیجه‌گیری نمی‌تواند درست باشد زیرا تعلیم لاینقطع کتاب مقدس و قوت استدلال پولس در این فصل‌ها این است که «در هیچ‌کس غیر از او [بجز عیسیای مسیح] نجات نیست زیرا که اسمی دیگر زیر آسمان به مردم عطا نشده که بدان باید ما نجات یابیم» (اعمال رسولان ۱۲: ۴ - رومیان ۴: ۱۰ مراجعه کنید).

در حالت دوم، این امت‌ها می‌توانند غیر یهودیانی باشند که چون مسیحی شده‌اند، هر چند که شریعت را در ظاهر ندارند، اما شریعت بر قلبشان نوشته شده است و آنها آن را اطاعت می‌کنند. ممکن است این فرضیه درست باشد، اما از یک طرف قدری بعید به نظر می‌رسد که پولس در جایی که صحبت از داوری همه اقشار آدمیان می‌کند، به ناگاه در مورد آنانی که نجات می‌یابند سخن بگوید. و از طرف دیگر، اگر شریعت بر قلب این غیر یهودیان نوشته شده است، نمی‌توان به سادگی پذیرفت که در کلیساهایشان شریعت را نیاموخته باشند.

و اما سومین فرضیه که بهترین گزینه می‌باشد این است که پولس در اینجا در حال جواب دادن به این مخالفت‌هاست: "چگونه می‌توان انسان‌ها را بر اساس معیاری داوری کرد که آن را نشناخته‌اند؟ بطور داوری می‌تواند عادلانه باشد اگر آنانی که شریعت خدا را نشناخته‌اند «بدون شریعت هلاک شوند» (رومیان ۲: ۱۲)؟" و پاسخ پولس این است که (از بدو تولد) شریعت خدا درون آنها نهاده شده است زیرا که برخی اوقات «امت‌هایی که شریعت [را] ندارند، کارهای شریعت را به طبیعت به جا آرند، هر چند شریعت ندارند» (آیه ۱۴). همه مردم اصول اساسی رفتار درست و نادرست را می‌دانند. آنها می‌دانند که این اصول بر یک حقیقت عینی بنا شده‌اند که همان معیاری است که بواسطه آن ما داوری خواهیم شد.

در این زمینه سی اس لوثیس توضیح می‌دهد:
همه ما این جملات را شنیده‌ایم: "اگر آشی را که برای دیگران بختی به خورد خودت می‌داند، آیا خوشحال می‌شوی؟" و یا "میشه کمی از پرتغالت به من بدی؟ من که از مال خودم به تو داده بودم!" (شخصی که این پرسش‌ها را می‌پرسد، به برخی معیارهای رفتاری استناد می‌کند که انتظار دارد شنوندگانش آنها را شناخته باشند).

(مسیحیت ناب - صفحه ۱۷)

یک احساس باطنی درون همه ما کار گذاشته شده است که به ما می‌گوید چه چیز درست و چه چیز اشتباه است.

پس، هر گاه اشخاصی که درباره خدا چیزی نمی‌دانند ولی اراده او را به عمل می‌آورند (تنها به این دلیل که می‌دانند چه چیز درست و چه چیز نادرست است)، «از ایشان ظاهر می‌شود که عمل شریعت بر دل ایشان مکتوب است و ضمیر ایشان نیز گواهی می‌دهد» (آیه ۱۵). یک احساس باطنی درون همه ما کار گذاشته شده است که به ما می‌گوید چه چیز درست و چه چیز اشتباه است.

البته باید پذیرفت که وجدان ما آن طور که باید و شاید عمل نمی‌کند. در مورد خدا و معیارهای او، ما «حقیقت را سرکوب» می‌کنیم تا بتوانیم چیزهای دیگر را بپرستیم و برای آنها زندگی کنیم. اضافه بر این، ما همه اوقات از وجدانمان پیروی نمی‌کنیم. به همین دلیل است که در برخی موارد افکارمان یا ما را «متهم» می‌کنند و یا از ما «دفاع» می‌کنند. چرا که همه ما، بدون استثنا، کارهایی می‌کنیم که می‌دانیم اشتباه هستند. پولس می‌گوید که خدا حق دارد اشخاصی را که شریعت او را می‌شناسند و به آن عمل نمی‌کنند، داوری کند. در ادامه، پولس هشدار می‌دهد که خدا آنانی را که صاحب شریعت نیستند نیز به درستی داوری خواهد کرد، چرا که آنان شریعت را درون خود دارند ولی هم‌چنان از اطاعت آن سرباز زده‌اند.

جایی که غضب نیست، نیازی به صلیب هم نیست

این آیه‌ها مطالب بسیاری را در خود جا داده‌اند و خیلی پیچیده هستند. آنچه که پولس تا به اینجا مشخص کرده این است که داوری «در روزی که خدا ... داوری خواهد نمود» (آیه ۱۶) واقع خواهد شد. و مضافاً اینکه این داوری منصفانه خواهد بود زیرا بر اساس حساب پس دادن «ارزاهای مردم» است. یعنی واقعیت قلبشان معلوم خواهد شد. در آن روز، آن «ادمی» که در آیه ۱ مخاطب واقع شد، نمی‌تواند ادعایش از مراسم مذهبی را وسیله‌ای برای پنهان ساختن بت‌های قلب خود سازد. و اما، همه آنانی که عدالتی را که خدا می‌بخشد با فروتنی پذیرفته باشند، نجات خواهند یافت و نجات‌شان بر هیچ کس پوشیده نخواهد ماند.

چرا پولس می‌گوید: «بر حسب بشارت من [بنا بر انجیلی که من اعلام می‌کنم]؟» زیرا داوری عادلانه خدا مبنای ظهور پسر خدا بوده است. جایی که داوری وجود ندارد، نجات بی معنی است. اگر غضب خدا (چه در زمان حال و چه در آینده) واقعیت نداشته باشد، صلیب مسیح خالی از هرگونه جلال و شکوه است. پولس در پی آن است تا ما بفهمیم که یهود و غیر یهود، مذهبی و غیر مذهبی، نامطیعان و مطیعان احکام، همه در یک سطح قرار دارند. همه داوری خواهند شد و همه مستحق غضب خدا هستند. تنها از چنین موضعی است که ما می‌توانیم صلیب را به وضوح ببینیم. ارزش مسیح را زمانی درک خواهیم کرد که ابتدا واقعیت را در مورد خود تشخیص داده باشیم.

**ارزش مسیح را زمانی
درک خواهیم کرد که
ابتدا واقعیت را در
مورد خود تشخیص
داده باشیم.**

چارلز سیمون، واعظ بزرگ سده‌های ۱۸ و ۱۹ می‌نویسد:

«همیشه آرزو داشته‌ام تا دو مورد را ببینم: یکی، پست بودن خودم و دیگری، جلال خدا در شخص عیسای مسیح... و همیشه بر این باور بوده‌ام که این دو باید در کنار یکدیگر دیده شوند.»

(خاطرات زندگی کشیش چارلز سیمون
نقل شده در کتاب جان پایپر - ریشه‌های استقامت)

پرسش‌هایی برای تأمل

۱. به نظر شما پیدا کردن آرامش، امید و جلالی که تنها و تنها در خدا یافت می‌شود، چه تغییری در زندگی یک شخص بیار می‌آورد؟
۲. نشانه‌هایی که در صفحات ۳۸-۳۹ به آنها اشاره کردیم، چگونه شما را تشویق می‌کنند و یا به چالش می‌کشند؟
۳. امروز وجدان‌تان چگونه از شما دفاع می‌کند؟ چگونه شما را محکوم می‌کند؟

راستى بچى
FACT
Farsi & Assyrian Christian Teaching Ministries



مذهبیون نیازمند انجیل هستند (قسمت دوم)

پولس در رومیان ۲: ۱۷ مشخص می‌کند که مخاطبش در طول این فصل یک شخص مذهبی یعنی آن یهودی است که پایبند کلام خدا (شریعت) بوده و با خواندن پیغام پولس در انتهای فصل اول، به خود گفت: «من که مثل اینها نیستم.»

پس، کلمه «اگر» در آیه ۱۷ باید آشوبی به پا کرده باشد. اگر یک یهودی نیکو این آیه را بخواند، آیا نخواهد پرسید: «اگر یهودی هستم؟! پولس، تو چطور به خود جرات می‌دهی تا یهودی بودن مرا به زیر سؤال بکشی؟ من که یک یهودی هستم.» عمق این کلام را بهتر درک خواهیم کرد اگر در این آیه بجای کلمه یهود از کلمه مسیحی استفاده کنیم. تصور کنید که پولس وارد یک کلیسای مسیحی بشود و به اعضای که ابراز ایمان می‌کنند بگوید: «خیال نکنید همه چیز در مورد شما درست است. اگر خود را مسیحی می‌دانید، ...»

افتخار می‌کنم که یک یهودی هستم

در باقیمانده آیه‌های فصل دوم، مخاطب پولس با دو مشخصه مهم معرفی می‌شود:

(الف) او از لحاظ اخلاقی نجیب است (زیرا شریعت را جدی قلمداد می‌کند - آیه‌های ۱۷-۲۴) و
(ب) از انجام امور مذهبی سر باز نمی‌زند (زیرا ختنه می‌کند - آیه‌های ۲۵-۲۹).

این دو مشخصه، دو عاملی بودند که افتخارات یک یهودی محسوب می‌شدند. از یک طرف، انسان‌هایی را می‌توان یافت که مذهبی هستند اما در انجام امور اخلاقی از خود جدیت نشان نمی‌دهند. و از طرف دیگر، آدم‌هایی وجود دارند که به لحاظ اخلاقی خیلی دقیق و با وسواس هستند، اما در انجام امور مذهبی فعال نیستند. ولی یک یهودی از هر دو جنبه برخوردار بود. با این حال، هیچ کدام باعث عادل شدن او نشد. ابتدا، پولس شش مورد را برمی‌شمارد که یهودیان به آنها افتخار می‌کردند. این شش چیز نیکو بودن یهودیان در زندگی اخلاقی‌شان را نشان می‌دهد:

۱. «تو مسمی به یهود هستی» (آیه ۱۷)، به ملیت خود افتخار می‌کردند. از یهودی بودن خود خرسند بودند.
۲. «بر شریعت تکیه می‌کنی» (آیه ۱۷)، به شناختن و دسترسی داشتن به شریعتی که خدا در کوه سینا به جدشان موسی داده بود افتخار می‌کردند (خروج ۱۹-۳۱).
۳. «به خدا [ابطهات با خدا] فخر می‌کنی» (آیه ۱۷)، خدا اسرائیل را برگزیده بود تا قوم او باشد (خروج ۱۹: ۴-۶).

۴. «اراده او را میدانی ... چیزهای افضل را می‌گزینی» (آیه ۱۸)، در امور اخلاقی، هم قادر بودند برای خود تصمیمات درست بگیرند و هم می‌توانستند اشتباهات دیگران را تشخیص دهند. پیروی کردن از جزئی‌ترین قوانین و احکام شریعت این احساس را در آنها ایجاد کرده بود که باعث خشنودی خدا شده‌اند ... مخصوصاً وقتی خود را با سایرین مقایسه می‌کردند.

۵. «از شریعت تعلیم یافته‌ای» (آیه ۱۸)، آنها نه فقط شریعت را «داشتند» بلکه با آموختن آن، در آن خبره شده بودند. آنها می‌توانستند از شریعت نقل قول کنند، برای موضوع مورد نظرشان از جاهای مختلف آن آیه‌هایی بیاورند، و حتی بطور خیلی عمیق به جزئیات آن بپردازند.

۶. «و یقین داری که خود هادی کوران» (آیه ۱۹) هستی. آنها بر این باور بودند که خود بینا بودند و دیگران به دلیل بُت‌پرستی نابینا. به همین دلیل، دیگران را با شریعت آشنا می‌ساختند.

منظور پولس این است که اگر یک یهودی شریعت را داشته باشد، آن را بشناسد، و با مطیع شدن آن را قسمتی از زندگی خود سازد ... اگر با استفاده از احکام آن، او تصمیمات اخلاقی درستی اتخاذ کند ... و اگر او راغب باشد یافته‌های خود از شریعت را با دیگران در میان بگذارد، در یهودی بودن او هیچ چیز اشتباهی وجود ندارد. مشکل جای دیگری است. مشکل در این است که بر شریعت «تکیه می‌کنی ... فخر می‌نمایی» (آیه ۱۷). اشتباه نه در یهودیت است و نه در داشتن قوانین (چه رسد به نگاه داشتن آن). اشتباه آنان در نوع نگرشی بود که نسبت به ملیت و اخلاقیاتشان داشتند. یهودیان با تکیه بر اخلاقیات (چیزهای نیکو)، از آنها یک سیستم نجات ساخته بودند. محتوای شریعت عالی است، اما بکارگیری شریعت به عنوان راهی برای رسیدن به حیات جاودان فقط به هلاکت منتهی می‌شود. بین دو کلمه اخلاقیات و اخلاق‌گرایی تفاوت آن‌چنانی دیده نمی‌شود. اما اگر از یک کار نیکو (اخلاقیات) برای خود یک خدا (اخلاق‌گرایی) بسازیم، عمق بی‌نهایت این تفاوت قابل مشاهده خواهد شد.

بکارگیری شریعت به عنوان راهی برای رسیدن به حیات جاودان فقط به هلاکت منتهی می‌شود.

اخلاق‌گرایی همیشه یک ایده مردمی پسند بوده و

هست. امروز اخلاق‌گرایی بزرگ‌ترین مذهب دنیاست. اخلاق‌گرایی، مذهب افرادی است که خود را با دیگران مقایسه می‌کنند و چون در این مقایسه خود را بهتر از دیگران می‌بینند، به این نتیجه می‌رسند که: «اگر خدایی وجود داشته باشد، به یقین مرا خواهد پذیرفت چرا که انسان نیکویی هستم.»

دامی که مسیحیان را تهدید می‌کند باوری است مبنی بر اینکه اخلاقیات «مسیحی» آنان، منبع و دلیل عادل شدن آنان می‌باشد. آیا مطمئن هستید که در چنین دامی گرفتار نشده‌اید؟ زمانی که درباره کارهای نیکوئی که انجام داده‌ایم با فخر فروشی صحبت می‌کنیم، هنگامی که اعتماد خود را بر اعمال مان، اقرار ایمان مان، و هویت مان قرار می‌دهیم، عملاً زندگی ما شبیه آنانی است که پیرو مکتب اخلاقیات کاربردی هستند.

آموزنده خواهد بود اگر در آیه‌های ۱۷-۲۰ بجای کلمه «یهود» از کلمه «مسیحی» استفاده و این

آیه‌ها را بازنویسی کنیم:

”تو خود را یک مسیحی می‌شماری، معتقدی که تولد تازه شده‌ای و رابطه‌ی درستی با خدا داری. چرا؟ آیا چون تعهد خود به مسیح را روی یک کاغذ امضا کردی؟ آیا چون به دعوت یک واعظ در انتهای موعظه‌اش جواب مثبت دادی، جلو رفتی و دعای نجات را پس از او کلمه به کلمه در حالی که اشک می‌ریختی تکرار کردی؟ آیا چون در آن لحظه‌ی خاص در خود احساس عجیبی نسبت به خدا پیدا کرده بودی؟ آیا چون از آن زمان به بعد آیه‌های زیادی را حفظ کرده‌ای و امروز می‌توانی پرسش‌های بسیاری را پاسخ دهی؟ آیا چون در گروه مطالعه‌ی کتاب مقدسی که اداره می‌کنی، بسیاری را به مسیح هدایت کرده‌ای؟ و آیا چون علاقه داری عمیق‌تر وارد کتاب مقدس شوی و شاید هم به همین دلیل است که این کتاب را مطالعه می‌کنی؟“

به آنچه موعظه می‌کنید، عمل کنید

پولس در اینجا خوانندگان خود را در موقعیتی قرار می‌دهد تا خود را در معرض سنگی ببینند که به سوی دیگران پرتاب می‌کردند. او در آیه ۲۱ می‌گوید: «پس ای کسی که دیگران را تعلیم می‌دهی، چرا خود را نمی‌آموزی؟» مارتین لوید جونز، واعظ بزرگ بریتانیایی قرن بیستم، نشان می‌دهد که این امر چگونه به ما به عنوان مسیحیانی که ابراز ایمان می‌کنیم مربوط می‌شود.

شما که کتاب مقدس را هر روز می‌خوانید، آیا حقایق آن را در زندگی خود پیاده می‌کنید؟ انگیزه شما برای خواندن کتاب مقدس چیست؟ آیا انگیزه شما صرفاً این است که اطلاعات بیشتری کسب کنید تا وسعت دانش خود را به رُخ دیگران بکشید و در مباحثات پیروز شوید؟ و یا اینکه تا از حقایق آن اطاعت کنید؟ ... در خواندن کتاب مقدس از خود بپرسید: من اینجا هستم! درباره‌ی من چه می‌گویند؟ به کتاب مقدس اجازه دهید شما را تفتیش کند، در غیر این صورت می‌تواند بسیار خطرناک باشد. به نظر می‌رسد که اگر کتاب مقدس را در زندگی خود عملی نکنیم، هر چقدر بیشتر آن را بدانیم، برای ما خطرناک‌تر خواهد بود.

(رومیان ۱:۲ - ۳:۲۰ ص ۱۴۷-۱۴۹)

هر چقدر که در زندگی مسیحی به پیش رویم و در زندگی کلیسایی فعال باشیم، بیش از هر وقت دیگر احتیاج داریم این بیغام را بشنویم. قبل از وعظ به دیگران، آیا به خودمان موعظه می‌کنیم؟ پیش از آنکه از دیگران انتظار اطاعت داشته باشیم، آیا دستوراتی را که به آنها می‌دهیم، خود عمل می‌کنیم؟

مذهب ... بتی دیگر

پولس در خطابش به آن یهودی اخلاق‌گرا که بر خود اعتماد به نفس دارد، می‌گوید که از ۳ طریق به آنچه تعلیم می‌دهد عمل نمی‌کند. او دزدی می‌کند (آیه ۲۱)، او زنا می‌کند، او از بت‌ها نفرت دارد اما معبدها را غارت می‌کند (آیه ۲۲). از آنجا که در رفتار همه ما تناقض دیده می‌شود، اخلاق‌گرایی یک ایده عقیم و شکست خورده است. ما شریعت را داریم، ولی کسی آن را نگاه نمی‌دارد. ما شریعت خدا را به دو روش می‌شکنیم.

۱. با نوعی ریاکاری آشکار که گاه‌ب‌گاه صورت می‌گیرد، این ریاکاری می‌تواند بسیار چشمگیر

باشد (مانند شبانی که با همکاری رابطة نامشروع دارد و یا یک شیخ کلیسا که در محل کارش مرتکب کلاهبردای شده است) و یا اینکه روزمره و عادی باشد (کش دادن وقت استراحت در محل کار و یا رو نکردن همهٔ اقلام درآمد سالیانهٔ خود بر روی اوراق مالیاتی).

۲. با گناھانی که مقطعی نیستند بلکه مرتب تکرار می‌شوند و مربوط به قلب و انگیزهٔ ما می‌باشند. احتمال دارد که منظور پولس از سومین موردی که در آیهٔ ۲۲ «از بت‌ها نفرت داری، آیا خود معبدها را غارت نمی‌کنی؟» مطرح می‌کند، همین گناه باشد. شاید بعضی از یهودیان، هرچند خود بت نمی‌پرستیدند، اما بت‌ها را از معبد بیرون برده و می‌فروختند. می‌توان این مورد را به پدری تشبیه کرد که نه خود به عکس‌های مبتذل جنسی نگاه می‌کند و نه علاقه دارد فرزندان در معرض آنها قرار گیرند، اما حاضر است برای مجله‌ای که این تصاویر را منتشر می‌کند مقاله بنویسد. البته باید صادقانه پذیرفت که نمی‌توان ثابت کرد یهودیانی که ابراز ایمان می‌کنند و خود را نگاهدارندهٔ شریعت می‌شمارند، مرتکب این گناھان شده باشند.

پس، احتمالاً بهترین توضیح این است که عبارت «غارت کردن معبدها» یک تمثیل است. همانند عیسی (متی ۵: ۲۱-۴۸)، پولس نیز نسبت به ده فرمان یک رویکرد اصولی در پیش می‌گیرد. عیسی مسیح مفهوم زناکاری را طوری بسط می‌دهد که نه فقط هم‌خواب شدن با یک زن را در بر می‌گیرد (یک یهودی شریعت‌گرا می‌توانست بگوید که بجز با زن خود با زن دیگری هم‌خواب نشده و در نتیجه حکم هشتم را بجا آورده است!) بلکه انگیزهٔ قلبی انسانی را نیز شامل می‌شود که هنوز با زنی هم‌خواب نشده است: «هر کس به زنی نظر شهوت اندازد، همان دم در دل خود با او زنا کرده است.» (آیهٔ ۲۸)

پولس در اینجا از همان اصولی استفاده می‌کند که مسیح تعلیم داد. مذهب راستین به همان اندازه که دربارهٔ اعمال بدنی ماست (و شاید بیشتر)، به نیت‌های قلب ما نیز مربوط می‌شود. پولس می‌گوید: بت‌پرستی فراتر از یک عمل فیزیکی است. شاید مخالف زانو زدن به پای یک مجسمه باشی، اما بتی را که در پس آن مجسمه است می‌پرستی. اگر اجازه دهید قدرت، آسایش، تأیید، دارایی، لذت، و کنترل امور معنی زندگی را برای شما تعیین کنند، شما نیز، به اندازهٔ شخص بت‌پرستی که اعمالش را تقبیح می‌کنید، از حکم خدا در مورد بت‌پرستی سرپیچی و آن را نقض کرده‌اید. اگر مذهب را نجات دهندهٔ خود تلقی کنید، باز حکم خدا را نقض کرده‌اید زیرا به این می‌ماند که شما تمثالی را از معبد بت‌پرستان برداشته، آن را «اخلاقیات» نامیده‌اید و می‌پرستید. به بیان دیگر، کاملاً ممکن است که از دین‌داری برای پنهان ساختن بت‌های قلبی خود مثل حرفه، سکس، شهرت و غیره استفاده کنیم و یا اینکه خود دین‌داری را تبدیل به بتی دیگر در زندگی خود سازیم.

مذهب راستین به همان اندازه که دربارهٔ اعمال بدنی ماست، به نیت‌های قلب ما نیز مربوط می‌شود.

چگونه ایمان بپوش را تشخیص دهیم

از کجا می‌توان فهمید ایمانی که به آن معترفیم، یک ایمان خالی، مُرده، و محکوم [تحت داوری

خدا] نیست؟ این آیه‌ها ما را وامی‌دارند تا به خودآزمون ناخوشایندی دست بزنیم. پولس در اینجا به دو نشانه اشاره می‌کند:

۱. اولین نشانه، داشتن موضع نظری صرف در مورد کلام خداست (۲۱:۲). اخلاق‌گرا و یا شخص راست‌دین مُرده مسیحی به مفاهیم حقیقت [کلام خدا] عشق می‌ورزد ولی آنها هرگز او را تبدیل نکرده‌اند. این نوع مسیحی، خیلی خوب تشخیص می‌دهد که یک موعظه و یا یک متن کتاب‌مقدسی چگونه باید دیگران را محکوم کند اما خودش به ندرت اجازه می‌دهد همان پیغام او را الزام کند. یک مسیحی راستین دریافته است که کتاب‌مقدس «زنده و فعال» است (عبرانیان ۴:۱۲). به همین دلیل زمانی که او کتاب‌مقدس را می‌خواند و با می‌شنود، محکوم می‌شود، تسلی می‌یابد، ذوق زده می‌شود، آشفته می‌شود، ذوب می‌شود، در هم و بر هم می‌شود، و بلند کرده می‌شود. پولس ما را تشویق می‌کند تا از خود بپرسیم: من کدام‌یک از این دو مسیحی هستم؟ آیا خود را تعلیم می‌دهم؟

۲. نشانه دوم، وجود یک برتریت اخلاقی است؛ یعنی به خود بالیدنی که در دورن مان شکل گرفته است. اگر شما به دستاوردهای روحانی خود تکیه می‌کنید، شما مجبور خواهید شد تا به آنانی که در همان زمینه‌ها شکست خورده‌اند، به دیده تحقیر بنگرید. و در نتیجه، برخورد شما با این افراد در بهترین حالت، یک برخورد سرد و بی‌تفاوت است و در بدترین حالت، برخوردی محکوم‌کننده. بجای آنکه آنان را با کلامی تشویق‌آمیز بلند کنید، غیبت آنان را می‌کنید تا به دیگران نشان دهید که شما به مراتب بهتر از آنان هستید. یکی از علائم مشخصه این نوع مسیحی آن است که مردم علاقه ندارند مشکلات خود را با او در میان بگذارند، و زمانی که کسی در مورد ایرادی که او دارد با او حرف بزند، حالت تدافعی بخود می‌گیرد.

پرسش‌هایی برای تأمل

۱. برای داشتن رضایت، اعتماد به نفس و هدف در زندگی خود، امید شما بر چه چیزی است؟
۲. چگونه آنچه را تعلیم می‌دهید، عمل می‌کنید؟ در چه مواردی از زندگی خود توانسته‌اید تعلیم خود را اطاعت کنید؟ چگونه می‌توانید عوض شوید؟
۳. با توجه به خودآزمونی که ارائه داده شد، خود را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

بخش دوم

چرا اخلاق گرای به بُت پرستی می انجامد؟

ایراد هلاک کننده اخلاق گرای این است که نه می تواند مانع گناه کردن ما بشود و نه قادر است قلب ما را از خطر گناه محفوظ نگاه دارد. تنها کاری که اخلاق گرای می تواند انجام دهد این است که سعی کند گناه ما را پنهان سازد. در برابر خودخواهی، شهوت، حسادت، خشم، غرور و اضطراب، دین داری نه جوابی دارد و نه قدرتی برای غلبه بر آنها.

در نهایت، ثمر خردکننده اخلاق گرای مسیحی بی حرمت کردن (اهانت کردن به) خداست (آیه ۲۳). زمانی که آدم‌های مذهبی، علی‌رغم بی اطاعتی شان، به پیروی از شریعت افتخار می کنند، معمولاً خودشان تنها کسانی هستند که نمی دانند چه می کنند. «به سبب شما در میان امت‌ها اسم خدا را کفر می گویند» (آیه ۲۴). همین اصل باید ما را متقاعد کند. از دیدگاه آنانی که در ایمان نیستند، زندگی یک اخلاق گرای مذهبی همیشه چندانش آور است. یک اخلاق گرا شخصی است:

۱. از خود راضی (من آدم خوبی هستم).
۲. بیش از حد حساس (کارهای نیکوی من نباید نادیده گرفته شوند؛ آنها دلیل عادل بودن من هستند).
۳. محکوم کننده (یافتن کسی که از من بدتر است کمک می کند تا نیکو بودنم به چشم آید).
۴. مشوش (آیا اعمالم کافی بوده است؟).

بدتر از همه این است که افراد غیرمذهبی با نگاه به خدایی که اخلاق گرایان معرف او هستند، از او متنفر می شوند. بر این اساس، پولس این طور با یهودیان استدلال می کند: «شما خوانده شده بودید تا نور جهان باشید. شما در مورد خودتان فکر می کنید که برای آنانی که در تاریکی ساکنند نور خواهید بود. اما مذهب شما برای دنیا هیچ جذبه‌ای ندارد. آیا به این نتیجه نمی رسید که پیغام را درست نفهمیده‌اید؟» ما مسیحیان امروزه، باید خود را در معرض همان چالش قرار دهیم: آیا زندگی من به عنوان یک مسیحی و زندگی کلیسایی من به عنوان یک جمع ایمان دار جذاب است؟

**فقط پیغام انجیل
قادر است افراد و
کلیساهایی به بار آورد
که پرستش خدا را به
جهانیان توصیه کنند.**

آیا دیگران می توانند در زندگی مان شاهد فروتنی، محبت در موقعیت‌های دشوار، و ابراز فیض به هنگامی که زیر فشاریم باشند؟ آیا زندگی ما معرف خداست یا فقط تابلویی است که می گوید: «خودت را تمیز کن»؟ فقط پیغام انجیل قادر است افراد و کلیساهایی به بار آورد که [پرستش] خدا را به جهانیان توصیه کنند. اخلاق گرای چنین قدرتی ندارد.

راست دینی مرده

در آیه ۲۵ پولس در بحث خود، موضوع ختنه را پیش می کشد. ختنه بزرگ‌ترین نشانه فرهنگی

پیامنی (وعده) بود که خدا با قوم خود بسته بود. عمل ختنه مراسمی بود که طی آن یک یهودی مذکر به جامعه‌ای راه می‌یافت که خدا با آن عهد بسته بود. اما متأسفانه ختنه به بخشی از غرور یهود تبدیل شده بود، طوری که این هویت فرهنگی مبنایی شده بود که بر اساس آن، یهودیان خودخواهانه فرض می‌کردند که عادل شده‌اند. به همین دلیل رابطه آنان با خدا بر پایه غرور بنا شده بود، نه شادی فروتنانه.

همین مورد، امروز نیز در دو حالت رایج است. اول، بسیاری خود را بخاطر ملیت‌شان متعلق به مذهب خاصی می‌دانند. اگر بریتانیایی باشند، پس متعلق به کلیسای اسقفی هستند. اگر ایتالیایی باشند، پس عضو کلیسای کاتولیک هستند. و اگر یونانی باشند، پس ارتدکس هستند. آنها احساس می‌کنند که مذهب‌شان بخشی از ملیت‌شان است و به آن افتخار نیز می‌کنند. و اگر از شما بشنوند که برای نجات یافتن از هلاکت، به چیز بیشتری احتیاج دارند، برداشت آنها این خواهد بود که شما به فرهنگ و کشور آنها توهین کرده‌اید.

در حالت دوم، باید اضافه کرد که این احتمال همیشه وجود دارد که شما ایمان داشته باشید که عضویت کلیسایی، یعنی تعلق به یک جمع قابل رؤیت، برای نجات یافتن کافی است. این نکته قابل فهم‌تر می‌شود اگر در تعلیم پولس در آیه‌های ۲۵-۲۹ بجای کلمه «ختنه» از سایر کلمات استفاده کنیم: «پس اگر تعمید گرفته‌ای، چه؟ اگر عضو کلیسا شده‌ای، چه؟ واقعیت این است که اگر تبدیلی راستین در زندگی‌ات رخ نداده است، اگر قلب تو عوض نشده است، داشتن تعمید و یا عضویت کلیسایی هیچ فایده‌ای نخواهند کرد. آیا نمی‌دانی که نمی‌توان با انجام امور ظاهری مانند تعمید و ثبت نام در دفتر عضویت کلیسا مسیحی شد؟ آیا تا به حال ندانسته‌ای که برای مسیحی شدن نمی‌توان اعتماد خود را بر این مراسم و سنن ظاهری نهاد؟» مسیحی شخصی است که از درون مسیحی است. تعمید او تعمیدی است درونی، و رابطه قلبی او با قوم خداست که عضویتش در کلیسا را تعریف می‌کند. این نوع مسیحی بودن ثمر کارهای آدمی نیست بلکه عمل فوق طبیعی الهی است.

این امکان وجود دارد که به جای اعتماد بر مسیح، اعتماد خود را بر مسیحیت بگذاریم. حتی کلیساهای انجیلی و محافظه‌کار از این خطر مصون نیستند. پولس در این آیه‌ها ما را با وضعیتی به نام «راست‌دینی مُرده» آشنا می‌سازد. این وضعیت اشاره به حالت شخصی می‌کند که دقیقاً پایبند اصول پایه‌ای کتاب‌مقدس است اما این اصول پذیرفته شده هیچ تبدیل باطنی در او به بار نیاورده‌اند. در راست‌دینی مُرده فقط برداشتی عقلانی از انجیل وجود دارد و نه هیچ انقلاب درونی! این شکل از مسیحیت، مسیحیتی است ظاهری که هرگز به قلب نفوذ نمی‌کند. در حالی که تمام اعمال مان از درون ایمان راستینی که بر پایه انجیل است صادر می‌شود.

راست‌دینی مُرده کلیسا را تبدیل به مسیحیانی می‌کند که بر بالشی نرم تم داده‌اند در حالی که بطور ناخودآگاه و اساسی در قلب خود شک دارند

راست‌دینی مُرده کلیسا را تبدیل به مسیحیانی می‌کند که بر بالشی نرم تم داده‌اند در حالی که بطور ناخودآگاه و اساسی در قلب خود شک دارند

که خدا آنان را پذیرفته باشد.

راست‌دینی مُرده کلیسا را تبدیل به مسیحیانی می‌کند که بر بالشی نرم تم داده‌اند در حالی که بطور ناخودآگاه و اساسی در قلب خود شک دارند که خدا آنان را پذیرفته باشد. بنابراین، آنان هر یکشنبه گرد هم می‌آیند تا اطمینان حاصل کنند که وضع‌شان خوب است. کلیساهای مختلف از روش‌های متفاوت استفاده می‌کنند تا این اطمینان کاذب را به اعضای خود القا کنند:

- کلیساهای قانون‌گرا به جزییات آموزه‌های الاهیاتی می‌پردازند و از درون آنها قانون‌هایی برای رفتار روزمره می‌آفرینند. احتیاج اعضای این کلیساهای این است که کسی دائماً به آنها بگوید که تعلیم‌شان از همه دقیق‌تر و زندگی‌شان از همه مقدس‌تر و تعالیم «آزاداندیشان [ایبرال‌ها]» اشتباه است. در عمل، اعتماد آنها بر درست بودن آموزه‌های الاهیات‌شان است. در این کلیسا داشتن آموزه‌های الاهیاتی صحیح، برابر است با عادل بودن.
 - کلیساهای شگفتی‌ها کلیساهایی هستند که تأکید فراوانی بر معجزات و کارهای شگفت‌انگیز خدا دارند. احتیاج اعضای این کلیساهای این است که تجربیات شگفت‌انگیز و احساساتی داشته باشند و وقایع مهیج را به چشم خود ببینند. آنها بر احساسات خود و جواب‌های مهیج به دعا‌های‌شان متوسل می‌شوند.
 - کلیساهای سنتی (کهناتی) تأکید فراوانی بر مراسم و سنت‌ها دارند. زیبایی موسیقی و معماری ساختمان کلیسا و هم‌چنین عظمت رمز و راز مراسم این کلیساهای باعث می‌شود آنانی که همیشه احساس تقصیر بر زندگی‌شان حاکم است، از خود بی‌خود می‌شوند. در این کلیسا اجرای آیین‌ها و سنت‌های کلیسایی برابر است با عادل بودن.
- البته باید خاطر‌نشان ساخت که داشتن آموزه‌های درست الاهیاتی، برخوردار بودن از وجدانی اخلاقی، با ایمان دعا کردن، بطور مؤثر تحت تأثیر حقایق انجیل قرار گرفتن، و داشتن یک پرسش زیبا همه بسیار خوب هستند. اما این اصول، به راحتی و بصورت متداول، به شکل «اعمال مُرده» مورد استفاده قرار می‌گیرند تا جایگزین عدالتی شوند که خدا در مسیح آشکار کرده و با ایمان پذیرفته می‌شود. ریچارد لاولیس می‌گوید:
- ”مقدار زیادی از آنچه تا به حال تحت عنوان نقص تقدس (عدم رشد و کمبود ثبات مسیحی) در اعضای کلیسا مورد بحث قرار دادیم، در واقع حاصل بی‌توجهی و بی‌احترامی آنان به عدالت خدا (یعنی همان مبنایی که بر اساس آن، خدا ما را می‌پذیرد) بوده است.“
- (پویایی زندگی روحانی - ص ۲۱۱)
- هر چقدر که به اهمیت این اصل بپردازیم، کم گفته‌ایم. این اصل به ما انگیزه می‌دهد تا در خود به تأمل بپردازیم. در کنار داشتن رویکرد نظری صرف به کلام خدا، و احساس (اغلب، ناخودآگاه) برتری اخلاقی نسبت به دیگران، فقدان کامل یک “حیات درونی” یکی از نمادهای راست‌دینی مُرده است. موضوع مهم آن تابلویی نیست که به دست می‌گیریم (خته شده‌ام، تعمید گرفته‌ام، به عضویت یک کلیسا درآمده‌ام و غیره)، بلکه برخوردار بودن از واقعیتی است که تابلو حکایت از آن دارد. در واقع، هدف پولس در آیه‌های ۲۵-۲۷ این است که بگوید: بهتر است ایمان‌داری باشی که تعمید نگرفته تا اینکه تعمید یافته‌ای باشی که بی‌ایمان است (که هر دو حالت ممکن است). آنچه اهمیت دارد «در ظاهر ... یهودی» بودن نیست (خته شدن در جسم - آیه ۲۸)، بلکه «خته قلبی ... در روح [روح‌القدس]» (آیه ۲۹).
- این یک تصویر بسیار زنده است. شخصی دل ختنه شده دارد که قلبش از نقطه نظر روحانی ذوب و نرم شده باشد. و این، یعنی داشتن یک زندگی پویا در دعا، نه دعا کردنی که بخاطر وظیفه و تعهد باشد، بلکه دعایی که از درون عشق [به خدا] می‌جوشد زیرا حضور، لذت، و نیکویی خدا برای او بسیار محسوس

است. (در اینجا منظور این نیست که مسیحیان همیشه وقت رازگهان خوبی دارند). این همان چیزی است که یک اخلاق‌گرا فاقد آن است. شاید با اجرای آیین‌های نیایش کلیسایی احساساتی شود، و یا اینکه به هنگام شنیدن موعظه‌ای به هیجان آید، اما اساساً او مطمئن نیست که خدا دوستش دارد. و به همین دلیل، از یکشنبه عصر تا بامداد یکشنبه هفته بعد احساس مردگی، تهی بودن، و ناامنی او را دنبال می‌کند.

مسیحیان ختنه شده‌اند

برای هیچ‌یک از ما خوش‌آیند نخواهد بود که در روز دوری دریابیم که هرچند به راستی یک اخلاق‌گرا بودیم و الاهیات و پرستش‌مان بر اساس راست‌دینی بود، اما در روح، بی‌جان و مُرده‌ایم. اما آن ختنه واقعی، آن تبدیل راستین، و آن تعلق داشتنی که بدان نیازمندیم، «قلبی» است (نه کار شریعت مکتوب) و «در روح» صورت می‌گیرد، نه بدست انسان (آیه ۲۹). ختنه حقیقی نمی‌تواند با انجام امور ظاهری صورت پذیرد و من نیز قدرت ندارم آن را در خود بیافرینم.

آیا امیدی وجود دارد؟ کجا؟ امید در واقعیتی است که ختنه به آن اشاره می‌کند. و البته منصفانه خواهد بود اگر پرسیم: «اصلاً چرا ختنه؟» رابطه شخصی و صمیمی ابراهیم با خالقش یک واقعیت درونی بود. اما چرا خدا برای نشان دادن این واقعیت به او فرمود: «تو باید ختنه شوی» (پیدایش ۱۷: ۹-۱۴). ختنه نماد چه چیزی بود؟

ختنه یک نشانه قابل رؤیت از مجازات خدا در قبال آنانی که عهد (پیمان) او را می‌شکنند بود. در زمان‌های قدیم، جهت انعقاد یک پیمان، آن را امضا نمی‌کردند. شما متعهد می‌شدید که اگر پیمان را بشکنید، لعنتی بر شما آید. بطور مثال، شاید شخصی قدری شن بر سرش می‌ریخت و می‌گفت: «اگر پیمانی را که من امروز با تو بستم بشکنم، باشد که زندگی‌ام تبدیل به این گرد و غبار شود.» و یا اینکه شاید حیوانی را از وسط دو پاره کرده از میان آن بگذرد و بگوید: «اگر از این پیمان سربچی کنم، باشد که به مانند این حیوان دو پاره شوم.» در واقع این همان کاری بود که خدا به هنگام منعقد کردن عهد خود با ابراهیم انجام داد (پیدایش ۱۵: ۱۹-۲۱).

ختنه (خواهش می‌کنم زیادی در مورث فکر نکنید!) صحبت از قطع کردن می‌کند؛ آن هم در قسمتی از بدن که بسیار خصوصی، شخصی و حساس است. پس در واقع خدا به ابراهیم گفت: «اگر بخواهی در رابطه با من بمانی، باید ختنه شوی. این ختنه برای تو و هر شخص دیگری نشانه‌ای خواهد بود که اگر پیمان مرا بشکنید، شما بطور کامل بریده خواهید شد. از زندگی، از مردم، و از من بریده خواهید شد. یعنی به تمام و کمال ختنه خواهید شد.»

اما، چنان‌که پولس فصل دوم رومیان را به این موضوع اختصاص داد، می‌دانیم که هیچ‌کس عهد خدا را نگاه نمی‌دارد. پس آیا قومی برای خدا باقی می‌ماند؟ چگونه آدمی می‌تواند با خدا رابطه درستی داشته باشد؟ چونکه آن بریدنی که ختنه به آن اشاره می‌کند واقع شده است. پولس ایمان‌داران غیر یهودی کولسی (یعنی آنانی که اصلاً ختنه نشده بودند) را مخاطب قرار داده، می‌گوید: «که در وی (مسیح) ختنه شده‌اید، به ختنه ناساخته بدست انسان ... بوسیله اختنان مسیح»

مسیح با مُردنش بُریده شد

(کولسیان ۲: ۱۱). پولس به آنها می‌گوید که آنان در مسیح، و بر روی صلیب، حقیقتاً ختنه شده‌اند. مسیح با مُردنش بُریده شد (قطع گردید). پدر او را رها کرد؛ از پدر بُریده شد (مرقس ۱۵: ۳۴). او «از زمین

زندگان مُنقطع شد» (اشعیا ۵۳: ۸). او به راستی ختنه شد. او بار لعنت آنانی را حمل کرد که پیمان را شکسته بودند. او از لعنتی رنج می‌برد که لیاقت قانون شکنان بود؛ چه قانون شکنان مذهبی و چه قانون شکنان غیر مذهبی. در او، ما ختنه شدیم.

زمانی که روح‌القدس در زندگی شخصی کار کند، ختنهٔ مسیح را به او می‌بخشد. در اینجا داشتن و یا فقدان عملکردهای مذهبی هیچ ارزشی ندارد. از زمانی که روح‌القدس کار پسر خدا را به حساب ما می‌گذارد، خدای پدر دیگر ما را افرادی نمی‌بیند که باید محکوم کند بلکه به ما شادی می‌کند [مدح آن ... از خداست] (رومیان ۲: ۲۹). نه احتیاج داریم خودمان را ستایش کنیم و نه لازم است برای ستایش دیگران زندگی کنیم ... پدر آسمانی مان ما را بسیار زیبا می‌بیند.

«قوانین مکتوب» ما را در موقعیتی قرار می‌دهد که با لعنتی که حاصل شکستن عهد خداست مواجه شویم و هرگز لیاقت برکات آن را نداشته باشیم. ما محتاج شخص دیگری هستیم تا «بریده شدن» ما را بر خود بگیرد. فقط خدا قادر است این کار را انجام دهد. و او بواسطهٔ کار تمام شدهٔ پسر خود و عملکرد درونی روح‌القدس در ما، این کار را انجام داده است.

پرسش‌هایی برای تأمل

۱. آیا افرادی را می‌شناسید که بخاطر زندگی ریاکارانهٔ آنانی که ادعای مسیحیت را داشتند، خدا را رد کرده باشند؟ شما چگونه می‌توانید دیگران را با زندگی خود تشویق کنید تا به خدا روی آورند؟
۲. به نظر شما، کلیسا و یا شخص شما در خطر به دام افتادن در کدام یک از «راست‌دینی‌های مُرده» است؟ راه‌های جلوگیری کدامند؟
۳. در ختنه‌ای تعمق کنید که مسیح به خاطر شما متحمل آن شد. این مورد چگونه شما را وامی‌دارد تا او را ستایش کرده، و محبت نمایید؟



رومیان ۳: ۱-۲۰ همه نیازمند انجیل هستند

پولس هرگونه زمینه‌ای را که تصور می‌کنیم دلیل داشتن رابطه‌ی درست ما با خداست از میان برمی‌دارد. خواندن این آیه‌ها آسایش افراد غیر مذهبی و (شاید هم بیشتر) آرامش مسیحیانی که ابراز ایمان می‌کنند را بر هم می‌زند. در این بخش، پولس بطور بی‌رحمانه و بدون هیچ وقفه‌ای ما را به این نتیجه می‌رساند: «به اعمال شریعت، هیچ بشری در حضور خدا عادل شمرده نخواهد شد.» (رومیان ۳: ۲۰)

روپارویی با مردم در همان جایی که قرار دارند

در هشت آیه‌ی اول این فصل، پولس به ایرادهایی پاسخ می‌دهد که تصور می‌کند فصل دوم برای خوانندگانی که از پیش‌زمینه‌ی یهودی در کلیسای روم هستند پیش آورده باشد. این مخالفت‌ها نه برای استدلال پولس حیاتی بودند و نه چیزهایی هستند که ما امروز با آنها مواجه می‌شویم. اما اینجا می‌بینیم که پولس، به عنوان یک میسر مجرب، خود را در جای شنوندگان قرار می‌دهد و به روشی بسیار محترمانه می‌کوشد عکس‌العمل احتمالی مخاطبان خود را نسبت به تعلیمش درک کند (در اعمال ۱۷: ۲۲-۳۱ زمانی که پولس در شهر آتن موعظه می‌کرد، همین روش را اتخاذ کرد). از این روش پولس چیزهای بسیاری در رومیان ۳: ۱-۸ فرا می‌گیریم.

بنابراین، بهترین روش درک این آیه‌ها این است که آنها را بصورت پرسش و پاسخی تصور کنیم که بین پولس و خوانندگان فرضی او در جریان است.

پرسش: پولس، آیا منظورت این است که مذهب کتاب مقدسی بی‌فایده است (آیه ۱)؟

پاسخ: خیر، چنین حرفی نزده‌ام. در اختیار داشتن و شناختن کلام خدا بسیار با ارزش است (آیه ۲).

پرسش: بله، اما از آنجا که مردم زیادی پیغام انجیل، یعنی عدالت ظاهر شده‌ی خدا در پرسش، را رد کرده‌اند، آیا آن کلام بی‌ثمر نشده است؟ تمام آن وعده‌ها به کجا رسیدند (آیه ۳)؟

پاسخ: اگر چه مردم در ایمان آوردن قصور کردند، وعده‌های خدا هم‌چنان باعث نجات مردم می‌شود. بی‌ایمانی ما فقط تعهد خدا به راست‌گو بودنش را آشکار می‌کند (به این مورد فکر کنید که او برای امین ماندن به وعده‌هایش چه‌ها کرد!) (آیات ۳-۴).

پرسش: اما اگر ناراستی ما برای آشکار شدن عدالت خدا ضروری است، آیا عادلانه است که او ما را مجازات کند (آیه ۵)؟

پاسخ: خدا هیچ‌کس را در دنیا بر این اساس آن داوری نخواهد کرد. در ضمن، همه ما (پولس و هم یهودیان مذهبی) موافق هستیم که خدا باید دنیا را داوری کند.

پرسش: اگر گناه کردن من باعث می‌شود خدا نیکوتر به نظر آید، آیا نباید بیشتر گناه کنم تا جلال او واضح‌تر دیده شود؟ (آیه‌های ۷-۸)

پاسخ: مرا متهم کرده‌اند که چنین طرز فکری دارم، اما یقیناً این‌طور نیست. گفتن اینکه: «گناه می‌کنم تا خدا مرا محبت نماید» نگرشی است که بطور مطلق درخور محکومیت است.

همه گمشده هستند

«پس چه گوئیم؟» (آیه ۹) هدف پولس از مطالبی که از ۱:۱ تا به اینجا بیان کرد این بود که ما را به این نقطه برساند: همه «به گناه گرفتارند.» «کسی عادل نیست، یکی هم نی» (۳:۱۰). «زیر سلطه گناه بودن» و «عادل نبودن» دو مفهوم مترادف هستند. «عادل نبودن» اصطلاحی است که موضع ما را این‌گونه بیان می‌کند: از آنجا که نسبت به خدا و دیگران گناه کرده‌ایم، نمی‌توانیم در حضور او و دیگران مدعی شویم که رابطه درستی با او و با دیگران داریم. و عبارت «زیر سلطه گناه بودن» یک اصطلاح قانونی است که می‌گوید: «ما تابع گناه هستیم.» به این می‌ماند که هر یک گذرنامه‌ای روحانی داریم که تابعیت قانونی ما را نشان می‌دهد؛ گذرنامه‌ای که یا مهر گناه بر آن زده شده است و یا مهر فیض. و پولس بطور شگفت‌انگیزی بیان می‌کند که هم یهودی و هم غیر یهودی، هم مذهبی و هم غیر مذهبی، همه زیر سلطه گناه هستند. آن کسی که بطور فجیع در هرزگی و فساد زندگی می‌کند (طوری که بتوان گفت **رومیان ۱: ۱۸-۳۳** زندگی او را تشریح می‌کند)، به اندازه آن کسی که زندگی اخلاقی و با وجدانی دارد، زیر سلطه گناه است.

این اظهار نظری که پولس می‌کند به این معنی نیست که همه انسان‌ها به یک اندازه گناه‌کارند. بلکه به این مفهوم است که از نقطه نظر شرعی، همه ما آدمیان شرایط یکسانی داریم. همه گمراه هستیم و در گمراه بودن مان کم و زیاد معنی ندارد چرا که موضع ما به عنوان گمشدگان طبقه‌بندی نمی‌شود.

سه نفر را تصور کنید که تلاش می‌کنند مسیر هاوایی تا ژاپن را شنا کنند. اولی نمی‌تواند شنا کند و به محض اینکه عمق آب از گردش بیشتر می‌شود، او غرق می‌شود. دومی شناگر است، اما شناگر ضعیفی. او اگر چه بسیار تقلا می‌کند، اما نمی‌تواند بیش از ۱۰ متر شنا کند و بالاخره غرق می‌شود. سومی شناگری است حرفه‌ای. او مدتی طولانی را با استقامت شنا می‌کند. اما بعد از ۴۸ کیلومتر، شنا کردن برای او سخت می‌شود. بعد از ۶۵ کیلومتر، او نمی‌تواند خود را روی آب نگاه دارد. و بالاخره بعد از ۶۴ کیلومتر، او هم غرق می‌شود. در بین این سه نفر، آیا می‌توان یکی را یافت که بیشتر از دو نفر دیگر غرق شده باشد؟ خیر! و هیچ مهم نیست که کدام یک مسافت طولانی‌تری را شنا کرد چون فرسنگ‌ها دور از ژاپن، هر سه نفر در کام مرگ فرو رفتند. به همین منوال، چه یک شخص مذهبی که به زندگی اخلاقی خود اعتماد می‌کند

**همه ما، به یکسان،
«زیر سلطه گناه»
هستیم.**

و چه یک بی‌ایمان که در هوس‌رانی غوطه‌ور است، هر دو فاقد عدالت (نیکی مطلق) هستند. هر دو به یکسان گمشده و محکوم به فنا هستند. همه ما، به یکسان، «زیر سلطه گناه» هستیم. (رومیان ۳:۹)

چگونه گناه بر گناه کاران تأثیر می‌گذارد؟

در مرحلهٔ بعدی، پولس فهرستی طولانی از اثراتی ارائه می‌دهد که گناه بر ما می‌نهد. نه فقط باید بپذیریم که گناه‌کاریم، بلکه باید به درک این معضل نیز پردازیم که گناه‌کار بودن ما یک واقعیت است. با شواهدی که پولس یکی پس از دیگری ارائه می‌دهد، بطور غیر قابل انکار می‌فهمیم:

۱. چه کسی هستیم؟
۲. این برای ما به چه معنی است؟

گناه هفت اثر بر جامی‌گذارد:

۱. موضع شرعی ما: هیچ‌کس از نقطه نظر شرعی و قانونی عادل (مطلقاً نیک) نیست و اعمال هیچ‌کس نمی‌تواند این موضع را عوض کند. ما مقصر و محکوم هستیم (آیهٔ ۱۰).

۲. افکار ما: «کسی فهمیم نیست» (آیهٔ ۱۱). از آنجا که گناه ذات ما را فاسد کرده است، راستی خدا را درک نمی‌کنیم. عقل ما «تاریک شده» است و «به علت جهالتی که به سبب سخت‌دلی ایشان در ایشان» است، «از حیات خدا محروم» شده‌ایم. (افسیسیان ۴: ۱۸) جهالت باعث سخت‌دلی نمی‌شود (یعنی نمی‌توان گفت: «چون چیزی دربارهٔ خدا نمی‌دانیم، پس او را محبت نمی‌کنیم»). بلکه بر عکس، این سخت‌دلی است که جهالت و عدم درک را به بار می‌آورد. و آن هم به این دلیل است که خودمحوری گناه‌آلودمان باعث می‌شود بسیاری از حقایق را نادیده انگاریم. و این، نوعی انکار است، یعنی زندگی در وضعیت‌ی که نسبت به بسیاری از حقایق کور شده‌ایم و فهم ما قادر نیست آن‌طور که باید و شاید داده‌ها را تجزیه و تحلیل کند.

۳. انگیزه‌های ما: «کسی طالب (جویای) خدا نیست» (رومیان ۳: ۱۱ ب). نه فقط هیچ‌یک از ما در طلب خداوند نیست، بلکه هر چه انجام می‌دهیم (حتی مذهب و اخلاقیات‌مان) وسیله‌ای است برای فرار و پنهان کردن خود از او (در بخش‌های بعدی بیشتر به این موضوع خواهیم پرداخت).

۴. ارادهٔ ما: «همه گمراه گردیده‌اند.» (آیهٔ ۱۲) این آیه یادآور پیغام اشعیا ۶: ۵۳ است: «جمع ما مثل گوسفندان، گمراه شده بودیم و هر یکی از ما به راه خود برگشته بود.» اینجا، نقش ارادهٔ انسانی را در گمراه شدن خود می‌بینیم. گناه را می‌توان این‌طور تعریف کرد: مطالبهٔ حق خودمختاری برای خود تا بتوانیم راه‌های خود را برگزینیم.

۵. زبان ما: «گلوئی ایشان گور گشاده است» (آیهٔ ۱۳). هرآنچه بر زبان می‌آوریم، فریبنده، مسموم‌کننده، تلخ، و لعنت‌کننده است. (آیه‌های ۱۳-۱۴) پولس در اینجا از تصویر قبری استفاده می‌کند که اجساد پوسیده در آن قرار دارند. کلمات گناه‌آلود نشانهٔ پوسیدگی هستند. ما از زبان خود استفاده می‌کنیم تا با دروغ گفتن، از منافع خود دفاع و به منافع دیگران آسیب برسانیم.

ع روابط ما: «پایه‌های ایشان برای خون ریختن شتابان است. هلاکت و پریشانی در طریق‌های ایشان است و طریق سلامتی را ندانسته‌اند» (آیه‌های ۱۵-۱۷). گناه این‌گونه بر روابط ما اثر می‌گذارد: گاهی در پی ریختن خون دیگران هستیم و گاهی افرادی را که در مسیر ما قرار می‌گیرند، زیر پا له می‌کنیم. چرا از دست مردم عصبانی می‌شویم؟ چون مانع رسیدن ما به بت‌هایمان می‌شوند: آرامش ما را به هم زده‌اند، از ارتقا ما جلوگیری کرده‌اند، کنترل امور را از دست ما در آورده‌اند، و یا اینکه در حال لذت بردن از رابطه‌ای هستند که خود ما بدان احتیاج داریم. اگر زندگی ما بر محور این پیغام لذت‌بخش (که خدا ما را محبت نموده و پذیرفته است) نچرخد، نه سلامتی را شناخته‌ایم و نه می‌توانیم با دیگران در صلح زیست کنیم.

۷. رابطه ما با خدا. «خداترسی در چشمانشان نیست» (آیه ۱۸).

چه فهرست دقیق و افسرده‌کننده‌ای! این فهرست شامل دو ادعای شوکه‌کننده و مشخص، به همراه یک نتیجه‌گیری قابل توجه می‌باشد. پولس ادعا می‌کند که «کسی طالب خدا نیست» و «نیوکواری نیست، یکی هم نی». عبارت «نداشتن ترس خدا» از یکسو خلاصه‌ای است از گناه ما، و از سوی دیگر، اشاره‌ای است به آن پادزهری که گناه را درمان می‌کند.

چرا جویندگان، خدا را نمی‌جویند؟

مفهوم «طالب خدا» بودن آیه ۳: ۱۱ را باید در معنای صریح آن درک کرد. «طالب خدا» بودن یعنی داشتن اشتیاق به شناخت خدای حقیقی، داشتن تمایل و عشق درونی برای پرستش او، قدردانی کردن از او و لذت بردن در او بخاطر آنچه که او هست.

بسیاری خواهند گفت: «پولس در اینجا زیاده‌روی کرده است. من افرادی را می‌شناسم که مسیحی نیستند و به کلیسا نمی‌روند، اما دعا می‌کنند و درباره این چیزها خیلی جدی فکر می‌کنند؛ آنها بطور عمیق در جست‌وجوی حقیقت هستند. از این قبیل افراد در همه ادیان دیده می‌شود. و گذشته از همه اینها، خود من در جست‌وجوی خدا بودم و او را یافتم.»

اما پولس نمی‌گوید: «برای کسب برکات روحانی هیچ‌کس در جست‌وجوی خدا نیست، برای جواب دعا هیچ‌کس طالب خدا نیست، برای داشتن قدرت روحانی، آرامش و یا سایر تجربیات، هیچ‌کس خدا را نمی‌طلبند.» پولس چنین چیزی نمی‌گوید زیرا که افراد بسیاری خدا را برای این چیزها می‌طلبند. آنچه که پولس می‌گوید، این است: «کسی نیست که بر اساس تصمیم شخصی و یا توانایی ذاتی خود مایل باشد خدا را بطلبند.»

منظور پولس این است: ممکن است که شخصی از لحاظ عقلانی به احتمال وجود خدا علاقمند شده باشد، و یا اینکه بر اساس اعتقادی فلسفی پذیرفته باشد که خدایی وجود دارد. اما هر دو فاقد اشتیاق واقعی برای ملاقات با خدا هستند. و چه بسا، هر دو می‌توانند راهی باشند برای احتراز از ملاقات با خدا، به این معنی که اگر بتوانیم خدا را در قلمرو استدلال‌ات عقلانی و ساختارهای فلسفی محدود کنیم، توانسته‌ایم خود را از رویارویی با واقعیت عینی خدای راستین دور نگاه داریم.

و یا شاید شخصی در زندگی خود مشکلاتی دارد و او درک می‌کند که برای مقابله با احساس تقصیر خود احتیاج به بخشش دارد، برای مقابله با اضطراب خود احتیاج به آرامش دارد، برای تصمیم‌گیری صحیح و برداشتن قدم‌های بعدی در زندگی‌اش احتیاج به حکمت و قدرت دارد، و یا اینکه برای مقابله با خلا زندگی خود احتیاج به یک تجربه عرفانی دارد. اینها در طلب خود خداوند نیستند. آنها فقط جویای آن چیزی هستند که او می‌تواند به آنها بدهد. بین این نوع طلبیدن و جستجوی راستین خدا، تفاوت کاملاً فاحشی وجود دارد. جستجوی راستین خدا، در پی شناخت خدا و شناخته شدن بوسیلهٔ خدایی است که قدوس، زنده، و حاکم مطلق است، و ایجاد ارتباط با او ممکن می‌باشد.

پولس می‌گوید که خودمحموری گناه‌آلودمان، جستجوی ما برای رسیدن به معانی و تجربیات روحانی را به گونه‌ای کنترل می‌کند که ما در پی گرفتن برکات از خدا هستیم، اما کنترل زندگی را بدست گرفته و از خدا انتظار داریم (او را متعهد می‌دانیم) تا خود را مطابق نیازهای ما شکل داده، ما را خدمت کند. در چنین حالت، در حضور خدای زنده به زانو در نمی‌آییم، کنترل زندگی و آیندهٔ خود را بدست او نمی‌سپاریم، بخاطر آنچه او هست از او لذت نمی‌بریم، برکاتی را که حاصل مشارکت با اوست تجربه نمی‌کنیم، و از او نمی‌طلبیم تا زندگی ما را برای خدمت خود شکل و جهت ببخشد.

اگر کسی به راستی در طلب خداوند باشد، در واقع این خداست که ابتدا در جستجوی او بوده است.

این بدان معنی است که اگر کسی به راستی در طلب خداوند باشد، در واقع این خداست که ابتدا در جستجوی او بوده است. پس اگر طلبیدن خداوند در توان هیچ یک از ما انسان‌ها نیست، با دیدن اشخاصی که به راستی جویای خداوند هستند، به این نتیجهٔ منطقی می‌رسیم که بایستی تبدیلی درونی در آنها صورت گرفته باشد؛ تبدیلی که حاصل کار روح‌القدس است و نه قدرت خودشان. عیسی‌ای مسیح فرمود: «کسی نمی‌تواند نزد من آید، مگر آنکه پدری که مرا فرستاد، او را جذب نماید» (یوحنا ۶: ۴۴) - به آیهٔ ۶۵ نیز مراجعه کنید). آرزوی پولس برای بی‌ایمانان این بود که «(شاید) خدا ایشان را توبه بخشد تا راستی را بشناسند» (۲ تیموتائوس ۲: ۲۵). ایمان آوردن به خدا به عنوان خداوند و نجات‌دهنده، و شناخت حقیقت دربارهٔ شخصیت او و درک ماهیت [گناه‌کار بودن] خودمان، چیزهایی نیستند که خدا را وادارند تا در ما کار کند. بلکه بر عکس، همهٔ این‌ها کارهایی هستند که خدا در ما انجام می‌دهد تا ما را به خودش برساند.

اگر صادقانه مسیر یافتن خدا در زندگی خود را مرور کنیم، درک خواهیم کرد که ما در طلب خداوند نبودیم، بلکه این خدا بود که ما را به نزد خود جذب کرد. تنها دلیل اینکه ما تصمیم گرفتیم بر او اعتماد کرده، ایمان خود را بر او بنهیم، این بود که او تصمیم گرفته بود به ما ایمان عطا کند. فرق معامله در کجاست؟ در این که

- این واقعیت که خدا نمی‌خواهد خود را از شما پنهان کند، و تمام آنچه شما دربارهٔ او شناخته‌اید چیزهایی هستند که او از ابتدا برگزیده بود تا آنها را بر شما آشکار نماید، باعث شادی شما می‌شود.
- درک این حقیقت که در شما نه حکمتی وجود داشت و نه هیچ برتری تا خدا را بجوید، و

اینکه هر چه دارید از او یافته‌اید، شما را فروتن می‌کند (۱ قرن‌تیان ۷: ۴).

۳. این وعده که «او [آن خدایی] که عمل نیکو را در شما شروع کرد، آن را تا روز عیسای مسیح به کمال خواهد رسانید» (فیلیپیان ۱: ۶)، شما را آسایش خاطر و اطمینان می‌بخشد.

۴. و شما خدا را با سپاسگزاری بیشتری پرستش خواهید کرد. چرا؟ چون دانسته‌اید که تمام اموری که به نجات شما انجامید، از ابتدا تا به آخر، از جانب او صادر شده بود. نجات شما، با تصمیمی که شما برای پیروی خداوند گرفتید شروع نشد، بلکه با تصمیم خدا برای جستن شما.

امروز شما بر این حقیقت واقف شده‌اید که هر آنچه هستید و هر آنچه دارید بواسطه فیض محض خداست. و طبیعی است که شما نیز این سرود را می‌سرایید:

نه آنکه، ای خداوند، من تو را برگزیدم ... این ممکن نبود
اگر تو مرا برنگزیده بودی، این قلب سنگی هم‌چنان تو را رد می‌کرد ...
در پیش تخت تو ... من بی‌چیزم ... و تشنه فیض نفیس تو
این را دانسته‌ام که تو را محبت می‌نمایم، زیرا تو ابتدا مرا محبت نمودی

پرسش‌هایی برای تأمل

۱. پولس ادعا می‌کند که «همه تحت تسلط گناه هستند.» در این باره چه احساسی به شما دست می‌دهد؟ چرا چنین احساسی دارید؟
۲. گناه چه تاثیری بر زندگی، افکار، و روابط شما گذاشته است؟
۳. واکنش شما نسبت به این حقیقت که پیش از آنکه شما خدا را بطلبید، خدا در جستجوی شما بوده، چیست؟ برای شما چه فرقی می‌کند؟

بخش دوم

چرا نیکویی همیشه نیکو نیست؟

اگر ادعای پولس مبنی بر اینکه «کسی طالب خدا نیست»، اغراق به نظر برسد، پس گفتن اینکه «نیکوکاری نیست، یکی هم نی» (رومیان ۳: ۱۲)، باید بر خلاف عقل سالم باشد!

پولس چگونه می‌تواند چنین ادعایی داشته باشد؟ چرا که شاهد بی‌ایمانان مهربان و سخاوتمندی هستیم که با ثروت و استعدادهای خود کارهای نیکو انجام می‌دهند و دنیای بهتری می‌سازند. و عیسی خداوند نیز خودش به ما دستور داد تا مشغول «اعمال نیکو» باشیم (متی ۱۶: ۵).

اما در اینجا نباید فراموش کنیم که منظور پولس از «نیکویی» چه نوع نیکویی است. مرکز توجه پولس رابطه ما با خداست. و در این راستا، پرسش این است که آیا این «اعمال نیکو» رابطه شکسته شده ما با خدا را ترمیم می‌کنند؟ آیا آنها می‌توانند عدالتی را که از خود ماست برقرار کنند؟ تعلیم پولس این است که نهایتاً اعمال نیکوی ما نمی‌توانند باعث نجات یافتن ما بشوند. و در واقع، این اعمال نیکو نه فقط ما را به عادل بودن نزدیک‌تر نمی‌کنند، بلکه ما را از آن دورتر می‌نمایند.

از نقطه نظر کتاب مقدس، زمانی یک عمل نیکو، به راستی «عمل نیکو» است که هم در شکل و هم در انگیزه نیکو باشد. برای مثال، اگر شما یک زن مسن را کمک کنید تا از خیابان عبور کند، عمل شما در شکل نیکوست زیرا که رفتار شما منطبق بر اراده خدا بوده است. اما شما چرا آن زن را کمک می‌کنید؟ اگر دلیل شما این است که در تاریکی شب می‌توانید جیب او را خالی کنید، و یا اینکه امید دارید پس از رسیدن به آن طرف خیابان، او قدرانی خود را با دادن پولی به شما نشان بدهد، و یا اینکه متوجه دوست خود در آن طرف خیابان شده‌اید و امیدوارید که دوستان عمل نیکوی شما را ببیند و تحت تاثیر قرار گیرد، پس انگیزه این عمل نیکوی شما خودخواهانه است و از قلبی خودخواه برخاسته است. عمل نیکو از دیدگاه خدا عملی است که برای جلال خدا (و نه جلال یافتن ما) انجام شود (۱ قرنتیان ۱۰: ۳۱).

سی‌اچ اسپرجن، واعظ قرن نوزدهم، چندین بار به داستان مشهوری اشاره کرده که لب مطلب را می‌رساند:

روزی از روزها، در قلمرو پادشاهی، یک باغبان هویج بزرگی از زمین خود برداشت کرد. او تصمیم گرفت تا آن را به شاهزاده خود تقدیم کند زیرا که پادشاه را دوست داشت. زمانی که باغبان بدون هیچ انتظاری هویج را به شاهزاده داد و در حال ترک بارگاه شاهزاده بود، شاهزاده که محبت و سرسپردگی باغبان را تشخیص داده بود، به او گفت: «فرزندم، نزدیک بیا. می‌خواهم قسمتی از زمین خود را به تو بدهم تا بتوانی محصولات بیشتری به بار آوری. بگیر. زمین من از آن توست.» باغبان با شادمانی به خانه خود رفت. این جریان به گوش یکی از نجیب‌زادگان دربار رسید. نجیب‌زاده با خود فکر کرد: «اگر یک عدد هویج، شاهزاده را بر آن داشت تا چنین سخاوتمندی نشان بدهد، پس اگر من عالی‌ترین اسب خود را به او هدیه بدهم، چه خواهد کرد؟» پس آن نجیب‌زاده بهترین توسن خود را به شاهزاده تقدیم کرد. اما شاهزاده که انگیزه قلبی او را تشخیص داد به نجیب‌زاده گفت: «تو از من انتظار داری تا چنان که با باغبان عمل کردم، با تو بکنم. اما نه!

تو خیلی متفاوت هستی. باغبان هویج را به من داد. اما تو داشتی اسب را به خودت میدادی.“

اگر فهمیده‌ای که خدا [پدر] تو را در مسیح دوست دارد، و تنها کاری که می‌توانی انجام دهی پذیرفتن عدالت اوست (زیرا برای دریافتن نیکویی مطلق او، نه توانایی انجام کاری را داری و نه احتیاج به انجامش را)، در آن صورت، هر آنچه انجام دهی مانند خوراک دادن به گرسنگان، پوشانیدن برهنگان، و ملاقات بیماران، و همهٔ اینها هدیه‌ای است که تو به خدا تقدیم می‌کنی. اما اگر بر این باور هستی که با انجام این اعمال می‌توانی نجات خود را بدست آورده و یا آن را تضمین کنی، تو در حال خدمت کردن به خودت هستی. یعنی خودت را خوراک می‌دهی، خودت را می‌پوشانی، و خودت را ملاقات می‌کنی. آنچه مهم است کسی است که در قلب خود او را خدمت می‌کنیم، و نه اینکه با دست‌های خود چه‌ها می‌کنیم! بدون ایمان در مسیح، کارهای نیکوی ما، در حقیقت، نه برای خدا بلکه برای خودمان می‌باشند. و بنابراین، این گونه کارهای نیکو نمی‌توانند به راستی نیکو باشند.

به همین دلیل است که همهٔ اعمال نیکوی ما بوی تعفن می‌دهند. زمانی که انگیزهٔ ما از انجام کارهای نیکو کسب توجه خدا، برکات و نجات او باشد، اگر خوب عمل کنیم، احساس خود بینی، برتریت، و از خود راضی بودن خواهیم کرد و اگر بد عمل کنیم، عصبانی خواهیم شد. «کارهای نیکویی» که خارج از حیطهٔ پیغام انجیل صورت می‌گیرند فقط جان آدمی را تلخ می‌کنند.

تفاوت اصلی بین یک مسیحی و یک شخص مذهبی در نوع نگرش آنان نسبت به «کارهای نیک‌شان» دیده می‌شود.

برای مسیحی شدن، ما باید این حقیقت را درک کنیم. در غیر این صورت، مذهبیونی خواهیم بود که نجات نیافته‌اند. تفاوت اصلی بین یک مسیحی و یک شخص مذهبی در نوع نگرش آنان نسبت به «کارهای نیک‌شان» دیده می‌شود، نه در دیدی که نسبت به گناهانشان دارند. هر چند که هر دو می‌توانند از گناهانشان توبه کنند، اما فقط شخص مسیحی است که از داشتن انگیزهٔ اشتباه در پس کارهای نیکوی خود توبه می‌کند. و این در حالی است که اعتماد شخص غیر مسیحی همان انگیزه‌های نادرستش است.

جرج ویتفیلد، واعظ قرن هجدهم می‌گوید:

”بهترین خدمات ما به مانند گناهان پر زرق و برق هستند ... نه فقط باید از گناهان تان منزجر شوی، بلکه بایستی از همهٔ پارسایی، وظایف و عمل کردهای خود متفر شد ... برای آزاد شدن از بند خودعادل بینی، ابتدا باید نسبت به آن احساس محکومیت عمیقی داشت. خودعادل بینی آخرین بُنی است که از قلب ما رخت برمی‌کند.“

(موعظهٔ ۵۸ - موعظه‌های منتخب جرج ویتفیلد)

نداشتن خداترسی

آیهٔ ۱۸ خلاصهٔ همهٔ مطالبی است که پولس از ۳:۱۰ به بعد گفته است. خدانشناسی (۱۱)، استقلال ارادی از خدا (۱۲)، کارهای نیک خودخواهانه (۱۲)، کلام (۱۳-۱۴) و رویکردها (۱۵-۱۶) از کجا نشأت می‌گیرند؟ آیهٔ ۱۸ پاسخ می‌دهد: «خداترسی در چشمانشان [در قلب‌شان] نیست.»

در کتاب مقدس، «ترس خدا» یک مفهوم اساسی و مرکزی است. به دفعات متعدد کتاب مقدس تعلیم می‌دهد که: «ترس خداوند ابتدای حکمت است.» (مزمور ۱۱۱: ۱۰) ترس خداوند هم نقطه شروع همه چیزهاست و هم، صخره لغزشی که می‌تواند آنها را مانع شود. «ترس خداوند» چیست؟ نویسنده مزمور ما را به تعجب وامی‌دارد: «ای یاه، اگر گناهان را به نظر آوری، کیست ای خداوند که به حضور تو بایستد؟ لیکن مغفرت (آمزش) نزد توست تا از تو بترسند» (۱۳۰: ۳-۴) دلیل ترس او از خدا این است که خدا گناهان را می‌آمزد! پس «ترس خدا» به معنی ترس چالوسانه یک برده از مجازات نیست. «ترس خدا» یک گرایش درونی است که در برابر عظمت خدا هیبت زده شده، برای او ارزش و احترام قائل است، و شادی و وقار آمیخته با وحشت را تجربه می‌کند. مزمور ۸۱: ۱۶ همین مفهوم را به روش دیگری بیان می‌کند: «خداوند را همیشه پیش روی خود می‌دارم.» در واقع، مزمور نویس می‌گوید: رمز موفقیت من این است که در زندگی‌ام عظمت خداوند را همیشه پیش روی خود نگاه می‌دارم. همیشه به جلال، محبت، و اقتدار او فکر می‌کنم و تمایل درونی من این است که شخصیتش (آنکه او هست) همه وقت مرا کنترل کند. من در پرتو نور او زندگی می‌کنم.

بنابراین، «ترس خداوند» پادزهر همه آن چیزهایی است که پولس درباره گناه می‌گوید. به ۲ مورد از فهرستی که او از اثرات گناه ارائه داده توجه کنید:

- «کسی طالب خدا نیست.» (۱۱: ۳) فرار کردن از خدا، صفت مشخصه گناه است. گناه شما را وامی‌دارد تا خدا را فراموش کنید. گناه باعث می‌شود تا خدا برای شما غیر واقعی شود. و این حالت بر خلاف ترس خداوند است زیرا ترس خداوند یعنی شور و عشقی که می‌خواهد به حضور خدا بیاید و همیشه به او بیندیشد. پس می‌توان زندگی را به یکی از این دو روش زیست: به فراموشی سپردن واقعیت او، یا آگاه بودن به واقعیت او.
- «گلوی ایشان گور گشاده است» (۱۳: ۳) تنها زمانی با زبان خود دروغ خواهید گفت، به مردم صدمه خواهید زد، و در قلب خود مصمم خواهید شد تا با آنها بجنگید، که جلال و محبت خدا برای شما واقعی نباشد.

دهان بسته شده [یک موقعیت روحانی]

تا به اینجای رساله (حتی در ۱۸: ۱-۳۲ وقتی اشاره پولس به امت‌های گناه‌کاری بود که لایق مجازات الاهی بوده و آن را تجربه کردند) مخاطبین اولیه او اشخاص "مذهبی" بوده است، یعنی آنانی که شریعت را نگاه می‌داشتند، به کلام خدا ایمان داشتند، و خود را عادل می‌شمردند. به همین دلیل پولس در ۳: ۱۰-۱۸، (بخشی که اثرات گناه را توصیف می‌کند) آیه‌ای از عهد عتیق نقل می‌کند. این چیزی است که "شریعت" درباره مردم می‌گوید. و البته، پولس هم مشخص کرده که توصیف او یهود و غیر یهود را شامل می‌شود. «آنچه شریعت می‌گوید، به اهل شریعت [کسانی که زیر شریعت‌اند] خطاب می‌کند» (۳: ۱۹). این آیه همه را در بر می‌گیرد، چه آنانی که شریعت را می‌شناسند و در پی اطاعت از آن هستند، و چه آنانی که نه شریعت را می‌شناسند و نه اهمیتی به آن می‌دهند.

بنابراین آشنایی صرف با شریعت نباید این توهم را در ما ایجاد کند که گویا شریعت را اطاعت کرده و در رابطه مستقیمی با خدا هستیم. آیه ۱۹ خاطر نشان می‌سازد که اثر شریعت باید این باشد که: «تا هر

دهانی بسته شود و تمام عالم زیر قصاص خدا آیند.» شریعت به ما داده نشده تا با نگاه داشتنش «عادل» شویم (آیه ۲۰) چرا که همه گناه کاریم. شریعت فهرستی از یک سری امر و نهی نیست که ما باید مراعات کنیم، بلکه معیاری است که از آن انحراف ورزیده ایم. «چونکه از شریعت [کار شریعت] دانستن گناه است» (آیه ۲۰). هرگاه شخصی شریعت خدا را بخواند، هر چقدر هم که صادق، مهربان، باملاحظه، سخاوتمند و با محبت باشد، تنها عکس العمل او این خواهد بود: «من یک گناه کار هستم. چیزی ندارم که به خدا بگویم، نه می توانم از خود دفاع کنم و نه با او معامله ای کنم، بطور ناامید کننده ای در مشکل گیر کرده ام.»

این حقیقت غم انگیزی می باشد، اما حقیقت تلخ بهتر از فریب شیرین است. که البته، آنچه در اطراف ما رخ می دهد این اصل را تایید می کند. پلیس پاسکال، ریاضی دان و فیلسوف قرن هفدهم، همین مورد را این طور بیان می کند:

«هیچ چیز نمی تواند به اندازه این آموزه، بطور گستاخانه ای ما را تا به این حد عذاب دهد. اما با غفلت کردن از آن (که بیش از هر چیز دیگری غیر قابل درک است)، ما نسبت به خود غیر قابل درک می شویم.»

«دهانی بسته» یک موقعیت روحانی است.

بنابراین، «تا هر دهانی بسته شود» (آیه ۱۹) یک موقعیت روحانی است؛ موقعیت روحانی شخصی که می داند او نمی تواند خود را نجات بدهد. ژان گرسنتر این طور توضیح می دهد:

«راه رسیدن به خدا کاملاً باز است. مابین انسان گناه کار و خدای او هیچ مانعی وجود ندارد. برای این گناه کار، طریق دستیابی به نجات دهنده فوری و بدون محدودیت است. هیچ سدی وجود ندارد. هیچ گناهی نمی تواند شما را باز دارد زیرا خدا عدالت خود را در دسترس خدانشناسان قرار می دهد. در حال حاضر، تنها چیزی که بین گناه کار و خدا جدایی ایجاد می کند «اعمال نیکوی» شخص گناه کار است. هیچ چیز نمی تواند او را از مسیح جدا سازد مگر توهمی که بدان گرفتار شده است؛ یعنی اینکه کارهای نیکوی او قدرت دارند خدا را خشنود سازند. احتیاج اصلی یک گناه کار این است که فقط بداند او محتاج است، «هیچ» تنها چیزی است که باید داشته باشد. اما متأسفانه، گناه کاران نمی توانند از «فضیلت های» خود (تصوراتی که فقط برای خودشان واقعی هستند) دست بکشند. اینجاست که فیض برای آنها غیر واقعی می شود. آنها به فیض حقیقی خدا پشت پا می زنند تا بتوانند به تقوای خیالی خود توکل کنند. آنها به جای نوشیدن آب حقیقی، چشم به سراب دوخته اند. از تشنگی می میرند در حالی که آب در کنار آنهاست.»

(الاهیات برای همه - ص ۷۲-۷۳)

در انجیل، «عدالت خدا [عدالتی که از خداست] مکشوف می شود» (۱۷:۱). تمام آنچه لازم داریم این است که با دست های خالی به نزد مسیح آییم و عدالتش را بپذیریم. بیش از آنکه گناهان آدمیان مانع نجات آنان شود، کارهای نیک آنهاست که سد ایجاد می کند. اگر به حضور خدا آمده و به او بگوئیم که یک انسان نیکو هستیم و اعمال دست خود را به عنوان عادل بودنمان به او تقدیم کنیم، نمی توانیم عدالتی را که او محض فیض عطا می کند دریافت کنیم. به همان اندازه که باید از سرکشی خود توبه کنیم، باید از نیکویی و مذهبی بودن خود نیز دست بکشیم. ما نیاز داریم تا با دست های خالی و دهانی

بسته نزدیک آمده و دریافت کنیم.

پرسش‌هایی برای تأمل

۱. چرا افراد سرکش به انجیل نیازمندند؟ چگونه می‌توانید این اصل را به شخصی توضیح دهید که وجود خدا را رد می‌کند؟
۲. چرا انسان‌های نیک به انجیل نیازمندند؟ چگونه می‌توانید این اصل را به شخصی توضیح دهید که فکر می‌کند به اندازه کافی نیکو هست که خدا او را بپذیرد.
۳. چرا شخص شما به انجیل نیازمندید؟ زمانی که در قلب خود وسوسه می‌شوید تا به نیکویی خود فخر کنید و یا از گناه ناامید شوید، این حقیقت را چگونه به خود یادآوری می‌کنید که شما هم چنان به انجیل نیازمندید؟

راستى بچى
FACT
Farsi & Assyrian Christian Teaching Ministries



قطعه‌ای الماس بر روی پارچه‌ای مشکی

«اما» کلمه‌ای است که آنچه را تا به حال بیان شده است، به سوی دیگری سوق می‌دهد. «اما» نه تنها می‌تواند ستایش را ممکن سازد، بلکه در جایی که اثری از امید دیده نمی‌شود، نیز قادر است ناامیدی را از میان ببرد. «اما» یکی از معدود کلمات پرجلالی است که رومیان ۳: ۲۱ با آن آغاز می‌شود. پولس که در آیه ۲۰ گفته بود: «... به اعمال شریعت، هیچ بشری در حضور او عادل شمرده نخواهد شد»، با بکارگیری کلمه «اما» در آغاز آیه ۲۱ توجه ما را از آن پارچه مشکی گناه انسان به الماس پر زرق و برق انجیل جلب می‌کند.

پارسایی و عادل شمرده شدگی

همانگونه که از رومیان ۱۷: ۱ فرا گرفته‌ایم، انجیل «عدالت خدا» (۳: ۲۱) را مکشوف می‌کند که در برخی از ترجمه‌ها «عدالتی که از خداست» و «نیکی مطلق خدا» ترجمه شده است. این «عدالت» عدالتی است که به ظهور آمده است. و در ضمن، عدالتی است که عطا می‌شود. اگر چه ترجمه‌های گوناگون کتاب مقدس از کلمات عدالت، پارسایی، و نیکی مطلق استفاده می‌کنند، اما در زبان یونانی عهد جدید، یک کلمه «dikaiosune» برای همه این معانی بکار گرفته شده است. به این ترتیب، می‌توان آیه‌های ۲۱ و ۲۴ را این‌طور ترجمه کرد: «اما اکنون عدالت خدا [عدالت از جانب خدا] ظاهر [آشکار] شده است و به فیض او مجاناً عادل شمرده می‌شوند.»

پارسایی سابقه معتبری از عملکرد شماس است که درها را به رویتان باز می‌کند. هنگامی که می‌خواهید در شرکتی استخدام شوید، رزومه خود را به دایره کارگزینی آن شرکت می‌فرستید. با فهرست کردن تحصیلات و تجربیات خود، سعی و امید شما بر این است که ثابت کنید شما لیاقت اتخاذ آن شغل را دارید. با ارسال رزومه خود در واقع به آنها می‌گویید: «این را بخوان و مرا قبول کن!» در سابقه شما چیزی وجود ندارد که باعث رد صلاحیت شما شود. و شما امیدوارید که هرآنچه را برای استخدام شدن لازم باشد در رزومه خود گنجانده‌اید.

هر مذهب و فرهنگی بر این باور است که با خدا نیز می‌توان به این روش معامله کرد، فقط کافی است به جای رزومه شغلی، رزومه و سابقه اخلاقی و روحانی خود را عرضه کرد. شما سابقه عملکرد خود را رو می‌کنید و اگر به اندازه کافی خوب باشد، خود را لایق زندگی با خدا و پذیرفته شدن از جانب او می‌شمارید. و به ناگاه پولس از راه می‌رسد و می‌گوید: «اما اکنون...» برای نزدیک شدن به خدا روش بی‌سابقه‌ای (برای اولین و آخرین بار در طول تاریخ) مکشوف شده است. و آن این است که عدالت الهی، عدالتی که از آن خود خداست، یعنی یک سابقه کامل و بی‌نقص، به ما عطا شده است.

این عدالت در هیچ جای دیگر داده نمی‌شود. خارج از حیطه انجیل، ما مجبوریم عدالت خود را تولید کرده، آن را به خدا تقدیم کنیم و (با نگرانی و امیدواری) به او بگوییم: «مرا بپذیر.» انجیل مژده می‌دهد که خدا عدالتی کامل مهیا کرده، آن را در اختیار ما قرار می‌دهد، و بواسطه آن، ما پذیرفته می‌شویم. بی‌ظنیر

بودن انجیل مسیحی همین است. چیزی است که نه تنها تمام مذاهب و جهان بینی ها را، بلکه باور قلبی هر انسانی را واژگون می کند.

عدالت چگونه مکشوف شد؟

آیه های ۲۲-۲۵ در مورد عدالتی که به انسان های گناه کار ظاهر شد، چهار درس به ما می آموزند.

اول: این عدالت «بوسیله ایمان به عیسی مسیح است، به همه و کل آنانی که ایمان آورند.» ایمانی که عادل شمرده شدگی را دریافت می کند، فقط یک هدف دارد، مسیح. شهرت آیزنهاور، رئیس جمهور آمریکا، در این بود که روزی گفت: «آمریکا بر اساس ایمانی مذهبی بنا شده که بسیار عمیق و کاملاً محسوس است و البته برای من مهم نیست که این چه ایمانی است.» امروزه، این نظریه یک دیدگاه بسیار معمولی و پذیرفته شده است و هر آنچه به خلاف آن باشد، کوفته فکرانه و استبدادی به حساب می آید. اما موضوع حیاتی، هدف ایمان است، نه خود ایمان صرف. من می توانم پرهایی به بازوهای خود بندم و ایمانی قوی و بدون تردید داشته باشم که آنها قادرند مرا از آمریکا به انگلستان به پرواز در آورند، اما واقعیت این است که من ایمان خود را بر چیز اشتباهی گذاشته ام. به همین اندازه، این احتمال وجود دارد که مطمئن نباشم که یک هواپیمای قاره پیما قادر است مرا به آن طرف اقیانوس برساند و با ترس سوار آن شوم، اما هدف ایمان من آنچه را وعده داده است بکمال می رساند. آنچه ما را نجات می دهد، ایمان نیست. حتی ایمان به خدا نمی تواند ما را نجات بخشد. آنچه باعث نجات ما می شود ایمان به عیسی مسیح است.

دوم: این عدالت حاصل تلاش و کارهای ما نیست (آیه ۲۳). این آیه، به معنای واقعی کلمه می گوید: «همه گناه کرده اند و از جلال خدا قاصر می باشند.» ما در شباهت خدا آفریده شده بودیم تا باعث جلال او شویم، و تا نام پر جلال او را ستایش کنیم. (۲۹:۴) از آنجا که ما در گناه هستیم، این جلال را از دست داده ایم. یعنی نمی توانیم در حضور خدا زندگی کنیم و از تأیید او لذت ببریم.

سوم: این عدالت «به رایگان» داده شده است (۲۴:۳). این نکته بسیار مهم است زیرا به اشتباه می توان ایمان را یک نوع «کار» یعنی فراخوانی بعضی احساسات روان شناختی درباره خدا پنداشت. برخی از مردم فکر می کنند که ایمان یعنی داشتن اشتیاق شدید برای تسلیم شدن و یا رسیدن به مرحله خاصی از اطمینان و اعتماد. اما پولس با دقت تمام می گوید که این عدالت به رایگان داده می شود. او از کلمه ای استفاده می کند که آن را از زبان عیسی مسیح در یوحنا ۱۵:۲۵ می شنویم: «بی سبب (بی جهت) از من نفرت داشتند.» کلمه «به رایگان» یعنی بی سبب، بی جهت. یعنی کاری که هرگز توجیه شدنی نیست، بدون هیچ دلیلی انجام شود. ما نباید طعمه این برداشت نادرست شویم که خدا برای نجات قومش در عهد عتیق، خواستار اطاعت آنان از شریعت بود، ولی امروزه مطالبات خود را عوض کرده و فقط طالب ایمان است. این برداشت سؤ تفاهمی است از نقش شریعت و ایمان در هر دو عهد عتیق و عهد جدید. چه در عهد عتیق و چه در عهد جدید، فقط و فقط کار مسیح لیاقت دارد ما را نجات بخشد. چگونگی دریافت این عدالت در هر دو مورد (عهد عتیق و عهد جدید) ایمان است و پس. به سادگی، ایمان یعنی داشتن جسارت برای آمدن به حضور خدا با دست های خالی. زمانی که یک کودک احتیاج خود را به نزد مادرش آورده و ایمان دارد که

به سادگی، ایمان
یعنی داشتن جسارت
برای آمدن به حضور
خدا با دست های
خالی.

مادرش آن را برآورده خواهد کرد، درخواست او به خودی خود ضمانت نمی‌کند که کودک لایق دریافت چیزی است. این صرفاً روشی است که کودک سخاوتمندی مادر خود را دریافت می‌کند.

و این موضوع بسیار حیاتی است زیرا اگر تصور کنید که ایمان شما عامل نجات شما گردیده است، در آن صورت مرکز توجه شما، ایمان تان خواهد بود و نه مسیح. در این حالت، با دیدن شک و شبهه در ایمان خود، از پا در خواهید آمد و زمانی که احساس کنید ایمان تان چندان شفاف و یا هیجان انگیز نیست، مضطرب خواهید شد. چه اتفاقی افتاده است؟ شما ایمان خود را به یک "کار" تبدیل کرده‌اید. ایمان موجب نجات شما نمی‌شود بلکه تنها وسیله‌ای است که از طریق آن شما نجات را دریافت می‌کنید. اگر این واقعیت را درک نکنید، به خود حق خواهید داد تا این‌طور به خود بی‌الید: "دلیل نجات یافتنم این است که ایمان خود را بر مسیح نهاده‌ام!" این سو تفاهم تله‌ای است که اطمینان به نجات را از ما سلب کرده، و در عوض، غرورمان را تقویت می‌کند. و آیه ۲۷ می‌گوید که در انجیل جایی برای فخر فروشی وجود ندارد.

چهارم و آخرین مورد: تأکید خاص پولس بر آن چیزی است که باید ایمان خود را بر آن بنهیم. موضوع این ایمان، کار عیسی بر روی صلیب است و نه تحسین او به عنوان یک انسان بزرگ‌منش و یا یک نمونه الهام‌بخش. عادل شمرده‌شدگی «توسط خون او و از راه ایمان» حاصل می‌شود (آیه ۲۵). ایمان نجات‌بخش در «عیسای مسیح و او را مصلوب» (۱ قرن‌تیان ۲:۲) است.

و بنابراین، «همه و کل آنانی که ایمان آورند» (رومیان ۳:۲۲) عادل شمرده می‌شوند. «هیچ تفاوتی نیست» زیرا:

الف) از آنجا که همه گناه‌کاریم، کسی وجود ندارد که نیازمند دریافت این عدالت نباشد.
ب) از آنجا که مسیح برای [آن] گناهان مُرد، کسی وجود ندارد که نتواند آن عدالت را دریافت کند.

این مورد را مارتین لوید جونز این‌گونه خلاصه می‌کند:

"شخصی که ایمان دارد، انسانی است که دیگر نه روی خود حساب باز می‌کند و نه به خود متوسل می‌شود. توکل او دیگر نه به آن چیزی است که در گذشته بوده است، نه به آنچه الآن است، و نه به آنچه امیدوار است در آینده بشود. او بطور کامل بر خداوند عیسی مسیح و کار تمام شده‌ او تکیه می‌کند و آرامی خود را تنها در خداوند می‌یابد."

عادل شمرده‌شدگی چگونه حاصل می‌شود

ولی خدا چگونه می‌تواند هم عادل باشد (خدایی که در وجود خود بطور کامل عادل است و همیشه راستی را به عمل می‌آورد) و هم گناه‌کاران را (که لایق مجازات الهی و عادلانه‌ او هستند) عادل شمارد؟ چگونه می‌توان عدالت خود خدا را در کنار عدالتی نهاد که از او صادر می‌شود؟ چگونه خدایی که عادل است می‌تواند عادل شمردن من و شما را توجیه کند؟

«به وساطت عیسی مسیح که آنان را آزاد می‌سازد»... «به وساطت آن فدیهای [بهای رهایی] که در عیسی مسیح است» (آیه ۲۴). «فدی» کلمه‌ای است که ما را به قوم اسرائیل در عهد عتیق برمی‌گرداند.

در آن جامعه زراعتی طولی نمی کشید که یک شخص مقروض شود طوری که مجبور می شد خود را به بردگی بفروشد. اما برای پرداخت قرض خود و آزاد شدن از بردگی، شاید او مجبور می شد همه عمر خود را صرف کند. به همین جهت، خدا در شریعت، راه حلی تدارک دیده بود تا یک «ولی»، «خویشاوندان نزدیک»، «گوال»، قرض (بردگی) تو را پرداخت کند تا باز بتوانی آزاد زندگی کنی (لاویان ۲۵: ۲۵). و حالا پولس می گوید که به واسطه عیسی مسیح، رهایی (یعنی آزاد شدن از قرض) به ما که برده گناه و مرگ و مجازات الهی هستیم، به ما که به هیچ وجه قادر نیستیم قرض خود را بازپرداخت کنیم، عطا شده است.

پدر آسمانی قوم خود را به واسطه کار پسرش عادل [و بی گناه] می شمارد. او پسر حبیب خود را «معین کرد تا کفاره باشد» (آیه ۲۵). به این روش است که خدای عادل گناه کاران را عادل می شمارد؛ یعنی آنانی که عادل نیستند عادل می شوند.

در آیه ۲۵ پولس از کلمه یونانی hilastrion استفاده کرده است که در مورد ترجمه آن به زبان انگلیسی بحث های بسیاری در بین مترجمین کتاب مقدس صورت گرفته است. NIV آن را «قربانی کفاره» ترجمه کرده است در حالی که KJV و ESV عبارت «فرو نشاندن خشم و غضب» را بکار می گیرند. در سایر ترجمه ها شاهد کاربرد کلمه ای هستیم که به معنی «پاک کردن اشتباهات» است. «فرو نشاندن خشم و غضب» ترجمه بهتری است زیرا نه فقط مفهوم پاک کردن اشتباهات را دربردارد، بلکه مزید بر آن، بیانگر فرو نشاندن غضب خدا نیز می باشد. و این یعنی اینکه عیسی مسیح خشم عادلانه پدر آسمانی راه که ما مستحق آن بودیم، بر خود گرفت و بدین وسیله خشم و غضب خدا از ما برگردانیده شد.

بنابراین، صلیب مکانی است که داور، داوری را بر خود گرفت. این هم نقشه خدا بود و هم آن قربانی بود که پسر خدا برای ادای آن مایل و مصمم بود. او بر صلیب زجر کشید نه به خاطر اینکه مجبور بود، بلکه به این دلیل که پدر آسمانی اش و ما را محبت نمود. اگر چه او می توانست از این زجر رو برگرداند، اما اراده کرد تا این کار نکند (مرقس ۱۴: ۳۵-۳۶).

اگر دلیل خدا برای آمرزیدن ما بی تفاوتی او نسبت به گناه باشد، یعنی اگر تنها راه حل خدا برای عادل شمردن قومش این باشد که از نقش خود به عنوان داور عادل صرف نظر کند:

(الف) به سختی می توان باور کرد که او قربانیان گناه را محبت می نماید.

(ب) در مورد آینده هیچ اطمینانی به ما نمی دهد.

(پ) خدا باید در شخصیت خود شدیداً دستخوش تحول و دگرگونی شده باشد! نه این طور نیست.

آن طور که باید و شاید، خدا ما را داوری خواهد کرد. آنچه شگفت انگیز است این است که او ما را در شخص پسر عزیز خود داوری کرد. جان موری این حقیقت را این طور بیان می کند:

”خدا آنانی را که تحت غضبش بودند آن قدر محبت نمود که پسر خود را داد تا او با خوش فرو نشاندن غضب پدر آسمانی را فراهم نماید. (کفاره - ص ۱۵)

خدا از عدالت خود صرف نظر نکرد، بلکه خودش متحمل آن شد. این طور نیست که بر روی صلیب

خدا از عدالت خود صرف نظر نکرد، بلکه خودش متحمل آن شد.

غضب خدا و محبت او با هم به یکسان (۵۰٪ - ۵۰٪) سازش کردند. از این طریق خشنودی هیچ‌یک فراهم نخواهد شد. مرگ مسیح بر روی صلیب (یعنی همان یک عمل) هم غضب خدا را به تمام و کمال فرو نشاند و هم محبت او را بطور کامل خشنود ساخت.

بر روی صلیب محبت و غضب خدا، هر دو بطور کامل و صورتی رد نکردنی تأیید، به عرصه نمایش گذاشته، و نشان داده شدند. محبت و غضب خدا بر روی صلیب، هر دو به مانند برق نورافشانی می‌کنند. صلیب بیانگر عدالت خدا و محبت عادل کننده اوست. (رومیان ۳: ۲۵-۲۶)

خطایای سابق

اگر صلیب را درک کنیم، قادر خواهیم بود تا آنچه را پولس در آیه ۲۵ می‌گوید بفهمیم: «زیرا در گذشته به سبب بردباری خود، گناهان آدمیان را نادیده گرفت.» (ترجمه مؤده)

اگر خدا گناهانی را که قومش در عهد عتیق مرتکب شده بودند به راستی و بطور کامل بخشیده بود، پس گناهانشان تمام می‌شدند و لازم نمی‌بود درباره آنها اقدام دیگری صورت پذیرد. اما پولس نشان می‌دهد که خدا گناهان آنان را نبخشیده بود، چرا که تاوان گناهانشان تا روزی که او پسر خود را به جای آنان بر صلیب مجازات نمود، داده نشده بود. به عبارت دیگر، خدا در صبر خویش جریمه گناهان آنان را به تعویق انداخت. در تمام دوره عهد عتیق، قربانی‌ها و مراسم مذهبی به مثال پیکانی فقط به مسیح اشاره می‌کردند. آن چنان که رساله‌های غلاطیان و عبرانیان به جزئیات بیشتری می‌پردازند، قربانی‌ها و مراسم مذهبی عهد عتیقی قصور و دین هیچ‌کس را پرداخت نمی‌کردند. زمانی که ابراهیم، موسی، داوود، و تمام مقدسین عهد عتیق توبه می‌کردند و اعتماد خود را بر رحمت خدا می‌نهادند، خدا آنها را بر اساس کار آینده عیسی مسیح می‌پذیرفت. حتی در عهد عتیق، او داور عادل بود که قوم خود را عادل می‌ساخت.

از دست دادن عدالت یا عادل شمرده‌شدگی

چه خواهد شد اگر فراموش کنیم که خدا «عادل است» و «عادل می‌شمارد»؟ اگر خدای شما خدایی نباشد که «محبت جانپازانه» و «غضب مقدسی که به ضد شرارت است» در او وجود داشته باشد، تغییرات ناگواری در زندگی شما وارد خواهد کرد.

از یک طرف، اگر با خدایی که صاحب معیار است و مطابق آنها عمل می‌کند به ضدیت بپردازید، مانند کودکی هستید که برای مخالفت کردن با محدودیت‌هایی که والدینش مقرر کرده‌اند از هیچ کاری فروگذار نیست. حتی اگر او در نقض این محدودیت‌ها موفق شود و احساس کند که خود را از این اسارت‌ها آزاد ساخته است، تبدیل به شخص سردرگمی می‌شود که در اطراف خود چیزی ندارد تا بر آن تکیه کند. این روزها در مورد والدینی می‌شنویم که پدرفتار و سلطه‌جو بوده و فرزندان خود را محبت نمی‌کنند. اما والدینی که هیچ محدودیتی برای فرزندان خود مقرر نشوند، کودکان خود را راهنمایی نکنند، و آنان را با اشتباهاتشان مواجه نسازند، والدینی مخرب و عاری از محبت واقعی هستند. دنیای امروز مملو از افرادی

است که با این دید مثلاً روشن‌فکرانه بزرگ شده‌اند که خدا، خدایی است «با محبت» که «با همه چیز سازش می‌کند». این نگرش سبب می‌شود تا از لحاظ روحانی، آنها خود را یتیمانی ناامن ببینند که فاقد محبت واقعی هستند. و البته این‌طور هم هست! این باور اشتباه، آنها را به خدایی رسانیده که بی‌توجه و بی‌تفاوت است. بله، خدایی که اصلاً وجود خارجی ندارد.

از طرف دیگر، خدای غضبناکی که در خود فیض نداشته باشد، نمی‌تواند به شما انگیزه بدهد تا زندگی معقول و نجیبی داشته باشید. در این حالت، یا احساس ناامیدی و شکست خواهید داشت و یا خشم و جنگجویی. شما تبدیل به شخصی دوست‌نداشتنی خواهید شد چرا که ترس قادر نیست محبت به بار آورد. اگر کار خدای شما فقط این است که معیارها را بیافریند و سپس به داوری بنشیند، شما به یک آدم فراری تبدیل خواهید شد که چون هرگز قادر نیست مطابق معیارهای خدایش زیست کند، تا می‌تواند از او دوری می‌گزیند.

شگفتی صلیب این است که آن یکتا عملی که بر آن صورت گرفت، بطور هم‌زمان باعث ارضا و خشنودی محبت و عدالت خدا شد. واقعهٔ مرگ مسیح بر روی صلیب نشان می‌دهد که خدا هم داور است و هم عادل کننده. او داور است زیرا آن قدر برای این جهان ارزش قائل است که محدودیت‌هایی در آن قرار داده و ما را در مقابل آنان مسئول می‌شمارد. و او عادل کننده است زیرا هرآنچه که برای آمرزش و احیای ما ضروری بود، انجام داد. داشتن چنین پدری بسیار بارز است. و او پدری است که ما می‌توانیم داشته باشیم. خدا بر روی صلیب بصورتی بسیار باشکوه ما را آزاد کرد. بدین طریق صلیب مکانی است که خدا نشان می‌دهد که «عادل است و عادل می‌شمارد همهٔ انانی را که به مسیح ایمان آورند.» (رومیان ۳: ۲۶)

داشتن چنین پدری بسیار بارز است. و او پدری است که ما می‌توانیم داشته باشیم.

پرسش‌هایی برای تأمل

۱. اگر فقط یک دقیقه وقت داشته باشید تا به شخصی که در آسانسور همراهتان است توضیح دهید که چگونه می‌تواند با خدا رابطهٔ درستی داشته باشد، چه خواهید گفت؟
۲. آیا در خود این تمایل را می‌بینید که عادل بودن خدا و یا عمل او را در عادل شمردن خود نادیده تلقی کنید؟ مطرح نکردن هر یک از این دو مورد چه تأثیری بر احساسات شما، دیدگاه شما، و اعمال شما می‌نهد؟
۳. آیا مطالعهٔ این بخش باعث شد تا شما خدایی را که عادل می‌شمارد پرستش کنید؟

بخش دوم

موضوع فخر فروشی

پولس شرح بسیار زیبا و خیره‌کننده‌ای از انجیل ارائه داده است. نتیجه‌گیری او چیست؟ «فخر ... برداشته شده است.» (آیه ۲۷)

کلمه «فخر» به میدان جنگ تعلق دارد. یک سرباز چگونه می‌تواند با اعتماد به نفس به مقابله با دشمن خود وارد میدان جنگ شود؟ زمانی که هم به خود و هم به دیگران (با فریاد) بگوید: «ما بزرگتر و قوی‌تر از شما هستیم. ما رزمندگان بیشتری داریم. اسلحه ما مؤثرتر است. ما شما را خرد خواهیم کرد.» این همان چیزی است که جلیات در مقابل ارتش اسرائیل در **اسموئیل ۱۷:۸-۱۱** انجام داد.

هرآنچه که باعث فخر شما باشد، به شما اعتماد می‌بخشد تا از جای خود برخاسته و با چالش‌های روزانه خود مواجه شوید.

هر آنچه که باعث فخر شما باشد، به شما اعتماد می‌بخشد تا از جای خود برخاسته و با چالش‌های روزانه خود مواجه شوید. چنین فخری سبب می‌شود به خود بگویید: «من آدم قابل توجهی هستم چرا که این و آن را دارم. بخاطر آنچه که هستم، من می‌توانم به مقابله با هر آنچه به ضد من برخیزد محکم بایستم.» آنچه به آن فخر می‌کنید، همان چیزی است که اساسا شما را تعریف می‌کند. هویت و ارزش شما از آن چیزی نشأت می‌گیرد که باعث فخر شماست.

اما در انجیل، «فخر» از میان «برداشته شده است.» چرا؟ بهترین روش برای درک منظور پولس این است که به تجربه خود او بپردازیم. در **فیلیپیان ۳: ۵-۱۱** پولس شهادت می‌دهد که پیش از ایمان آوردنش به مسیح اعتماد و فخر او در چه چیزهایی بود: «روز هشتم مختون شده و از قبیله اسرائیل، از سبط بنیامین، عبرانی از عبرانیان، از جهت شریعت، فریسی، از جهت غیرت، جفا کننده بر کلیسا، از جهت عدالت شریعتی، بی‌عیب.» چه فهرست قابل توجهی! در این دو آیه شاهد شجره‌نامه خانوادگی، پس‌زمینه نژادی، دست‌آوردهای تحصیلاتی و حرفه‌ای، و مذهب و اخلاقیات پولس هستیم.

سپس در آیه ۸ می‌گوید: «همه چیز را فاصله شمردم.» نه تنها پولس به هیچ‌یک از مواردی که در آیه‌های ۶ و ۷ فهرست می‌کند نمی‌بالد، بلکه اظهار می‌کند که: به هیچ‌یک از اینها احتیاج ندارم. در واقع هیچ‌یک نتوانست مرا کمک کند. چرا پولس آنها را کنار می‌نهد؟ «تا مسیح را دریابم.» پولس می‌گوید که ایمان و فخر فروشی به ضد یکدیگرند. شما نمی‌توانید آن دو را هم‌زمان داشته باشید. ایمان، اصلی است که برای فخر جایی باقی نمی‌گذارد (رومیان ۳: ۲۷) زیرا ایمان دریافته است که برای عادل ساختن خود، کاری از دست ما بر نمی‌آید (آیه ۲۸). اگر برای نجات یافتن مان راهی جز پذیرفتن مسیح وجود ندارد، پس باید هر گونه فخر را کنار نهیم.

ایمان و فخر فروشی به ضد یکدیگرند، شما نمی‌توانید آن دو را هم‌زمان داشته باشید.

آنچه که گفته شد چالش‌انگیزتر و توهین‌آمیزتر از آن است که در شروع به نظر آید. پولس در واقع می‌گوید که آنچه که ملاک شأن و مقام ماست، آنچه به ما ارزش می‌دهد، و هر آنچه به ما امنیت و هویت بخشیده است باید «از میان برداشته» شود. به چه دلیل؟ زیرا «انسان بدون اعمال شریعت، محض ایمان عادل شمرده می‌شود.» (آیه ۲۸) و نباید فراموش کرد که خدا، خدایی است که عدالت خود را در اختیار یهودیان و غیریهودیان نهاد (آیه ۲۹). او خدای عادل کننده‌ای است که هم اهل ختنه (مردم مذهبی) و هم نامختونان (مردم غیرمذهبی) باید با ایمان به سوی او آیند (آیه ۳۰).

زمانی فخر را از میان خواهیم داشت که درک کنیم که بهترین دست‌آوردهایمان نتوانسته‌اند ما را عادل سازند. فخرفروشی به این دستاوردها مانند شخصی است که اسکناس‌های صد دلاری در دست دارد و در حال غرق شدن فریاد می‌زند: «همه چیز خوب است، جای هیچ نگرانی نیست، دستم پر از پول است!»

اگر شما خیر خوش عدالتی را که دریافت شدنی است درک کرده باشید، شما هرگز نخواهید بالید. به عبارت دیگر، شما به خود فخر نخواهید کرد، بلکه فقط به کس دیگری که خود شما نیستید، و به کاری که شخص دیگری و نه شما، انجام داده است فخر خواهید کرد: یعنی به «مسیح و او را مصلوب». پولس می‌گوید که «حاشا [خدا نکند] از من که فخر کنم [به چیزی] جز از صلیب خداوند ما عیسی مسیح» (غلاطیان ۶: ۱۴) مسیحیان بر این باورند که نجات آنها به تمام و به تنهایی حاصل کار عیسی مسیح بوده است و نه اعمال خودشان. آنان برای داشتن رابطه‌ی درست با خدا و برکاتی که از او دریافت کرده‌اند، هیچ اعتباری برای خود قائل نمی‌شوند.

حالا دیگر مسیحیان به جای فخر کردن به خود، به مسیح فخر می‌کنند. و این بسیار طبیعی است زیرا همه انسان‌ها به چیزی «فخر» می‌کنند که هدف ایمان آنها باشد یعنی به آنچه که منشأ اطمینان و امید آنان است. اگر شما بر این باور هستید که فقط و فقط بر اساس کار عیسی مسیح نجات یافته‌اید، اعتمادی قوی در خود دارید، نه اعتماد به کارهای خودتان، بلکه اعتماد شما به مرگ مسیح است. در رویارویی با روزهای زندگی و حتی روز مرگ خود، یک مسیحی به دنیا می‌گوید: «من مسیح را دارم. مرگ او به این مفهوم است که وقتی خدا به من نگاه می‌کند، او فرزند زیبای خود را می‌بیند. ای دنیا، هیچ احتیاجی به تو ندارم و تو قادر نیستی چیزی از من کم کنی. من مسیح را دارم.»

آنچه فخر به بار می‌آورد

زمانی که به جای بالیدن به اعمال خود، به شخص مسیح فخر کنیم، کاملاً عوض خواهیم شد. به راستی می‌توان مشاهده کرد که بیشتر مشکلات اجتماعی و شخصی حاصل این هستند که مردم به چیزی (و یا شخصی) که نباید، فخر می‌کنند. در اینجا به ذکر سه نمونه می‌پردازیم:

۱. دسته‌بندی‌های انسانی: بالیدن به نژاد، موقعیت اجتماعی، و دست‌آوردهای خود الزاماً ما را به سوی تبعیض، برتری جویی، و دشمنی سوق می‌دهد. در اینجاست که برای داشتن اعتماد به نفس در خود، باید خود را برتر از دیگر طبقات مردم ببینیم.
۲. نادیده گرفتن [انکار]: اگر ملیت و نژاد ما منشأ فخر ما باشد، شرارت و بدی‌های مردم خود

را نادیده خواهیم گرفت. و این موضوع باعث نژادپرستی و دست‌بندی در ما می‌شود. و اگر دست‌آوردهای اخلاقی ما منشا اعتماد به نفس‌مان باشد، ما مجبور خواهیم شد از گناهان و خودخواهی‌های خود چشم‌پوشی کنیم. در این حالت، ما به افرادی زودرنج تبدیل می‌شویم. یعنی از آنجا که خلوص اخلاقی تنها نقطه قوت ماست، اگر کسی از شخصیت اخلاقی و مذهبی ما انتقاد کند، به زودی از کوره به در می‌رویم. چرا که اگر شخصیت اخلاقی و مذهبی خود را از دست بدهیم، همه چیز را باخت‌ایم. و اگر اعتماد به نفس ما بر اساس محبت یک انسان (مانند والدین، فرزند، همسر، یک شریک خیالی) باشد، مجبور خواهیم شد وجود گناه را در زندگی او و یا وجود هر مشکلی را در رابطه خود با او انکار کنیم. حتی اگر ضروری باشد تا محبتانه او را با گناهانش مواجه کنیم، این محبت را در خود خفه می‌کنیم چون این موضوع را برای او دردناک خواهیم دید.

۳. اضطراب: اگر آنچه به آن فخر می‌کنیم مورد تهدید قرار گیرد، اساساً امنیت ما مورد تهدید قرار می‌گیرد. در این حالت است که در مقابل ترس و وحشت آسیب‌پذیر می‌شویم.

اما انجیل ذهنیت کاملاً جدیدی می‌آفریند. نشانه‌های این ذهنیت جدید عبارت است از:

۱. آموزه «عادل شمرده‌شدگی» ذهن و فکر شما را کاملاً قانع کرده است. شما می‌توانید بگویید: «حالا می‌توانم آنچه را باور کردنی نیست ببینم! او مرا می‌پذیرد فقط و فقط بخاطر اینکه مسیح جرمه تصصیرات مرا پرداخت ... چقدر عجیب است!» هرگز از فکر کردن در موردش خسته نخواهید شد. در واقع هیچ‌وقت نخواهید توانست عمق آن را درک کنید. این یک آموزه خشک الاهیاتی نیست که بتوان آن را اتوماتیک‌وار فهمید. بلکه چشمه‌ای است که شادی را در قلب شما جاری می‌کند، و حقیقتی است که باعث می‌شود در قلب خود برای او سرود بخوانید. چرا؟ زیرا [آموزه «عادل شمرده‌شدگی»] درباره شماس، درباره عادل ساختن شماس، درباره رهایی و اطمینان شماس.

۲. نوع جدید آزاد شدن از نادیده گرفتن [انکار]. زمینه‌ای که انجیل در اختیار شما قرار می‌دهد، شما را در رویارویی با انتقاد، اخبار بد، و ارزیابی‌های منفی توانا می‌سازد. اخبار بد و شکست‌های تحقیرکننده دیگر قادر نیستند اطمینان شما را تهدید کنند. حالا هر چقدر بیشتر به تصصیرات و شکست‌های خود پی ببرید، محبت عجیب و گران‌بهای خدای پدر روشن‌تر ظاهر خواهد شد و بهتر احساس خواهید کرد که او شما را محبت می‌کند. این یک آزمایش بسیار حیاتی است! اگر شما آموزه «شخص مسیح نجات‌دهنده‌ای است که گناهان ما را بر خود گرفت و به جای ما بر روی صلیب مصلوب شد» را بطور اساسی رد کنید، یعنی اگر در قلب خود بر این باور باشید که ارزش‌تان در اعمال‌تان است و کارهای شما باعث خواهند شد در حضور خدا پذیرفته شوید، به هنگامی که گناه‌تان ظاهر شود، بجای آنکه احساس نزدیکی به خدا کنید، گناه‌تان شما را از دور خواهد کرد.

۳. یک آزادی جدید از اضطراب. به تدریج شما تبدیل به شخص شجاعی خواهید شد که از مرگ، آینده، و سایر مردم واهمه‌ای ندارد زیرا فهمیده است که خدا به نفع او عمل می‌کند.

شما فهمیده‌اید: «او [خدایی] که پسر خود را دریغ نداشت، بلکه او را در راه جمیع ما تسلیم نمود، چگونه با وی همه چیز را به ما نخواهد بخشید؟» (رومیان ۸: ۳۲) بنابراین، با سپردن بزرگ‌ترین ترس‌های خود به دست او، در مواجه شدن با مشکلات و خطرات زندگی می‌گویید: «او از من حمایت می‌کند، پس من قادر خواهم بود تا با مرگ روبرو شوم. می‌دانم که آینده در دست اوست. اگر او خودش همه دشواری‌ها را [بخاطر نجات دادنم] تحمل کرد، ممکن نیست که آنچه را نیاز دارم به من ندهد.» و هنگامی که زمان مرگ شما فرا رسد، شما نیز با شادمانی کلامی را که عیسی به هنگام مرگش بر زبان آورد تکرار خواهید کرد: «ای پدر، روح خود را به دست تو می‌سپارم» (لوقا ۲۳: ۴۶).

آیا شریعت بی‌فایده شده است؟

شریعت نمی‌تواند ما را نجات بخشد. بر اساس شریعت، هیچ دلیل موجهی نداریم تا به خود فخر کنیم، خود را لایق بشماریم، و یا به خود اعتماد کنیم. عدالت خدا، و عدالت از جانب خدا، «بدون شریعت [بدون در نظر گرفتن شریعت] مکشوف شده است (رومیان ۳: ۲۱) بنابراین، وقتی پولس می‌پرسد: «پس آیا شریعت را به ایمان باطل می‌سازیم؟» (آیه ۳۱)، بطور یقین به نظر می‌رسد که پاسخ این باشد: «بله. در حال حاضر، تنها موضوع مهم این است که آن عدالتی را که خدا بر روی صلیب عرضه داشت با ایمان بپذیریم.»

اما پولس پاسخ متفاوتی می‌دهد: «نه، هرگز!» او حتی اضافه می‌کند که نه فقط شریعت را باطل نمی‌سازیم، بلکه «شریعت را استوار می‌داریم.» پولس معتقد است که کسی که به انجیل ایمان آورده است، هر چند بدون نگاه داشتن شریعت نجات یافته است، او شریعت را درک می‌کند و آن را دوست دارد. حتی بیشتر از کسی که تلاش می‌کند با نگاه داشتنش نجات را کسب کند.

**شریعت خدا باید
هم‌چنان مراعات
شود ... و در مسیح
بجا آورده شده
است.**

این چگونه ممکن است؟ زیرا اگر چه نگاه داشتن شریعت به عنوان ابزاری برای کسب نجات باطل و بی‌اثر است (چنان که همیشه بوده ... و پولس در باب ۴ به شرح آن خواهد پرداخت)، اما شریعت خدا نه کنار نهاده شده، و نه الزاماتش عوض شده است. شریعت خدا سر جایش است و باید هم‌چنان مراعات شود. هر که می‌خواهد در حضور خدا بایستد، باید شریعت را اطاعت کرده باشد.

انجیل ادعا نمی‌کند که شریعت بی‌اهمیت است، بلکه ادعان می‌دارد که شریعت بسیار مهم است. شریعت باید نگاه داشته شود. چنان که در زندگی آنانی که به مسیح ایمان آورده‌اند، شریعت خدا بجا آورده شده است. برای «قربانی کفار» در عهد عتیق، که اشاره به مرگ مسیح می‌کرد، باید حیوانی «بی‌عیب» انتخاب می‌شد (لاویان ۴: ۳؛ ۱۶: ۱ و ۶-۱۷). چرا؟ زیرا عیسای مسیح، آن قربانی نهایی کفار، نه تنها گناه قوم خود را بر خویش گرفت. بلکه عدالت خود یعنی اطاعت کاملش از شریعت را به آنان نسبت داد (به حساب آنان گذاشت). هنگامی که به مسیح ایمان می‌آوریم، گناه کار بودن ما به او داده می‌شود، او جان خود را فدای [گناه کار بودن] ما کرده است و در مقابل، او اطاعت کاملش از شریعت خدا را به حساب

ما می‌گذارند تا ما زندگی خود را بواسطه اطاعت او زیست کنیم. «زیرا او را که گناه نشناخت، در راه ما گناه ساخت تا ما در وی عدالت خدا شویم.» (۲ قرنیتیان ۵: ۲۱)

پس، انجیل شریعت را این طور تأیید می‌کند:

الف) نقض شریعت خدا آن قدر جدی است که مرگ و داوری را به بار می‌آورد. **ب)** و حفظ شریعت خدا آن قدر واجب و اساسی است که اگر کسی آن را به جای شما اطاعت نکرده باشد، شما هرگز نمی‌توانید از داوری خدا جان سالم به در آورید. شریعت باطل نشده است. مسیح با زندگی و مرگ خود، که در اطاعت کامل از شریعت بود، شریعت خدا را تأیید کرد.

اما، اگر مسیح عدالت خود را به حساب ما می‌گذارد، آیا شریعت در زندگی یک مسیحی باطل نشده است؟ پاسخ پولس این خواهد بود: نه، هرگز! اگر جدا از ایمان به مسیح، شریعت را صادقانه بررسی کنیم، آن را هم زیبا خواهیم دید و هم هولناک. از یک طرف، با دیدن تصویر یک شخص کامل در آن لذت می‌بریم: شخصی که آزاده می‌بخشد، دشمنانش را برکت می‌دهد، در سخاوتمندی او وقفه‌ای نیست، در افکار و اعمال خود کاملاً پاک است، و بطور خلاصه شخصی است که علاقه داریم با او دوست شویم. این شخص، در واقع، تصویر زیبایی است از آنچه انسانیت می‌توانست و می‌باید باشد. از طرف دیگر، معیار هولناکی نیز وجود دارد، چرا که هر روزه و در تمام موارد، خود را در اطاعت کردن از آن ناقص می‌بینیم.

بنابراین، اگر اطاعت کردن شما از شریعت به قصد دست یابی به نجات است، یکی از این دو راه حل را باید انتخاب کنید:

- یا شریعت را تغییر دهید تا اطاعت از الزامات آن آسان تر شود. تمایل شما این است که دستورات خدا محدود و قابل دسترسی باشند. مثلاً به جای «همسایه خود را مانند خود محبت نما»، شما دوست دارید حکم دیگری به شما داده شود: مشروبات الکلی مصرف نکنید ... به کلیسا بروید.

- یا زیر شریعت خرد شوید چرا که می‌دانید قادر به اطاعت کامل شریعت نیستید. در این حالت، یا از خود متنفر خواهید شد و یا مانند مارتین لوتر از خدا متنفر خواهید شد چون خود را در اطاعت کامل آن کاملاً ناتوان می‌بینید.

با انتخاب هر یک از دو گزینه بالا، شما شریعت خدا را باطل می‌کنید. فقط در انجیل است که ما قادریم قوانین کامل شریعت را تصدیق کرده و اطاعت کنیم زیرا هر چند می‌دانیم که شریعت برای خدا آن قدر اهمیت دارد که مجازات مرگ را برای آنانی که آن را نقض می‌کنند مقرر کرده است، اما این را نیز فهمیده‌ایم که این مرگ شامل حال ما نمی‌شود. نه احتیاج داریم غفلت کنیم از شریعتی که نمی‌توانیم نگاه داریم و نه لزومی هست که زیر آن خرد شویم. ما آزاد شده‌ایم تا نگرش درستی نسبت به ارزش‌های اخلاقی داشته باشیم و برای عدل و عدالت ارزش خاصی قائل شویم. ما می‌توانیم در خود حس امنیت داشته باشیم، دیگران را قضاوت نکنیم، آنانی را که به ما خطا می‌ورزند ببخشیم، و زیر نقص‌ها و ضعف‌های خود خرد نشویم.

انجیل ما را آزاد می‌سازد تا شریعت خدا را تأیید کنیم.

پرسش‌هایی برای تأمل

۱. چگونه این آیه‌ها نگرش شما را نسبت به خودتان عوض کرد؟
۲. چگونه این آیه‌ها نگرش شما را نسبت به شریعت خدا عوض کرد؟
۳. امروز در زندگی‌تان، چه چیزی به غیر از مسیح، شما را وسوسه می‌کند تا در آن برای خود ارزش و لیاقت ببینید؟ چطور می‌توانید مطمئن شوید که فخر شما فقط در مسیح است؟



رومیان ۱:۴-۲۵

زمانی که عادل شمرده‌شدگی شروع شد

پولس ادعای بزرگی کرده است: عادل شمرده‌شدگی به وسیلهٔ ایمان و فقط در مسیح است، ایمانی که فخر را باطل و شریعت را تأیید می‌کند. برای اثبات ادعای خود، پولس دو شاهد می‌آورد: ابراهیم و داوود. «پس چه چیز را بگوییم که پدر ما ابراهیم ... یافت؟» (آیهٔ ۱) «چنانکه داوود نیز ... ذکر می‌کند» (آیهٔ ۶).

این یک شاهکار بزرگ است. ابراهیم پدر قوم یهود بود. آغاز بنی اسرائیل زمانی بود که خدا به جد آنان، ابراهیم، وعده داد که فرزندان او را تبدیل به قومی بزرگ خواهد کرد که در سرزمینی که خدا به آنان خواهد بخشید زندگی کرده، برکت خواهند یافت (پیدایش ۱۲:۱-۳). و داوود بزرگ‌ترین پادشاه قوم یهود بود. در زمان پادشاهی او، قوم اسرائیل به بالاترین درجهٔ ارتقا خود در عهد عتیق رسید. پولس در فصل‌های ۱ تا ۳ به مخالفت با یهودیان نژادپرستی پرداخت که جویای عدالتی بودند که بر اعمالشان بنا شده بود. رومیان فصل ۴ به این پرسش می‌پردازد: آیا ابراهیم (پدر و بنیان‌گذار قوم) و داوود (پادشاه برجستهٔ قوم) با یهودیانی که با اعتماد به کارهایشان در پی عدالت خود هستند موافقت؟

دربارهٔ هیچ چیز نمی‌توان فخر کرد

احتمال اول این است که «ابراهیم به اعمال عادل شمرده شد» (آیهٔ ۲) یعنی اینکه ایمان نجات‌بخش همان اطاعت کردن است! پولس می‌گوید که اگر به راستی این‌طور بود، پس ابراهیم «جای فخر» [دلیلی برای بالیدن] می‌داشت. اگر ایمان نجات‌بخش و اطاعت برابر باشند، پس ما که نجات یافته‌ایم می‌توانیم در برابر خدا و مردم به خود ببالیم چرا که خود منشأ نجات خودمان بوده‌ایم.

اما در اینجا، پولس به این نتیجه‌گیری اعتراض کرده، آن را غیرممکن می‌داند چون بطور حتم، حتی ابراهیم هم نمی‌توانست «در نزد خدا» جای فخر داشته باشد (آیهٔ ۲). تصویری که از ابراهیم ارائه می‌شود ظاهراً بیانگر این است که او در حضور خدا ایستاده و با استناد به اینکه در راه‌های خود خدا را اطاعت کرده است، به اعمال خود می‌بالد! پولس می‌گوید که به یقین هیچ‌کس ممکن نیست چنین ادعایی داشته باشد.

و به راستی، کتاب مقدس ثابت می‌کند که ابراهیم چیزی برای فخر کردن نداشت (آیهٔ ۳). در این آیه با (logizdomai) آشنا می‌شویم، کلمهٔ بسیار مهمی که برای درک تمام این فصل ضروری است. این کلمه در آیه‌های ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ «محسوب شدن» و در آیهٔ ۸ «به حساب گذاشتن» ترجمه شده است. این کلمه یک واژهٔ حسابداری است که می‌توان آن را «به حساب گذاشتن» و اعتبار بخشیدن به چیزی تعبیر کرد، یعنی تفویض کردن موقعیتی که قبلاً وجود نداشته است. برای مثال، خانه‌هایی وجود دارند که می‌توان آنها را برای خرید اجاره کرد. شما کرایهٔ خانه را ماه به ماه پرداخت می‌کنید. اما اگر در آینده تصمیم به خرید آن خانه بگیرید، مفاد قراردادی که با صاحب‌خانه بسته‌اید به شما این اجازه را می‌دهد که کل بهای کرایه‌ای را که در ماه‌های سابق پرداخته‌اید به عنوان قسمتی از قیمت خرید خانه به حساب آورید. در چنین حالتی، به کرایه‌ای که تا به حال پرداخت کرده‌اید،

اعتبار خاصی بخشیده می‌شود [تا به عنوان «پرداخت وام مسکن» محسوب شود].

در آیهٔ ۳ پولس پیدایش ۶:۱۵ را نقل می‌کند و می‌گوید که ایمان ابراهیم «برای او عدالت محسوب شد». یعنی چه؟ اگرچه این یک واقعیت است که اگر به وجود خدا ایمان داشته باشیم و او را که سزاوار است ستایش و اطاعت کنیم، نتیجه این خواهد بود که در پارسایی و نیکی مطلق زندگی خواهیم کرد، اما صرفاً به این معنی نیست که عادل شدن ثمر ایمان ماست، و در ضمن، این معنی را نیز نمی‌دهد که ایمان ابراهیم به خودی خود شکلی از عدالت بود که استحقاق و لیاقت کسب رحمت و برکات خدا را داشت.

خدا با ابراهیم به گونه‌ای رفتار کرد که گویا ابراهیم زندگی عادلانه‌ای داشت.

خیر، صحبت پولس [ایمانی نیست که عدالت را به بار آورد، بلکه] ایمانی است که عدالت محسوب می‌شود. یعنی خدا با ابراهیم به گونه‌ای رفتار کرد که گویا ابراهیم زندگی عادلانه‌ای داشت [در نیکی مطلق زندگی می‌کرد]. هرچند که ایمان ابراهیم عدالت نبود، اما خدا ایمان ابراهیم را به حساب عدالت او گذاشت. داگلاس موو می‌نویسد:

«آیه‌هایی وجود دارند که ساختار گرامری بکار گرفته شده در پیدایش ۶:۱۵ در آنها نیز دیده می‌شود. با مقایسهٔ این آیه‌ها با پیدایش ۶:۱۵ به این نتیجه می‌رسیم که عدالت محسوب کردن ایمان ابرام یعنی اینکه خدا عدالتی را به حسابش گذاشت که بطور ذاتی به او [ابرام] تعلق نداشت.» (رومیان - ص ۲۶۲)

ابراهیم در خود نه عدالتی داشت، نه کامل بود و نه بی نقص، اما خدا طوری با او برخورد کرد که انگار ابراهیم هم عادل بود، هم کامل، و هم بی نقص! بله، این امکان وجود دارد که در حالی که گناه‌کار و ناقص هستیم، خدا ما را محبت کرده، بپذیرد. در این زمینه مارتین لوتر می‌گوید:

«مسیحیان بطور همزمان هم عادل هستند و هم گناه‌کار – simul justus et peccator»

در رومیان ۵:۴ عبارت برجسته و قابل توجهی وجود دارد که صحت این تفسیر را تأیید می‌کند: خدا خدایی است که «بی‌دینان را عادل می‌شمارد.» واقعیت این است که هرچند نیکی مطلق به حساب شما گذارده شده است، شما هم چنان گناه‌کار هستید.

بنابراین، می‌توان گفت که عادل شمرده شدن و عدالتی که به حساب شما گذارده می‌شود، یکی هستند. عادل شمرده شدن یعنی دریافت عدالتی که به حساب ما گذارده شده است. این همان چیزی است که مارتین لوتر آن را «عدالت مفعولی» و «الاهی دانان» عدالت محسوب شده» نامیده‌اند.

همان‌طور که پولس در آیهٔ ۴ شرح می‌دهد، این عدالت را یا بخاطر اعمال خود کسب کرده‌ایم و یا اینکه بدون توجه به اعمال‌مان، به حساب ما گذاشته شده است. هرگاه به شخصی پول داده شود، این پول یا در قبال کاری است که او انجام داده (دستمزد است)، و یا اینکه مطلقاً هیچ ربطی به اعمال او ندارد (هدیه است). دستمزد نه یک هدیهٔ مجانی است و نه اعتباری که به رایگان به حساب کسی گذاشته شود. دستمزد تعهدی است که کارفرما در قبال کاری که کارگر انجام می‌دهد باید به او پرداخت کند.

اگر نجات یک هدیه نباشد، آنگاه خدا مجبور است ما را نجات دهد همان طور که کارفرما متعهد است تا دستمزد کارگر خود را پرداخت کند. و البته این برداشت برخلاف کل لحن کتاب مقدس (از جمله، پیدایش ۶:۱۵) می‌باشد.

ایمان نجات‌بخش چیست؟

در مقایسه با و بر خلاف ایده «ایمان همان اطاعت است» پولس این قاعده را مطرح می‌کند: «ایمان همان اعتماد به تدارک نجات‌بخش خداست.» در رومیان ۵:۴ به ما گفته می‌شود که ایمان نجات‌بخش دو مورد را شامل می‌باشد:

۱. نقطه پایان نوعی از اعتماد.
۲. نقطه شروع نوعی دیگر از اعتماد.

در مرحله اول، یک شخص نجات یافته [برای نجات یافتن] کار نمی‌کند (آیه ۵ الف). و البته، منظور این نیست که شخص نجات یافته شریعت خدا را نادیده تلقی می‌کند (به ۳:۳۱ مراجعه کنید) بلکه باید به این معنی باشد که او دیگر به اطاعت، به عنوان راهی برای بدست آوردن نجات، اعتماد نمی‌کند. یک مسیحی راستین شخصی است که هیچ‌گاه دست از کار نمی‌کشد اما هدف کارهایش کسب نجات نیست.

در مرحله دوم، اعتماد شخص نجات یافته خدایی است که بی‌دینان را عادل می‌شمارد (آیه ۵). به عبارت دیگر، یک مسیحی شخصی است که ایمان دارد خدا قادر است آدمیان را بدون آنکه کاری برای نجات‌شان انجام دهند نجات بخشد.

بنابراین، ایمان نجات‌بخش عبارت است از «عوض کردن آنچه اعتماد خود را بر آن می‌نهیم» یعنی آرزوهای و اعتماد خود را از چیزهای دیگر برداشته و آن را بر خدا به عنوان نجات دهنده خود می‌گذاریم. آیه ۵ ما را به این نتیجه می‌رساند که اگر از اعتماد کردن بر اینکه می‌توانیم خود را عادل سازیم دست بکشیم، و در عوض، اعتماد خود را بر خدای عادل کننده بگذاریم، نتیجه این خواهد بود که عدالت او به حساب ما گذارده خواهد شد.

حتی امروزه، بسیاری از مفسرین یهودی تعریف پولس از ایمان را مبهم و گیج‌کننده می‌دانند. یکی از این مفسرین به نام یهوایکیم شویز می‌نویسد:

«ایمان معادل اطاعتی است که غیورانه قوانین شریعت را حفظ می‌کند. از نقطه نظر هر اندیشمند یهودی، موضع پولس که بیانگر دوگانگی و تضاد مطلق بین ایمان و شریعت است، غامض و غیر منطقی است.»

ابراهیم به خدا ایمان آورد

نجات یافتن ابراهیم صرفاً به این دلیل نبود که او به خدا ایمان آورد. آیه ۳ خاطر نشان می‌سازد که

«ابراهیم به خدا ایمان آورد.» ابراهیم همان انسان آیه ۵ است که «ایمان آورد به او که بی‌دینان را عادل می‌شمارد.» ایمان نجات‌بخش این نیست که فقط ایمان داشته باشیم خدا در اینجا حضور دارد و یا اینکه خدا صرفاً خدای نجات دهنده است. بلکه ایمان داشتن به خدایی است که راه نجات بوسیله فیض را وعده می‌دهد.

شما می‌توانید ایمانی بسیار قوی داشته باشید مبنی بر اینکه خدا وجود دارد و او دوست داشتنی و قدوس است. شما می‌توانید بر این باور باشید که کتاب مقدس کلام مقدس خداست. شما می‌توانید برای خدا احترام زیادی قائل باشید. اما علی‌رغم همه اینها، این احتمال وجود دارد که با اعتماد کردن بر اعمال مذهبی، شخصیت اخلاقی، حرفه و خانواده خود در پی این باشید که باعث نجات و عادل ساختن خود شوید.

اگر باور داشته باشیم که ایمان یعنی «عوض کردن آنچه اعتماد خود را بر آن می‌نهیم»، پس باید با هوشیاری کامل چیزهای اشتباهی را که اعتماد خود را بر آنها نهاده‌ایم شناسایی کنیم تا اعتماد خود را از آنجا منتقل و بر خدا، نجات‌دهنده خاص خود (و نه صرفاً بر یک خدا در حالت کلی!)، بنهیم.

دکتر جیمز کندی در کتاب خود تحت عنوان «گسترش بشارت انجیل» پیشنهاد می‌کند که برای شروع صحبت در کار بشارت، می‌توانید از این پرسش استفاده کنید:

«تصور کنید که امشب زندگی شما خاتمه می‌یابد و خود را در حضور خدایی می‌بینید که از شما می‌پرسد: "به چه دلیلی باید اجازه دهم وارد بهشت بشوی؟" شما چه پاسخی خواهید داد؟»

این پرسش را می‌توان به گونه دیگری مطرح کرد: «برای یک لحظه فرض کنیم که چیزی به اسم بهشت وجود دارد. به نظر شما برای ورود به آن، چه قانونی وجود دارد؟ چه کسی پذیرفته و چه کسی رد می‌شود؟»

اگر همین پرسش را از افرادی که کلیسا برو هستند بپرسید، تعجب خواهید کرد که اغلب آنها یکی از پاسخ‌های زیر را می‌دهند:

- (الف) چون من هر چه در توانم بود انجام دادم تا مسیحی خوبی باشم.
- (ب) چون من به خدا ایمان دارم و سعی می‌کنم اراده او را انجام دهم.
- (پ) چون با همه وجودم به خدا ایمان دارم.

این پرسش منحرف کننده نیست، ولی تصورات رایج و اشتباه مردم درباره معنی ایمان را برملا می‌کند. پاسخ الف معتقد به «نجات از طریق اعمال» است. پاسخ ب معتقد به «نجات از طریق ایمان» است. پاسخ پ معتقد به «نجات از طریق ایمانی که عمل محسوب می‌شود» است. در هر سه مورد، این اشخاص مذهبی هستند، اما افرادی نیستند که بر طبق آیه ۵ («کسی که عمل نکند») دست از عمل کشیده باشند. آنها اعتماد خود را بطور کامل و مطلق بر خدا منتقل نکرده‌اند. حتی در مورد شخص سوم، می‌توان دید که او اعتماد خود را بر اعتماد کردنش نهاده است. اما هر سه گزینه، رهایی بر جلال انجیل را از دست می‌دهند. نتیجه داشتن درک اشتباه از ایمان نجات‌بخش عبارت است از: تزلزل،

اضطراب، عدم اطمینان، غرور روحانی، حساس بودن نسبت به انتقاد، و خرد شدن به هنگام برملا شدن تقصیرات اخلاقی خود.

پس این تعریف از ایمان، بر علیه هر دو شخص مذهبی و غیرمذهبی قد علم می‌کند. به ظاهر، یکی ایمان دارد و دیگری نه! اما، ممکن است که شخص مذهبی (به اندازه فرد غیرمذهبی) بدون نجات باشد چرا که هیچ‌گاه دریافته که برای عادل شدن، او اعتماد خود را بر خود [جای اشتباه] نهاده است.

ماهیت ایمان نجات بخش تغییری کلی پدیدمی‌آورد.

ماهیت ایمان نجات‌بخش تغییری کلی پدید می‌آورد. اگر ایمان همان اطاعت باشد، پس شما ایمان‌تان را بر خود و توانایی‌های خودتان قرار می‌دهید. در این حالت، یا به خود خواهید بالید و یا اینکه اگر شکست خورده باشید، ناامید و از خود متنفر خواهید شد. اما اگر ایمان، اعتماد به وعده خدا در کار نجات باشد، در این حالت، شما اعتماد خود را بر خدا و قدرت او قرار می‌دهید. نتیجه این نوع اعتماد فروتنی و اعتماد است ... و این همان چیزی است که (خواهیم دید) ابراهیم کشف کرد.

بخشش متبارک

در آیه ۶ پولس می‌گوید که داوود هم همین را گفت. داوود دلایل بسیاری داشت تا به خود بیالد: او یک پادشاه بود، مرزهای مملکت خود را گسترش داده و در آن صلح برقرار کرده بود، اورشلیم را پایتخت و صندوقچهٔ پیمان را که نشانهٔ حضور خدا بود در قلب آن جا داده بود. اما در عین حال، دلایل بسیاری هم وجود داشت که داوود را به خاطر گناهانش خرد کنند: او یک زناکار بود، او با نقشهٔ توطئه آمیزی که کشید، مرتکب قتل شد (۲ سموئیل ۱۱). این انسان قوی و گناه‌کار کشف کرده بود که «چقدر مبارک است شخصی که خدا او را بدون در نظر گرفتن اعمال نیکش عادل و بی‌گناه محسوب کند.» در رومیان ۷: ۴-۸ پولس سخنان داوود را از مزمور ۳۲ نقل می‌کند. دقت کنید که داوود نمی‌گوید: خوشبحال کسانی که خطا نمی‌کنند و با اطاعت کردن از خدا از گناه اجتناب می‌کنند. داوود اعتراف می‌کند که یک خطاکار است؛ یک گناه‌کار. با این وجود، او این را نیز می‌داند که مبارک است و دلیلی برای شادمانی دارد. و آن اینکه: «خداوند گناه او را به حساب نمی‌آورد.» (رومیان ۸: ۴) اگر در موضعی قرار گرفته‌اید که عدالت خدا به حساب شما گذاشته شده است، مفهوم آن این است که «خداوند گناه شما را [به ضد شما] به حساب (logizdomai) نمی‌آورد.» اگر چه هم‌چنان گناه می‌کنید، اما گناه نمی‌تواند شما را محکوم کند. گناه نمی‌تواند خدشهای به موضع شما در حضور خدا وارد کند.

چشیدن برکات و شادمانی حاصل از «عادل محسوب شدن» تنها راهی است که باعث می‌شود از قید و بندهای خود آزاد شده و بتوانیم خود حقیقی را ببینیم. در غیر اینصورت، یا

الف) عدالت خدا را (به عنوان یک واقعیت) نادیده خواهیم گرفت و به خود خواهیم گفت که او فقط یک زندگی کاملاً عادل را می‌پذیرد، و یا

ب) این حقیقت ما را خرد خواهد کرد. در این حالت، سرکشی خود را یا نادیده خواهیم گرفت، یا برای توجیه آن به دنبال بهانه خواهیم گشت، و یا اینکه از آن ناامید خواهیم شد. اما اگر ایمان

نجات‌بخش داشته باشیم، در مورد خود صادق خواهیم بود، در مورد نقص‌ها و شکست‌های خود واقع‌بین خواهیم بود، و هرگاه بیفتیم، باز بر خواهیم خاست زیرا چشیده‌ایم که چه مبارک است گناه‌کاری که خداوند گناه را به حساب او نگذارد، گناه‌کاری که عادل محسوب شده است.

پرسش‌هایی برای تأمل

۱. اگر خدا از شما بپرسد: «چرا باید اجازه دهم وارد آسمان من بشوی؟» چه پاسخی خواهید داد؟
۲. ایمان را چگونه تعریف خواهید کرد؟ آیا مطالعهٔ رومیان ۴ تعریف شما از ایمان را عوض کرده است؟
۳. برکات بخشیده شدن را چگونه تجربه می‌کنید؟ چه چیزهایی باعث می‌شوند این برکات را فراموش کرده و یا کم ارزش تلقی کنید؟

بخش دوم

نجات، ختنه، و شریعت

پولسی که در آیه ۹ هم چنان برکات و شادمانی حاصل از بخشیده شدن (آیه‌های ۷-۸) را در سر می‌پروراند، به بحث خود در آیه ۱ («در باره آنچه ابراهیم یافت») ادامه می‌دهد: این شادمانی «بر اهل ختنه گفته شد یا برای نامختونان نیز؟» (آیه ۹) به نظر می‌رسد که پولس به مقابله با دیدگاهی برخاسته که مدعی است که ایمان ابراهیم شامل ختنه نیز می‌شد. از نقطه نظر یهودیان، ختنه نشانه عضویت در قوم یهود بود. ختنه نمادی مذهبی و فرهنگی بود که تعلق داشتن به خدا و همبستگی با قوم یهود را نشان می‌داد.

با این حساب، اگر «وقتی که او [ابراهیم] در ختنه بود [بعد از ختنه شدنش]» (آیه ۱۰)، عدالت به حساب ابراهیم گذاشته شد، پس می‌توان این‌طور بحث کرد که ابراهیم کشف کرد که مبنای عادل شدنش عمل ختنه بود و در نتیجه، فقط یهودیان، یعنی قوم باستانی خدا، به «عادل شمرده شدن» دسترسی داشتند.

اما واقعیت این است که زمانی که خدا ایمان ابراهیم را به عنوان عدالت به حساب او گذاشت، «در چه حالت محسوب شد؟ وقتی که او در ختنه بود یا در نامختونی؟ در ختنه نی بلکه در نامختونی» (آیه ۱۰). ابراهیم در **پیدایش ۱۷** ختنه شد. اما خیلی پیش‌تر (در **پیدایش ۶:۱۵**) او عادل شمرده شده بود. پس برای عادل محسوب شدن، ختنه یک شرط لازم نبود. ختنه فقط به عنوان یک نشانه و مهر تأیید می‌کرد که ابراهیم تنها «به ایمان» (**رومیان ۴:۱۱**) عادل محسوب شده بود. ختنه، این عمل بدنی، نشانه‌ای بود که به رُخداد یک حقیقت روحانی اشاره می‌کرد. و رُخداد آن حقیقت روحانی مشروط به داشتن نشانه ختنه نبود.

**زندگی ابراهیم
ثابت می‌کند،
خدا، خدای یهود
و خدای غیر
یهود است**

به همین دلیل، پولس در آیه‌های ۱۱-۱۲ استدلال می‌کند که اگر ابراهیم به ایمان نجات یافت (آن هم قبل از ختنه شدن)، پس غیر یهودیان، که نامختونان خوانده می‌شوند، نیز می‌توانند به همان ایمان (و بدون ختنه شدن) نجات یابند. شرح وقایع زندگی ابراهیم به ترتیب زمانی، درست بودن اصلی را که پولس در **۳: ۲۹-۳۰** ارائه داده است ثابت می‌کند. یعنی خدا، خدای یهود و خدای غیر یهود است، و روش او برای عادل محسوب کردن هر دو یکی است: «به واسطه همان ایمان.»

پولس در **۴: ۱۳-۱۷** یک بار دیگر به مقایسه این دو نمونه ایمان می‌پردازد. «از جهت شریعت [به علت اطاعت ابراهیم از شریعت] نیست» که به ابراهیم وعده داده شد که «وارث جهان خواهد بود.» این چگونه ممکن بود؟ خدا شریعت را حدود ۵۰۰ سال بعد از ابراهیم و نجات یافتنش به موسی داد. ابراهیم نمی‌توانست شریعتی را که هنوز داده نشده بود اطاعت کند. پس ابراهیم چگونه نجات یافت؟ با اعتماد کردن به وعده‌های خدا.

در واقع، شریعت نمی‌تواند طریق نجات باشد. «اگر اهل شریعت وارث باشند، ایمان عاطل [بی‌معنی] شد و وعده باطل [بی‌ارزش]! زیرا که شریعت باعث غضب [الاهی] است.» (آیه‌های ۱۴-۱۵) با نگاه داشتن شریعت، شما نمی‌توانید آنچه را وعده داده شده است دریافت کنید زیرا با پیروی از شریعت، شما در پی دستمزد خود خواهید بود و نه دریافت یک هدیه. از آنجا که هیچ انسانی نتوانسته است شریعت خدا را به تمام و کمال حفظ کند (همان چیزی که پولس در فصل‌های ۲ و ۳ به تفصیل به آن پرداخت)، پس وعده خدا نمی‌تواند بر اساس پیروی از شریعت داده شود زیرا در این صورت، وعده بی‌ارزش و باطل خواهد بود. تنها کاری که شریعت می‌تواند انجام دهد این است که نشان دهد کجا خطا کرده‌ایم (و به احتمال قوی، این همان چیزی است که پولس با استفاده از عبارتی عجیب در انتهای ۴:۱۵ می‌گوید: «جایی که شریعت نیست، تجاوز از شریعت هم وجود ندارد.») پولس مدعی نیست که اگر کسی شریعت را نداند، نمی‌تواند گناه کار باشد! اما عبارت «تجاوز» این بار معنا را به همراه دارد: تجاوز و نقض عمدی، سنجیده شده، و آگاهانه از مرزها. اگر وارد ملک خصوصی شخصی شوم، گناه من این است که تخلف کرده‌ام. اما اگر آنجا تابلویی نصب شده باشد که می‌گوید: «ملک شخصی ... ورود ممنوع!» و من هم‌چنان وارد شوم، من متجاوز محسوب می‌شوم زیرا حریم خصوصی آن شخص را عمداً نقض کرده‌ام. من قانون را به صراحت می‌دانستم، اما آن را نقض کردم. آگاه بودن از شریعت ما را وارثین آن نمی‌کند بلکه برای بار دوم ما را مقصر می‌شمارد.

**آگاه بودن از شریعت
ما را وارثین آن
نمی‌کند بلکه برای
بار دوم ما را مقصر
می‌شمارد.**

«از این جهت [وعده] از ایمان شد [بر ایمان متکی است] تا محض فیض [خدا استوار] باشد» (آیه ۱۶). از آنجا که ایمان نجات‌بخش یعنی اعتماد داشتن به وعده‌های خدا، تحقق آن «تضمین شده» است (آیه ۱۶) زیرا که اساس آن نه اطاعت ما، بلکه وعده خداست و هم یهود را در بر می‌گیرد که به نظام شریعت تعلق دارند، و هم غیر یهود را که مانند ابراهیم ایمان می‌آورند. در آیه ۳ پولس نشان می‌دهد که عهد عتیق (پیدایش ۱۷:۵) استدلال او را ثابت می‌کند: خدا به ابراهیم وعده داد تا او را «پدر قوم‌های بسیار» گرداند. در حال حاضر او، به عنوان پدر ما در ایمان، فرزندان بسیار در سراسر جهان دارد. منحصراً کردن هدیه نجات به قوم اسرائیل، وعده‌های خدا را نقض می‌کند.

ابراهیم: یک مورد پژوهی درباره ایمان

پولس با استنتاج به آنچه تا به این لحظه درباره ابراهیم گفته است، در آیه‌های ۴: ۱۷ ب-۲۵ ابراهیم را به عنوان نمونه‌ای از یک ایمان واقعی و زنده، جهت مطالعه و بررسی، ارائه می‌کند تا ما «فرزندانش» از آن پیروی کنیم. «ایمان داشتن به خدا» یعنی چه؟ در پاسخ، ابراهیم نشان می‌دهد که باید سه کار انجام دهیم:

۱. باید بفهمیم که واقعیت بزرگ‌تر از احساسات ما و آنچه در ظاهر به نظر آید، می‌باشد. ابراهیم «بر بدن خود که در آن وقت مُرده بود» (آیه ۱۹ الف) نظر کرد. خدا وعده فرزندان بسیار به او داده بود (پیدایش ۱۲: ۲ و ۷) اما در آن لحظه هیچ فرزندی نداشت. «ابراهیم قریب به صد ساله بود» و سارا نمی‌توانست صاحب فرزندی شود (آیه ۱۹). در ۲ **قرنتیان ۷: ۵** پولس می‌گوید: «زیرا که به ایمان رفتار می‌کنیم، نه به دیدار.» ایمان با دلیل و برهان ضدیت نمی‌کند، اما گاهی اوقات مخالف احساسات و ظواهر امر است. ابراهیم به بدن

صدساله‌اش نگاه کرد و آنچه دید ناامید کننده بود. اما ابراهیم با ظواهر امر پیش نرفت. این مورد به ما نشان می‌دهد که ایمان نه خوش‌بین بودن به زندگی است و نه ایمان داشتن به خود. بلکه کاملاً بر عکس است. ایمان با نوعی مُردن شروع می‌شود، مُردن نسبت به اعتماد کردن بر خود. ایمان چیزی است که علی‌رغم ضعف‌های ما، احساسات ما، و درک و مشاهدات ما، هم‌چنان به پیش می‌رود.

۲. باید بر حقایقی تمرکز کنیم که دربارهٔ خداست. اگر چه به نظر غیر ممکن می‌آید که خدا به وعدهٔ خود وفا کند، ابراهیم «... خدا را تمجید نمود. و یقین دانست که [خدا] به وفای وعدهٔ خود نیز قادر است.» (۴: ۲۰-۲۱) این نشان می‌دهد که ایمان، عدم تفکر نیست بلکه تأکید عمیقی است بر اینکه رفتار ما باید بر اساس تفکری حساب شده باشد و نه صرفاً یک عکس‌العمل ساده نسبت به جریانات زندگی. ابراهیم در قدرت خدا تأمل کرد و آن را در ذهن خود نگاه داشت. او ایمان آورد که خدایی که به او وعدهٔ فرزند داده بود خدایی بود که «مردگان را زنده می‌کند و ناموجودات [نیستی‌ها] را به وجود می‌خواند.» (آیهٔ ۱۷) می‌توانیم ابراهیم را تصور کنیم که این‌طور استدلال می‌کند: «اگر خدای خالق وجود دارد (که من به وجودش ایمان دارم)، او باید قادر مطلق باشد ... یعنی نمی‌توان قدرت او را محدود کرد. خدا می‌داند که من و سارا سالخورده هستیم، ولی او همان شخصی است که با دو دست خود ماه و خورشید را در آسمان معلق نگاه داشته و ستارگان را مانند شن ساحل پخش کرده است. بسیار مستخره‌آمیز است اگر تصور کنیم که پیر بودن ما می‌تواند مانعی سر راه این خدای قادر مطلق باشد.» ایمان یعنی اندیشیدن دربارهٔ خدا و تمرکز کردن بر حقایقی که دربارهٔ اوست. و البته، به منظور تمرکز بر خدا، امروز من و شما، دربارهٔ خدا و محبت و قدرتش، به حقایق بیشتری دسترسی داریم. ما می‌دانیم که خدا رحم مَردهٔ سارا را به محل حیات تبدیل کرد (پیدايش ۲۱: ۱-۳). و در ضمن می‌دانیم که خدا بطرز فوق‌العاده‌ای پسر خود را از مُردگان بر خیزانید. هنگامی که به آنچه خدا هست و قادر است انجام دهد می‌اندیشیم، ما، در مقایسه با ابراهیم، دلایل بیشتری برای تداوم در ایمان داریم.

۳. باید به کلام خدا، آن‌چنان که هست، اعتماد کنیم. ابراهیم ایمان آورد که خدا «به وفای وعدهٔ خود نیز قادر است [عمل کند].» (رومیان ۴: ۲۱) «ایمان داشتن به خدا» صرفاً فکر کردن دربارهٔ او نیست، بلکه اعتماد داشتن به کلامش است. ایمان، در واقع، جدی گرفتن کلام اوست حتی زمانی که هیچ اتفاقی رخ نمی‌دهد ... یعنی حتی زمانی که به نظر می‌رسد احساسات ما، افکار عمومی، و عقل سلیم با وعدهٔ خدا در تناقض هستند! ایمان یعنی این: به آنچه خدا گفته است توجه کنید و بگذارید کلام خدا واقعیت را برای شما تعریف کند.

ابراهیم به ما نشان می‌دهد که چگونه در ایمان قوی شویم.

۱. تا می‌توانی، خدا را بیشتر بشناس. مطالعه کن، تأمل کن، تفکر کن. ابراهیم، با استدلال وقایع بر اساس آنچه دربارهٔ خدا شناخته بود، توانست بر ضعف خود غلبه کند. شما هم احتیاج دارید همین کار را بکنید.

۲. حتی اگر دشوار به نظر آید، بر اساس کلام و وعده‌های خدا عمل کن. ایمان یعنی زندگی

کردن بر این باور که تمام این وعده‌ها راست و قابل اعتماد هستند. مثلاً اگرچه از نقطه نظر اقتصادی پرمخاطره به نظر آید، حاضر می‌شوی تا با سخاوتمندی، با پول خود دیگران را خدمت کنی. چرا؟ چون ایمان داری که خدا وعده داده است تا سخاوتمندان را برکت دهد (ملاکی ۳: ۹-۱۰). و یا اینکه اگر چه احتمال دارد دوستان و یا محبوبیت خود را از دست بدهی، اما از گفتن حقیقت امتناع نمی‌ورزی. چرا؟ چون باور کرده‌ای که خدایی که حاکم بر تاریخ است و قلب همه مردم را در دست خود دارد، از گفتن راستی خشنود می‌شود.

زندگی ابراهیم به ما یادآوری می‌کند که زندگی واقعی در ایمان به چه می‌ماند. پولس می‌گوید که ابراهیم «در وعده خدا از بی‌ایمانی شک ننمود.» (رومیان ۴: ۲۰) اما یک مطالعه سطحی از زندگی او در کتاب پیدایش نشان می‌دهد که او به شک کرد! او به وعده‌های خدا شک کرد (پیدایش ۱۵: ۲)، درباره زن خود، سارا، دروغ گفت (پیدایش ۱۲: ۱۰-۱۶)، و از همه بدتر، با هم‌بستر شدن با هاجر، کنیز سارا، ابراهیم سعی کرد با قدرت خود وعده خدا را عملی سازد (پیدایش ۱۶).

ابراهیم همیشه بر طبق ایمانش زندگی نکرد، اطاعتش کامل نبود، و اعتمادش در نوسان بود. اما ایمانش هرگز خاموش نشد. او حتی در میان نقص‌ها و شکست‌هایش، همچنان به وعده‌های خدا اعتماد کرد و بدین وسیله او در ایمانش استوار (قوی) می‌شد. (رومیان ۴: ۲۰) این ایمان او را قادر ساخته بود تا به اشتباهات خود بنگرد و بگوید: «این اشتباه مرا آموخت که تنها امیدی که برایم باقی مانده است اعتماد کردن به وعده‌های خداست ... و اینکه برای عملی شدن وعده‌های خدا، فقط باید به او اعتماد کنم.»

**زندگی در ایمان،
یک زندگی کامل
و بی‌نقص نیست
بلکه زندگی انسانی
است که به وعده
خداچسبیده‌است.**

زندگی در ایمان، یک زندگی کامل و بی‌نقص نیست بلکه زندگی انسانی است که به وعده خدا چسبیده است. وقتی این فرد با چالش‌ها، شادی‌ها، و شکست‌های خود مواجه می‌شود، ایمان دارد که همه آنها وسیله‌ای هستند تا او را بیشتر به خدای امینی ببیوندند که وعده را می‌دهد و به وعده خود عمل می‌کند. این یک تصویر راستین از ایمان است، ایمانی که بواسطه آن اعتماد خود را بر وعده‌های خدا می‌نهیم و برای ما «عدالت محسوب» می‌شود (ایه ۲۲).

پولس تعلیم می‌دهد که کلمات حیرت‌انگیز **پیدایش ۱۵: ۶** «نه فقط برای او [ابراهیم] نوشته شد، بلکه برای ما نیز که [عدالت خدا] به ما محسوب خواهد شد.» (رومیان ۴: ۲۳-۲۴). برای ما، ایمان نجات‌بخش به چه می‌ماند؟ ایمان نجات‌بخش عبارت است از: «ایمان ... به او که خداوند ما عیسی را از مردگان برخیزانید» (ایه ۴) و اعتماد داشتن به وعده خدا مبنی بر اینکه مرگ و رستاخیز پسرش از مردگان «به خاطر گناهان ما» و «به سبب عادل شدن ما» بود. (ایه ۲۵) ایمان ابراهیم، اعتماد او به وعده خدا درباره یکی از فرزندانش (که قرار بود در آینده ظاهر شود) بود. در حالی که ایمان ما، اعتماد داشتن بر وعده‌ای است که خدا از طریق یکی از فرزندان ابراهیم [در گذشته] بکمال رسانید. این وعده، همان چیزی است که واقعیت را تعریف و زندگی ما را شکل می‌بخشد.

عادل شمرده‌شدگی چه چیزی را تغییر می‌دهد؟

ابراهیم و داوود دو شاهدهی هستند که پولس در استدلال خود از آنها استفاده می‌کند تا ثابت کند که

الف) قبل از ختنه و شریعت، مردم به ایمان عادل شمرده می‌شدند و

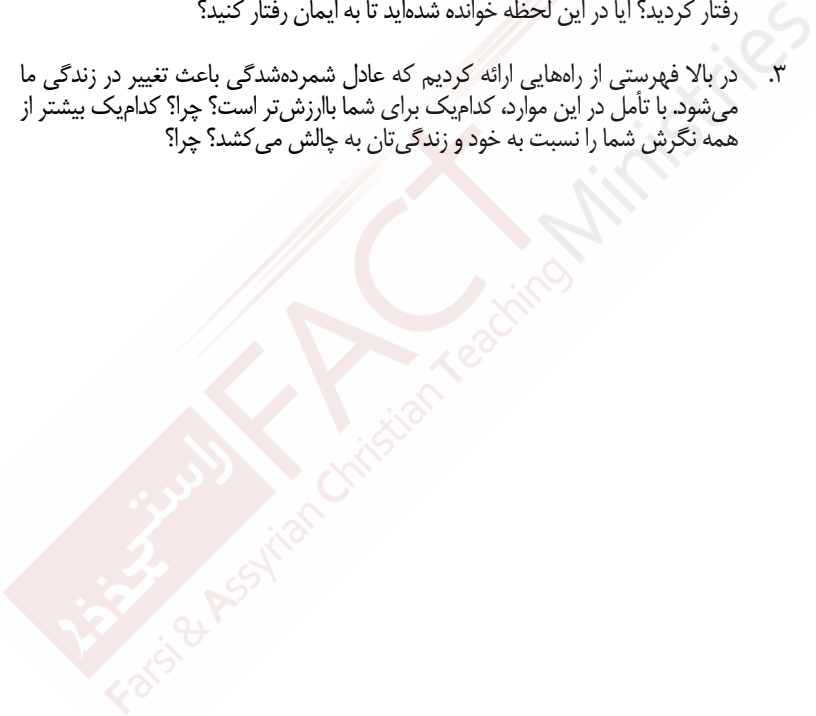
ب) آن روند هم‌چنان ادامه دارد؛ یعنی همیشه عادل شمرده‌شدگی به حساب آنانی گذارده می‌شود که ایمانِ نجات‌بخش دارند.

در کنار اثبات این حقیقت، پولس به ثمرات «عادل شمرده‌شدگی به ایمان» پرداخته است که ادامه آن را در فصل بعدی می‌بینیم:

- هیچ جایی برای فخر کردن وجود ندارد. عادل شمرده‌شدگی ما، به حساب ما گذاشته شده و ما آن را دریافت کرده‌ایم. فهمیدن این حقیقت باعث می‌شود تا در حضور خدا فروتن شده، او را جلال دهیم (آیه‌های ۲-۳ و ۲۰).
- هیچ جایی برای ترسیدن وجود ندارد. ما می‌دانیم که گناه‌کاریم، اما این را نیز می‌دانیم که گناهان ما آمرزیده شده‌اند. گناهان ما، دیگر ما را محکوم نمی‌کنند زیرا عدالت خدا به حساب ما گذارده شده است. و در نتیجه، خوشی عظیم و اطمینان خاطر عمیق، بر کراتی خواهند بود که تجربه خواهیم کرد. (آیه‌های ۶-۸)
- داشتن یک هویت بسیار عالی. به عنوان فرزندان ابراهیم ایمان دار، خدا ما را در نقشه عظیمی که برای تاریخ بشریت دارد گنجانیده است (آیه‌های ۱۲-۱۷). همین مورد باعث می‌شود تا آنچه را من و شما در این دنیا می‌کنیم با فهم و هدف بزرگی انجام دهیم.
- داشتن خاطر جمعی کامل. وعده خدا مبنی بر اینکه ما وارث زمین خواهیم شد (یعنی لذت بردن از زندگی جاودان در دنیایی جدید)، بر پایه اعمال ما بنا نشده است بلکه به فیض خدا و بر اساس قدرت خدایی است که وعده دهنده امینی است (آیه ۱۶). درک این اصل باعث می‌شود تا نه از آینده بترسیم و نه از شکست‌های خود ناامید و دل‌سرد شویم.
- داشتن امید به هنگامی که امیدی وجود ندارد. تنها امیدی که برای ابراهیم و سارا باقی مانده بود، داشتن امید به وعده‌های خدا بود. و البته، این تنها امیدی بود که آنها نیازمندش بودند (آیه ۱۸). برای داشتن زندگی جاودان، ما نمی‌توانیم به چیزی امید داشته باشیم مگر امید به خدایی که وعده داده است ما را در مسیح عادل محسوب کند. علی‌رغم از دست دادن عزیزانمان و چیزهایی که از آنها لذت می‌بریم، ما هم‌چنان می‌توانیم با امید زندگی کنیم زیرا می‌دانیم که زندگی بی‌ارزش نیست. شخصی که به خدا ایمان داشته باشد، در رویارویی با همه موارد زندگی می‌تواند بگوید: «وعده‌های خدا هم‌چنان با من هستند ... و این تنها چیزی است که برایم کافی است.»

پرسش‌هایی برای تأمل

۱. چطور داشتن امیدی که فراتر از امیدهای انسانی است می‌تواند شما را بصورتی مشخص تشویق کرده و تسلی بخشد؟
۲. آیا اخیراً در زندگی خود موردی داشتید که علی‌رغم دشوار بودنش، شما هم‌چنان به ایمان رفتار کردید؟ آیا در این لحظه خوانده شده‌اید تا به ایمان رفتار کنید؟
۳. در بالا فهرستی از راه‌هایی ارائه کردیم که عادل شمرده‌شدگی باعث تغییر در زندگی ما می‌شود. با تأمل در این موارد، کدامیک برای شما باارزش‌تر است؟ چرا؟ کدامیک بیشتر از همه نگرش شما را نسبت به خود و زندگی‌تان به چالش می‌کشد؟ چرا؟





رومیان ۱:۵-۱۱ مزایای عادل شمرده‌شدگی

عادل شمرده‌شدگی باعث تغییر می‌شود ... تقریباً همه چیز را عوض می‌کند. نه فقط مقصدی را که راهی آن هستیم عوض می‌کند بلکه کارکرد و احساسات امروز ما را، چه در روزهای خوب و (بطور غیر منتظره و عجیب) چه در روزهای بد، تبدیل می‌بخشد. پولس، در شروع فصل ۵، به مزایای عادل شمرده‌شدگی در زمان حال حاضر می‌پردازد.

چونکه عادل شمرده شده‌ایم

آیه ۱ در برگزیده مقدمه‌ای است که دو بار تکرار شده است. پولس این آیه را با کلمه «پس» شروع می‌کند تا نشان دهد که آیه‌های فصل ۵ ثمرات حقایقی است که او در فصل پیشین به آنها پرداخته بود. سپس با اضافه کردن عبارت «چونکه به ایمان عادل شمرده شدیم» در صدد آن است تا ثابت کند ثمراتی که در فصل ۵ به آنها خواهد پرداخت، مزایایی است که از آموزه «عادل شمرده‌شدگی به ایمان» نشأت می‌گیرد که ابراهیم و داوود آن را شناخته، با ایمان به آن زیستند، و در نهایت و برای همیشه بر روی صلیب دیده و تضمین شد. پولس می‌گوید: در پی آنچه تا به حال دیده‌ایم، عادل شمرده‌شدگی این سه واقعیت را به همراه می‌آورد:

اول: نزد خدا سلامتی داریم [از صلح با خدا بهره‌مند هستیم]. این سلامتی با «سلامتی خدا» در **فیلیپیان ۴:۷** متفاوت است. سلامتی خدا در فیلیپیان اشاره به قلبی می‌کند که در میان مشکلات و فشارها آرام و قانع است. سلامتی خدا یعنی داشتن سلامتی در رابطه با نگرانی‌های زندگی. این نوع سلامتی، یک حقیقت ذهنی است. اما داشتن سلامتی با خدا [۱:۵] یعنی از میان برداشته شدن دشمنی بین ما و خدا. داشتن سلامتی با خدا یعنی دارا بودن سلامتی در رابطه با خدا. این نوع سلامتی، یک سلامتی عینی است و هیچ ربطی به داشتن و یا نداشتن احساس شادمانی و امنیت ندارد.

«سلامتی با خدا» یعنی: تا زمانی که نجات نیافته‌ایم، بین ما و خدا دشمنی حاکم است. هرگاه از خدا بی‌اطاعتی می‌کنیم، دو اتفاق رخ می‌دهد. اول اینکه، با گناهی که می‌کنید، شما نه فقط شریعت خدا را شکسته‌اید، بلکه برای خود این حق و اقتدار را قائل شده‌اید که گویا بر زندگی و دنیای خود خداوندی می‌کنید. اما خدا ادعا می‌کند که او پادشاه و حاکم بر همه این چیزهاست. بر همه آشکار است که تا زمانی که دو حزب مخالف هر یک مدعی حاکمیت و پادشاهی باشد، میان آن دو جنگ برقرار خواهد ماند.

دوم اینکه، بی‌اطاعتی ما به این معنی است که خدا با ما مشکلی دارد. و مشکل فقط این نیست که ما با او دشمنی می‌کنیم. پولس قبلاً گفته است که غضب خدا بر ما قرار گرفته است (**رومیان ۱:۱۸**). چنان که در رومیان فصل اول مشاهده کردیم، خشم خدا بسیار متفاوت با خشم انسان است. خشم خدا نه انتقام‌جوست و نه کینه‌توز. خشم او قانونی و بر طبق شریعت است. ما محکوم شده‌ایم، و آن محکومیت را نمی‌توان نادیده گرفت. دین به سادگی پاک نمی‌شود.

به همین دلیل نمی‌توان به سادگی به سوی خدا بازگشت نمود گویا که به قوت خود قادر هستیم هر آنچه را برای داشتن سلامتی با خدا ضروری است انجام دهیم، تنها در حالتی غضب او از ما برداشته خواهد شد که «عادل شمرده [شده] ... و با خدا صلح داده [شده]» در زندگی ما به واقعیت تبدیل شده باشند (رومیان ۵: ۹-۱۰). سلامتی با خدا را نمی‌توان کسب نمود.

دوم: به «فیضی [دسترسی یافته‌ایم] که در آن پایداریم» (آیه ۲ الف). «دسترسی» ترجمه کلمه یونانی prosagoge است که به معنی «تزدیک آوردن» و «معرفی کردن» است. من و شما زمانی می‌توانیم با یک شخص عالی‌مقام رابطه شخصی ایجاد کنیم که ابتدا کسی ما را به او معرفی کرده باشد. دسترسی داشتن به فیض یعنی اینکه جایگاه و موضع مناسبی به ما داده شده است تا بتوانیم از آن موضع رابطه‌ای شخصی با خدا داشته باشیم. بودن در مسیح، ما را وارد محلی کرده است که تحت سلطنت پادشاه در آنجاست، و به ما عطا می‌کند تا در آنجا ساکن شویم. [پس] به هر کجای این دنیا که برویم، ما همیشه در حضور تخت سماوی او هستیم. هر چند که «سلامتی با خدا» به معنی پایان یافتن دشمنی است، اما این مورد مفهوم وسیع‌تری را در بر می‌گیرد. عادل شمرده‌شدگی صرفاً این نیست که جنبه منفی (دشمنی) را از میان بردارد بلکه جنبه مثبت یعنی رابطه را نیز شامل می‌شود. داشتن این رابطه یعنی دوستی با خدا. در این حالت، همیشه می‌توانیم احتیاجات، مشکلات، و شکست‌های خود را به حضور او برده، مطمئن باشیم که او ما را می‌شنود و درک می‌کند.

به هر کجای این
دنیا که برویم، ما
همیشه در حضور
تخت سماوی او
هستیم.

سوم: «امید جلال خدا» (آیه ۲ ب) وجود دارد. این «امید» یک انتظار قطعی [یک نجات یافته] است که می‌داند شریک جلال آینده خدا خواهد بود. در زبان انگلیسی کلمه «امید» کلمه ضعیفی است. «امید» اشاره به داشتن آرزویی می‌کند که در رسیدن به آن چندان اطمینانی وجود ندارد. در صورتی که پولس در این آیه از کلمه یونانی elpis استفاده می‌کند که به معنای «متقاعد شده» است. امید مسیحی یک آرزوی امیدوارکننده نیست، بلکه اطمینانی است سرشار از امید.

دلیل اینکه این مزیت در مرحله سوم آمده، این است که هر چقدر سلامتی با خدا و داشتن دسترسی به او را بیشتر تجربه کنیم، هم بیشتر مشتاق می‌شویم تا او را رو به رو ببینیم، و هم چشم‌انداز ما به آسمان و جلال سماوی قطعی‌تر و هیجان‌انگیزتر می‌شود. «بهبشت» به خودی خود می‌تواند یک ایده انتزاعی و ناخوشایند باشد. اما اگر «دسترسی داشتن» به خدا را چشیده باشید، و اگر درک کرده باشید که چکیدن تنها چند قطره از حضور او بر زبان‌تان شما را بیش از پیش مشتاق او کرده است، به دنبال چشمه آب حیات خواهید گشت. داشتن اشتیاق برای رسیدن به آن آینده، تأمل کردن بر آن آینده، و داشتن اطمینانی آغشته به سرور و شادمانی به آن آینده، «امید جلال» نام دارد.

توجه داشته باشید که این سه مزایای عادل شمرده‌شدگی، نجات ما را در سه بُعد زمانی تعریف می‌کنند. در مسیح، از گذشته خود رها شده‌ایم (آن مدرک قدیمی که دلالت بر سرگشتی و گناه ما می‌نمود، باطل شده است و ما با خدا سلامتی داریم)، ما در زمان حاضر آزاد هستیم تا از داشتن رابطه شخصی با خدا لذت ببریم، و بطور یقین، یک روز در آینده و در حضور پر هیبت و پر جلال او، زندگی آزاد شده‌ای را به کمال خواهیم زیست.

خوشی در جفاها

مزایای ذکر شده بسیار عالی هستند، اما زندگی بغرنج است و در کنار لذت‌ها، درد را نیز شامل می‌شود. هنگامی که همه چیز در زندگی ما به خوبی و خوشی است، این مزایا را مزه‌مزه می‌کنیم و از آنها لذت می‌بریم. اما زمانی که زندگی رنگ ناخوشایندی به خود می‌گیرد، آیا داشتن سلامتی با خدا، داشتن دسترسی به خدا، و داشتن امید به جلال آینده، می‌توانند چیزی را عوض کنند؟

پولس می‌گوید: «بله، همه چیز عوض می‌شود.» نه فقط «به امید جلال خدا [شراکتی که در جلال خدا داریم] فخر می‌نماییم» بلکه «در مصیبت‌ها هم فخر [شادی] می‌کنیم» (آیه‌های ۲-۳). در واقع او می‌گوید: نه فقط این خوشی‌ها را داریم، بلکه این خوشی‌ها در زمان زحمات هم‌چنان خوشی باقی می‌مانند و حتی کمک می‌کنند تا در زحمات خود باز خوشی بیابیم.

پولس نمی‌گوید که ما از زحمت کشیدن خود لذت می‌بریم چون «لذت بُردن از درد» نوعی بیماری [مازوخسیم] است. البته این امکان وجود دارد که عده‌ای از زحمت کشیدن مسرور شوند. این عده، افرادی هستند که تنها چاره برای برخورد با حس بی‌ارزشی و تقصیر خود را در این می‌بینند که باید احساس کنند مجازات شده‌اند. افراد دیگری نیز هستند که با دیدن مردمی که زندگی راحت‌تری دارند، خود را برتر از آنها می‌شمارند و معتقدند که آنان آدم‌های سطحی و ناسپاس هستند.

و در ضمن، این امکان نیز وجود دارد که از زحمت کشیدن به عنوان یک «ابزار کاری» استفاده کنیم، و این یعنی نوع دیگری از عادل شمرده‌شدگی که بر مبنای اعمال بنا شده است. برخی بر این باورند که چون زندگی سختی داشته‌اند، خدا مدیون است تا آنها را ببخشد و رحمت خود را از آنها دریغ نکند. آنانی که بدون در نظر گرفتن آنجیل فیض مسیح به بررسی زحمات خود می‌پردازند، یا خود را برتر دیده به آن می‌بالند و یا عمیقاً بدبین می‌شوند.

اما مسیحیان در حین جفا شادی می‌کنند. منظور این نیست که در خود زحمات سرور و فرح وجود دارد. خدا از درد و زحمات این دنیا متنفر است. ما هم باید از آنها متنفر باشیم. آنچه باعث شادی یک مسیحی می‌باشد این است که او می‌داند که زحمات، نتایج مفیدی به همراه دارند. فلسفه رواقیون تعلیم می‌دهد که باید دندان روی جگر گذاشت و زحمات را متحمل شد. یک مسیحی پیرو این فلسفه نمی‌باشد. مسیحیان، از درون زحمات خود، به حقایق مسلمی که باور دارند خیره می‌شوند. آرامش آنان در این است که می‌دانند زحمات فقط باعث می‌شوند تا آنان نسبت به باورهای مسلم خود قدردان بوده و از آنها بیشتر لذت ببرند.

جفا و زحمات چه ثمرات مفیدی به بار می‌آورند؟ به یاد داشته باشید که پولس ثمرات جفا و زحمات را در زندگی ایمان‌داری بررسی می‌کند که عادل شمرده‌شدگی خود را محض فیض می‌داند و نه از اعمال. در چنین حالتی، پولس می‌گوید که جفا و زحمات یک واکنش زنجیره‌ای را شروع می‌کنند:

۱. جفاها «بُردباری» به عمل می‌آورد (آیه ۳). این کلمه (که «صبر» نیز ترجمه شده است) یعنی با اراده تمرکز کردن بر یک هدف خاص. مصیبت و سختی ما را متمرکز می‌سازد، یعنی کمک می‌کند تا بر آنچه واقعاً اهمیت دارد متمرکز شویم. سختی‌ها، آنچه را به جا

ماندنی و ابدی است به یاد ما می آورد و اولویت‌ها را مجدداً میزان می‌کند و غیره. سختی، موانعی را که باعث انحراف می‌شوند دور می‌سازد.

۲. و بُرداری «شخصیت» را می‌سازد (آیهٔ ۴). معنی واقعی این کلمه «امتحان شده» است. کیفیت اعتماد به نفس است که حاصل تجربه می‌باشد و تنها زمانی ساخته می‌شود که مسئولیت خود را علیرغم همهٔ مشکلات بطور مرتب دنبال کرده و بطور کامل انجام دهیم. و نتیجهٔ آن یک ثبات رو به رُشد است که تنها و تنها از طریق تجربه بدست می‌آید. برای نمونه، شاید یک تیم ورزشی در مسابقات قهرمانی ضعیف عمل کند چرا که در این گونه مسابقات بدون تجربه است. اما تیمی که «امتحان شده» است یعنی تیمی که در دوره‌های پیشین تجربهٔ بازی در مسابقات نهایی را کسب کرده است، بر اعصاب خود تسلط بیشتری دارد. این تیم خوب عمل خواهد کرد چون سابقاً در این میدان بازی کرده است. توجه داشته باشید که بدون برداشتن قدم اول، قدم دوم عملی نخواهد شد. به همین نحو، اگر مصیبت‌ها شما را در مرحلهٔ اول هدایت کرده باشند تا بر خدا و اولویت‌های لازم تمرکز کنید، هنگامی که وارد این مصیبت‌ها شوید، از اعتماد بیشتری برخوردار خواهید شد.

۳. و شخصیت، منجر به رُشد در «امید» می‌شود. رُشد کردن در «امید» یعنی داشتن اطمینانی قوی‌تر دربارهٔ داشتن صلح و سلامتی خدا در خود، دسترسی به او، و جلال آینده. مصیبت و رنج، هر گونه منبع اطمینان و امید کاذب، یعنی هر چه ما را فریب می‌دهد که گویا همه چیز خوب است و آیندهٔ خوبی در انتظارمان است را از بین می‌برد. مصیبت ما را از چنان هدایت می‌کند تا فقط به خدا برسیم یعنی به تنها جایی که امید، اطمینان، و اعتماد واقعی آنجا یافت می‌شود.

به نظر می‌رسد که منظور پولس از اضافه کردن آیهٔ ۵ بعد از آیه‌های ۳ و ۴ به این معنی باشد که مسیحیانی که هیچ چیز نمی‌تواند تمرکز آنها را از دعا و اطاعت خدا منحرف سازد، در اطمینان رُشد می‌کنند و محبت خدا را در زحمات بیشتر تجربه خواهند کرد، آن محبتی که در قلب‌های آنها ریخته می‌شود. مسیحیان بی‌شماری شهادت داده‌اند که آنها در مصیبت‌ها حضور و محبت خدا را بیشتر و نزدیک‌تر حس کرده‌اند چرا که زحمات باعث شد تا آنان بهتر بر مسیح تمرکز کنند و به او بیشتر اعتماد نمایند.

اینجا پولس ادعای سگفت‌انگیزی می‌کند. وقتی او نشان می‌دهد که زحمات، شروع یک واکنش زنجیره‌ای است که به امید می‌انجامد (که یکی از ثمرات عادل شمرده‌شدگی است)، او مدعی می‌شود که مزایای عادل شمرده‌شدگی نه فقط با مصیبت‌ها از بین نمی‌روند، بلکه زیاده‌تر هم می‌شوند. به عبارت دیگر، اگر در جفا درک درستی از «عادل شمرده شدن محض فیض» داشته باشید، از زحمات و مصیبت‌های خود شادی عمیق‌تری خواهید داشت. اما اگر معتقد به «عادل شمرده شدن به اعمال» باشید، در رویارویی با زحمات نه فقط بنا نخواهید شد، بلکه مصیبت‌ها شما را خرد خواهند کرد.

**مزایای عادل
شمرده‌شدگی نه
فقط با مصیبت‌ها
از بین نمی‌روند،
بلکه زیاده‌تر هم
می‌شوند.**

به تأثیر مصیبت‌ها بر زندگی افرادی که با تکیه بر اعمال خود جویای نجات هستند، توجه کنید. آنانی که خود عادل بین هستند (یعنی آنانی که همواره خود را توجیه می‌کنند) همیشه بار نامنی سنگینی را در خود احساس می‌کنند چرا که نه قادر هستند بر طبق معیارهای خودشان زندگی کنند و نه می‌توانند عدم توانایی خود را بپذیرند. به همین دلیل به هنگام مواجه شدن با مصیبت‌ها، فوراً احساس می‌کنند که بخاطر گناهانشان مورد تنبیه واقع شده‌اند. آنها نمی‌توانند به محبت خدا اعتماد کنند (آیه ۵). از آنجا که ایمان آنان مبنی بر اینکه خدا آنان را دوست دارد اساس محکمی ندارد، مصیبت آنها را خرد می‌کند. مصیبت‌ها، به جای اینکه آنها را به خدا نزدیک‌تر کند، آنان را از خدا دورتر می‌سازد. تنها در مصیبت‌هاست که کشف می‌کنیم امید و اعتماد واقعی ما بر چه چیزی بنا شده است، بر خودمان یا بر خدا!

یک مورد پژوهی

این مورد چه تغییراتی در زندگی شخص ما، و در شرایط خاصی که داریم، ایجاد می‌کند؟ مصیبت، زحمت، و یا جفای خاصی را در نظر بگیرید که به عنوان یک مسیحی متحمل شده‌اید (و شاید موردی وجود دارد که هم اکنون نیز در آن قرار دارید). این جریان را یک «مورد پژوهی» [مورد مطالعه] برای خود تلقی کنید و این پرسش‌ها را از خود بپرسید:

۱. آیا این جریان شما را آموخت تا متمرکز و مصمم شوید؟ آیا شما را کمک کرد تا [موضوعات] مهم را از آنچه اهمیت ندارد جدا کنید؟ آیا توجه شما را بیشتر بر دعا و آنچه خدا برای شما انجام داده است متمرکز کرد؟
۲. آیا در مصیبت‌ها امتحان خود را خوب پس داده‌اید؟ آیا علیرغم ترس‌هایتان، همچنان مصیبت‌ها را با موفقیت پشت سر گذاشتید؟ به عبارت دیگر، آیا مصیبت‌ها آن بلوغ و اطمینانی که فقط با گذر از درون زحمات حاصل می‌شود، در شما پدید آورد؟ آیا مصیبت‌ها شما را تبدیل به انسانی کرد که کمتر وحشت‌زده، عصبی، و ترسو است؟
۳. آیا این جریان باعث شد تا شما تجربه عمیق‌تری از حضور و محبت خدا کسب کنید؟ آیا احساس می‌کنید که به او نزدیک‌تر شده‌اید؟

اگر مصیبت‌ها، ثمرات فوق را در شما ایجاد نکرد، دلایل را پیدا کنید.

آیا دلایل این بود که از خود بی‌ارادگی نشان دادید؟ آیا ایراد در این بود که در ستایش خدا و تفکر در او به اندازه کافی وقت صرف نکردید؟ و یا شاید برای خلاص کردن خود از وضعیت دشوار موجود، در برخی موارد بی‌اطاعتی کردید؟

آیا دلایل این بود که پیغام انجیل را درک نکرده‌اید؟ آیا مصیبت‌ها شما را نسبت به محبت خدا مشکوک می‌کند؟ البته، شک کردن به محبت خدا یک عکس‌العمل طبیعی است. اما پرسش در اینجاست که آیا در نهایت خود را از دام شک خلاص کردید؟ هر قدر سریع‌تر با این شک مقابله کنید، نشان می‌دهید که «عادل شمرده‌شدگی» را بهتر فهمیده‌اید.

به خاطر داشته باشید که خدا می‌تواند در زندگی یک شخص مداخله کند و با استفاده از مصیبت‌ها او را نسبت به گناه خاصی در زندگی‌اش بیدار کند. اما، فقط آنانی که محبت ما را در دل داشته باشند می‌توانند در زندگی ما دخالت کنند. والدینی که فرزند سرکش خود را بسیار محبت می‌کنند و نسبت به وضعیت او نگران هستند، با او با درستی برخورد می‌کنند تا او اصلاح شود. به همین نحو، اگر لازم باشد، خدا هم قادر و هم مایل است با ما سخت‌گیری کند تا با مداخله خود ما را بیدار سازد. اگر شما یک مسیحی هستید، خدا همه مجازات گناه شما را بر دوش فرزندش عیسی‌ای مسیح منتقل کرده است. قلب مسیح تمام خشم و غضبی را که خدا نسبت به شما داشت در خود جای داد طوری که آن غضب برای همیشه ناپدید شده است. در خدا، دیگر غضبی نسبت به شما باقی نمانده است. بنابراین، نسبت به مصیبت‌ها، شما می‌توانید این چنین دیدگاهی داشته باشید: «خدا از مصیبت‌های زندگی‌ام برای خرد کردنم استفاده نمی‌کند، بلکه از درون این مصیبت‌ها مرا به جایی می‌رساند تا نه فقط از برکات یک فرزند عادل شمرده شده لذت ببرم بلکه قدر آن برکات را بیشتر بدانم.» ایمانی که بر انجیل بنا شده باشد، نگاه متفاوتی به مصیبت‌ها دارد. در نتیجه این ایمان، شما قادر خواهید بود تا نه فقط در آینده بلکه همین الان بگویید: «اگرچه امکان دارد در مصیبت‌ها راحتی، سلامتی، و ثروت خود را از دست بدهم، اما مصیبت نمی‌تواند شادی مرا از بین ببرد چرا که شادی من در چیزی فراتر از راحتی، سلامتی و ثروت است.»

پرسش‌هایی برای تأمل

۱. امروز چگونه از مشارکت خود با خدا لذت بردید؟
۲. به بخش «یک مورد پژوهی» مراجعه کنید و پرسش‌های مربوطه را مرور کرده پاسخ دهید.
۳. آیا با مصیبتی، زحمتی، و یا نوعی نومیدی در زندگی خود مواجه هستید که به نظرتان خدا بیشتر در پی تنبیه شماست تا آنکه بخواهد شما را به خود نزدیک‌تر سازد؟

بخش دوم

اطمینان واقعی

چگونه می‌توانید مطمئن شوید که این امید جلال، واقعی است؟ چگونه می‌توانید مطمئن شوید که این امید جلال، فقط یک آرزو نیست؟

پولس در رسالهٔ خود به رومیان معمولاً به پرسش‌هایی پاسخ می‌دهد که حدس می‌زند خواندگانش با آنها روبرو هستند. یکی از این موارد، **رومیان ۵: ۵** است: «چگونه می‌توانید مطمئن شوید که این امید جلال، واقعی است؟ چگونه می‌توانید مطمئن شوید که این امید جلال، فقط یک آرزو نیست؟ از کجا می‌دانید که حقیقی است؟»

در راستای آنچه در طول کتاب مقدس دیده شده است، پولس نشان می‌دهد که اطمینان یک مسیحی بر دو پایه بنا شده است: پایهٔ اول درونی و ذهنی و پایهٔ دوم ظاهری و عینی است. و هر دو پایه ضروری هستند

پایهٔ اول: آیهٔ ۵ تعلیم می‌دهد که چون محبت او را تجربه کرده‌ایم، پس ما می‌دانیم که او ما را محبت می‌کند. «و امید باعث شرمساری نمی‌شود زیرا که محبت خدا در دل‌های ما به روح‌القدس که به ما عطا شد ریخته شده است.» این محبت توسط روح‌القدس به ما بخشیده شده است. پس هر ایمان‌داری محبت خدا را به نوعی درون خود تجربه کرده است. کلام پولس نشان می‌دهد که تجربه کردن محبت خدا می‌تواند تجربه‌ای قوی و زورآور باشد، اگر چه در اکثر موارد می‌تواند ملایم و آرام هم باشد.

هر چقدر که تجربهٔ درونی شما از محبت خدا بزرگتر باشد، اطمینان، امید و قدرت شما عظیم‌تر خواهد بود. معمولاً آنانی که از این برکات بیشتر برخوردارند، افرادی هستند که در دعا کردن، در تأمل نمودن در کلام خدا، در داشتن یک زندگی متعادل، و در امر اطاعت با تجربه‌تر و منضبط‌تر هستند.

برخی از مسیحیان این اطمینان و خاطر جمعی را بطور خارق‌العاده‌ای تجربه کرده‌اند. ریچارد سبیز (Richard Sibbes) که از پاکدین‌های (پیوریتن) اوایل سدهٔ هفدهم بشمار می‌رفت، دربارهٔ کار روح‌القدس بسیار جالب و تکان‌دهنده می‌نویسد:

«برخی اوقات روح ما قادر نیست جفاها را تحمل کند. در چنین موقعی شهادت آنی و فوری روح‌القدس ضروری است. روح‌القدس می‌آید و می‌گوید: من نجات تو هستم! و باعث می‌شود تا قلب ما پر از آرامش و شادمانی غیرقابل وصف شود. این شادمانی درجات متفاوت دارد. برخی اوقات، بسیار واضح و قوی است که هیچ شکی باقی نمی‌ماند. و در بعضی موارد، شک و شبهه به زودی به سراغ ما می‌آید.» (نقل قول‌های مستقیم - کارهای ریچارد سبیز، جلد ۵ - ص ۴۴۰)

ویلیام گوتری (William Guthrie) نویسندهٔ معاصر ریچارد سبیز می‌نویسد:

«این صدا، صدایی نیست که قابل شنیدن باشد بلکه پرتو جلال خداست که جان را با حیات،

محبت، و آزادی مملو می‌سازد. مانند کلامی است که به دانیال گفته شد: ای مرد بسیار محبوب! ما یا به مثال کلامی است که بامداد روز رستاخیز مسیح به مریم مجدلیه گفته شد. مسیح تنها با یک کلمه او را صدا کرد "مریم" و با این کار جان مریم را آن چنان پر ساخت که مریم دیگر شکی نداشت که او از آن خداوندش است. آه، که این ظهور روح القدس چقدر پر جلال است!«
(علائق بزرگ مسیحی - ص ۱۰۸-۱۰۹)

پایهٔ دوم: آیه‌های ۶-۸ نشان می‌دهند که بخاطر مرگ مسیح می‌توانیم مطمئن باشیم که خدا ما را محبت می‌نماید. این یک حقیقت تاریخی است که «هنگامی که ما هنوز ضعیف بودیم»، یعنی گناه‌کار و ناتوان (و در مورد ما، هنگامی که هنوز متولد نشده)، «مسیح برای [در راه] بی‌دینان وفات یافت [جان سپرد]» (آیهٔ ۶). پادشاه موعود خدا، بخاطر آنانی که او را رد کرده بودند همه چیز، حتی جان خود را تسلیم نمود. پولس به استدلالی می‌پردازد که همهٔ ما باید درک واضحی از آن داشته باشیم. استدلال او بر این منوال است:

- آیهٔ ۷ الف) برای نجات کسی به قیمت جان خود، باید محبت عظیمی نسبت به او در دل داشته باشیم. بسیار نادر است که یک انسان جان خود را برای نجات آدم درستی فدا کند. البته، اگر انسان خون گرم، مهربان و نیکویی پیدا شود، ممکن است این کار را بکند. اما حتی انسانی که بسیار با محبت باشد، جان خود را فدای یک شریر نخواهد کرد. او شاید جان خود را فدای یک انسان نیکو کند، اما نه فدای یک آدم تبهکار و شریر.

- آیهٔ ۸) پس در اینجا شاهد یک عمل کاملاً منفرد و مجزا هستیم که به تمام و کمال ثابت می‌کند که خدا ما را محبت می‌نماید. در حالی که گناه‌کار بودیم، یعنی بخشی از نسل بشری که بر علیه خدا طغیان کرده و با او به ضدیت برخاسته بودیم، مسیح برگزید تا به ارادهٔ پدر به خاطر ما بمیرد.

بنابراین، پولس می‌گوید حتی اگر احساسات و یا ظواهر رویدادهای زندگی شما، باعث شوند تا شک کنید، شما می‌توانید بطور عینی و بدون هیچ شک و شبهه‌ای بر این امر واقف باشید که خدا شما را دوست دارد.

شما به خط پایان خواهید رسید

با خواندن آیه‌های ۱ و ۲ ممکن است شما بپرسید: «یاور دارم که در این لحظه در سلامتی و دوستی با خدا هستم، یاور دارم که هنگام رسیدن به بهشت، با خدا در جلال خواهیم بود. اما چگونه می‌توانم مطمئن شوم که حتماً به آنجا خواهیم رسید؟ از کجا معلوم می‌شود که تا به آن روز دوام خواهیم آورد؟»

در آیه‌های ۹-۱۰ پولس ما را مطمئن می‌سازد که کاری که مسیح برای نجات ما بکمال رسانید، نه تنها ما را نسبت به آیندهٔ نهایی امیدوار می‌کند، بلکه ما را دربارهٔ آیندهٔ آنی و بی‌درنگ نیز امید می‌بخشد. به ما اطمینان داده شده است که در طول همهٔ روزهای عمر خود و تا به روز نهایی داوری به عنوان «نجات‌یافتگان» محفوظ خواهیم ماند.

استدلال پولس بسیار محکم است. او دو استدلال را در این دو آیه در هم آمیخته است. در استدلال اولش می‌گوید: اگر «هنگامی که ما هنوز گناه‌کار بودیم» (آیه ۱۰) مسیح بر روی صلیب رفت و ما را نجات داد، پس الآن «چقدر بیشتر» نجات ما را که دوستان او شده‌ایم (عادل شمرده شده به خون او، آیه ۹) تضمین می‌کند؟ اگر او قادر بود ما را زمانی که دشمنش بودیم نجات دهد، آیا الآن که دوستان او شده‌ایم نمی‌تواند ما را حفظ کند؟ اگر در زمانی که با او در جنگ بودید از شما دست نکشید، الآن که با او در آشتی هستید، چه عملی در زندگی شما می‌تواند او را از شما منصرف سازد؟

(غضب خدا در آیه ۹ باید اشاره‌ای باشد به غضب آینده خدا در روز داوری زیرا خدا غضب خود را از ایمان داران مسیحی برداشته است. **رومیان ۳: ۲۵-۲۶**)

علاوه بر این، اگر مسیح نجات ما را با مرگش تضمین کرد، «چقدر بیشتر» نجات ما را با زنده بودنش حفظ می‌کند (آیه ۱۰)؟ در انتهای فصل هشتم است که پولس معضل «از دست دادن نجات» را به تفصیل بررسی می‌کند. اما در اینجا، او به طور غیر مستقیم این پرسش را پاسخ می‌دهد. به اعتقاد پولس، تصور اینکه مسیح نتواند ما را تا به انتها نجات دهد غیر ممکن است. او این مورد را در **رومیان ۸: ۳۲** این‌طور بیان می‌کند: «او که پسر خود را دریغ نداشت، بلکه او را در راه جمیع ما تسلیم نمود، چگونه با وی همه چیز را به ما نخواهد بخشید؟» خدایی که به ما عطا کرد ایمان آوردیم، همان خدا ما را هدایت خواهد کرد تا به زندگی در ایمان ادامه دهیم. خدایی که در بهشت را به روی ما گشود، بطور حتم ما را وارد آن خواهد کرد.

**خدایی که در بهشت را
به روی ما گشود، بطور
حتم ما را وارد آن خواهد
کرد.**

شادی برخاسته از عادل شمرده‌شدگی

ده آیه اول فصل پنجم رومیان به شرح مزایای شگفت‌انگیزی می‌پردازد که عادل شمرده‌شدگی به همراه می‌آورد. پی بردن به ثمرات حال و آینده عادل شمرده‌شدگی چه تأثیری بر زندگی ما می‌گذارد؟ ما «در خدا ... فخر می‌کنیم بوسیله خداوند ما عیسیای مسیح ...» (۱: ۵) زیرا که الآن ما با خدا «صلح یافته‌ایم [از آشتی برخورداریم]».

**شادی بزرگ‌ترین نشانه
یک شخص عادل شمرده
شده است.**

شادی بزرگ‌ترین نشانه یک شخص عادل شمرده شده است. این نشانه، بطور خاص، مختص مسیحیت است زیرا که این شادی وابسته به کارایی ایمان دار و یا جریانات زندگی او ندارد. اگر قلب و زندگی خود را به چیزی جز خدا بدهید و شادی خود را در چیزی جز خدا بجوید، به یقین ناامید خواهید شد. شما دیر یا زود پی خواهید برد که شاد نیستید، و یا اینکه شادی شما بی دوام و بدون تضمین است. بله، شما درک خواهید کرد که هیچ چیز نمی‌تواند شما را به راستی و برای همیشه شاد کند. و در نتیجه، خواهید گفت: «دیگر هرگز قلبم را به این چیزها نمی‌سپارم.» اما قدم بعدی شما چیست؟ یا به دنبال چیز تازه‌ای خواهید گشت و در نتیجه باز به ناامیدی خواهید رسید و یا اینکه از پیدا کردن شادی کاملاً دست خواهید کشید و به مانند آدم منفصلی نمی‌توانید از هیچ چیزی لذت ببرید. آخر امر این است که بدون انجیل، ما یا باید لذات این دنیا را بپرستیم و یا خود را از آنها کنار بکشیم.

اما در انجیل، ما خدا را داریم، خدایی که عوض نمی‌شود. این حقیقت را آگوستین، اسقف قرن چهارم میلادی، در دعای خود این‌چنین آورده است:

«خدایا، تو ما را برای خویشتن آفریده‌ای، و تا زمانی که قلب‌مان آرامی خود را در تو نیابد، نآرام است.»

حتی اگر چیزهای مورد علاقه خود را از دست بدهیم، ما می‌توانیم با شناخت خدا، و در شناخت سلامتی و مشارکت با او، شادی پیدا کنیم. امروز نه فقط می‌توانیم با اطمینانی قاطع به منزل پر جلال خود در ابدیت چشم بدوزیم، بلکه بواسطه آن دانش ذهنی که روح‌القدس از محبت خدا ارائه می‌دهد، می‌توانیم درست مثل یک پیش غذا آن را مزه‌مزه کرده، از آن لذت ببریم. با قلبی که آرامی خود را در مسیح یافته و «بوسیله خداوند ما عیسی مسیح ... در خدا شادی» می‌کند، ما بدون آنکه دنیا باعث یأس ما شود و یا اینکه ما خود را از آن ببریم، قادر خواهیم بود تا از همه نیکویی‌های این دنیا لذت ببریم.

ولی این شادی را چگونه می‌توان بدست آورد؟ از طریق شناخت آموزه عادل شمرده‌شدگی، تأمل بر آن و زندگی کردن بر اساس آن. تنها زمانی که عاشق حقایق این یازده آیه شویم! به عبارت دیگر، چون «به ایمان عادل شمرده شده‌ایم» (آیه ۱)، آنچه را دارا هستیم، آنچه که در واقع هستیم، و موضع خود را در رابطه با او عمیق‌تر درک کرده‌ایم. در نتیجه، چه به هنگامی که به بودن خود با خدا (یعنی آن امید قطعی) می‌اندیشیم و چه زمانی که درون مصیبت‌ها هستیم، متوجه می‌شویم که در قلب خود در حال شادی کردن در خدا هستیم.

نشانه‌های شادی کردن در خدا

چه نشانه‌هایی گویای شادی شما در خدا هستند؟

۱. آموزه «عادل شمرده‌شدگی به ایمان» عمیقاً شما را خشنود و دل شما را آرام کرده است. از مطالعه این آموزه و در میان گذاشتن آن با دیگران لذت می‌برید.

۲. به گذشته خود فقط به عنوان آنچه گذشت نگاه می‌کنید. شما نمی‌گویید: «چه خرابکاری‌هایی کردم!» در عوض می‌گویید: «من؟ یک مسیحی؟! آن هم علیرغم این همه شکست‌های افتضاح و سابقه وخیم؟ بله، این یک واقعیت محض است، من یک مسیحی هستم.»

۳. هنگام رویارویی با ایرادات شخصیتی و نداشتن اعتماد به نفس در خود، به محبت خدا شک نمی‌کنید. بلکه برعکس، نتیجه این خواهد بود که احساس نزدیک‌تری به خدا خواهید کرد و فیض او در نظر شما از ارزش بیشتری برخوردار خواهد شد.

۴. اگر وجدان‌تان، شما را محکوم کرده بگوید: «بعد از این همه خرابکاری‌ها، خدا چگونه می‌تواند تو را محبت کند؟» شما در پاسخ، فهرستی از کارهای خود ارائه نخواهید کرد. یعنی نخواهید گفت که روز بدی داشتید و یا اینکه زیر فشار بودید. بلکه چیزی مثل این خواهید

گفت: «حتی اگر این گناه را انجام نمی‌دادم، انجام ندادن گناه نمی‌توانست مرا مقبول خدا سازد، نمی‌توانستم با روی سفید در حضور خدا بایستم. عیسی برای من مُرد و خون او قادر است هزاران دنیا پر از هزاران آدمیانی که از من بدترند را تحت پوشش خود قرار دهد.»

۵. زمانی که مورد انتقاد قرار می‌گیرید، ادعا نخواهید کرد که «این عادلانه نیست» بلکه در دل خود با متانت شادی خواهید کرد زیرا باور کرده‌اید که هر چند شما بدتر از آن چیزی هستید که آنان فکر می‌کنند، اما:

هر چقدر که آن متهم کننده غرش کنان گناهان مرا یک به یک می‌شمارد
هر چند که خود همه آن گناهان و حتی گناهان بیشتری را در خود می‌بینم
اما بپوهه می‌گویم: «در تو هیچ گناهی نیست!»

۶. به هنگام مُردن، با آرامش و وقار با مرگ روبرو می‌شوید زیرا می‌دانید که راهی دیدار دوست خود هستید.

پرسش‌هایی برای تأمل

۱. برای رسیدن به جلال، آیا چیزی وجود دارد که شما را مشکوک کرده باشد؟ چه چیزی؟ چگونه این قسمت از کلام خدا شما را در این زمینه تشویق می‌کند؟
۲. آیا وسوسه می‌شوید تا شادی خود را در چیزی به غیر از خدا بجویند؟ برای غلبه بر این وسوسه، چه چیزی در مورد خدا باید به خود یادآوری نمایید؟
۳. در زندگی خود کدام‌یک از نشانه‌های شادی کردن در خدا را می‌بینید؟ (بسیار مفید خواهد بود اگر از یک دوست مسیحی بپرسید که او کدام نشانه(ها) را در شما می‌بیند.)

راستى بچى
FACT
Farsi & Assyrian Christian Teaching Ministries

چرا عادل شمرده‌گی شدگی به میان می آید؟

نیمه دوم فصل پنجم رساله به رومیان برانگیخته از نیمه اول آن می‌باشد، و به مقایسهٔ بین «دو آدم» می‌پردازد: آدم اول که در باغ عدن بود و سقوط کرد، و آدم دوم یعنی عیسیای مسیح که از آسمان آمد و بر صلیب رفت. از جهاتی می‌توان این بخش را خاتمه و نتیجه‌بندی کل مبحث مربوط به «عادل شمرده‌شدگی» دانست. حتی با توجه به معیارهای رومی‌ها، پولس در این بخش کوتاه مطالب بسیاری را مطرح می‌کند. اما این بخش با نهایت دقت تدوین شده است به طوری که جان استات با اشاره به آن می‌گوید:

«تمام محققین الاهیات معتقدند که مطالب آیه‌های ۱۲-۲۱ بیش از حد فشرده و متراکم هستند. بعضی‌ها تراکم مطلب را با درهم ریختگی اشتباه گرفته‌اند. اما اکثر آنها ساختار و ترکیب مطلب را تحسین کرده‌اند. این قسمت را می‌توان به یک اثر کنده‌کاری برجسته و یا یک قطعه موسیقی بسیار منظم تشبیه کرد.»

(پیام رومیان - ص ۱۴۹)

پیش از پرداختن به این بخش، تشخیص ساختار آن کمک ارزنده‌ای خواهد بود، درست مانند نقشه‌ای که برای مسافرت مفید است. این بخش اساساً به سه قسمت کلی تقسیم می‌شود که عبارتند از:

۱. آیه‌های ۱۲ الی ۱۴ ب: عملکرد آدم اول.
۲. آیه‌های ۱۴ پ الی ۱۷: عملکرد آدم دوم: چگونگی تفاوت‌های آدم اول و عیسی.
۳. آیه‌های ۱۸ الی ۲۱: عملکرد آدم دوم: چگونگی شباهت‌های آدم اول و عیسی.

گناه، موت، و ما

پولس رسول با اطمینان اظهار داشته که برای دستیابی صد در صد ما به جلال، عیسیای مسیح باید مانع جدایی ما یا خدا را از میان بردارد. او می‌داند که این ادعای شگفت‌انگیزی است. لذا در آیه ۱۲ احتمالاً انتظار این را دارد که عقل‌گرایان پرسش‌هایی از این قبیل مطرح کنند: «در حالی که قدرت عظیم مرگ و گناه این گونه بر جهان سایه افکنده است، چطور می‌توان با اطمینان چنین ادعایی داشت؟» و یا: «چگونه قربانی یک نفر، هر چقدر هم که شریف و عالی باشد، می‌تواند چنین مزایای خارق‌العاده‌ای را شامل حال افراد بسیاری سازد؟»

یا: «چگونه آن یک عمل به خودی خود می‌تواند وضعیت حال و آیندهٔ ابدی مرا برآستی تغییر دهد؟»

بنابراین در این بخش، پولس رسول در جزئیات تام به بیان این مطلب می‌پردازد که چگونه فدیة مسیح قادر بود بر شرارت غلبه کرده و کل مسیر تاریخ بشر را دگرگون سازد. در آیه‌های ۱۲-۲۱، او به تشریح اثرات گناه بر نسل بشر می‌پردازد، اثراتی که فراتر از آن چیزی است که به فکر کسی خطور کند. اما او اذعان می‌دارد که مصالحه‌ای که در مسیح یافته‌ایم قادر است جواب‌گوی مصیبت گناه در تمام ابعاد آن باشد.

آیه ۱۲ یک واکنش زنجیره‌ای را ارائه می‌کند که به شرح سه مرحله در تاریخ بشر تا زمان ظهور مسیح می‌پردازد. اول، گناه بوساطت یک نفر (آدم اول) وارد جهان شد. دوم، گناه باعث شد تا موت، به عنوان مجازات گناه، وارد جهان شود. و سوم، چون همه گناه کردند، موت گریبان‌گیر همه نسل بشر شد. ترتیب مطلب در این زنجیره از این قرار است: ورود گناه، ظهور موت، و سرایت جهان‌شمول موتی که نتیجه گناه بود.

منظور پولس از عبارت «از آنجا که همه گناه کردند» چیست؟ در زبان یونانی، زمان فعل «گناه کردند» آوریست (aorist tense) است. آوریست همیشه به یک عمل تک و منفرد در گذشته اشاره می‌کند. بنابراین، منظور پولس از استفاده از این فعل در این آیه این است که بگوید تمام نسل بشری مرتکب همان یک «تک» عمل در گذشته شده‌اند. استفاده از اسم جمع «همه» و ترکیب آن با چنین فعل مخصوصی در ظاهر نابخاست، اما بی شک، حساب شده و هدفمند بوده است. اگر منظور پولس این بود که: «همه بطور مستمر و بصورت انفرادی گناه کردند» (که البته حقیقت دارد)، در این صورت باید از فعل زمان حال یا زمان حال استمراری استفاده می‌کرد. ویلیام بارکلی، محقق اسکاتلندی الاصل کتاب مقدس این‌طور می‌گوید:

«اگر [در اینجا] زمان آوریست فعل را به معنای کامل آن در نظر بگیریم، که در این مقوله باید چنین کنیم، معنی دقیق‌تر آن این خواهد بود که «گناه و موت وارد جهان گردید زیرا انجام همان یک عمل گناه همه انسان‌ها را مقصر نمود.»

(موضوعات مهم عهد جدید - ص ۵۷).

در آدم

اشاره مجدد به این مطلب ارزشمند است. از نقطه نظر پولس، دلیل مُردن همه این نیست که همه شبیه آدم هستند (به این معنا که همه مثل آدم گناه می‌کنند)، بلکه اینکه همه در شخص آدم هستند (به این معنا که وقتی او گناه کرد، همه با او گناه کردند).

آیه‌های ۱۳ و ۱۴ ب منظور پولس را اثبات می‌کنند. پولس در آیه ۱۳ اشاره می‌کند که از زمان آدم تا موسی، خدا شریعت رسمی خود را هنوز عطا نکرده بود. سپس می‌گوید: «گناه محسوب نمی‌شود در جایی که شریعت نیست.» در رومیان باب ۲ دیدیم که قصاص شامل کسانی نیز می‌شود که شریعت مکشوف خدا در کتاب مقدس را ندارند. در اینجا باید هوشمندی پولس را تحسین کرد زیرا او به هیچ وجه خود را نقض نمی‌کند. او نمی‌تواند بگوید آنانی که پیش از شریعت موسی زیستند و مُردند، بی گناه بودند. چرا؟ به این دلیل که شریعت خدا در شکل ابتدایی آن بر قلوب آنها نقش بسته بود (باب ۲ آیه‌های ۱۲-۱۵).

بنابراین، احتمالاً منظور پولس این است که با ازدیاد آگاهی از شریعت خدا و شناخت بیشتر آن، حس تقصیر و مسئولیت نسبت به آن نیز افزایش فاحشی می‌یابد. در مورد آنانی که از شریعت صریح موسی آگاه بودند، شکستن شریعت، شکستن حکم تصریح و تبیین شده‌ای بود. اما در مورد آنانی که قبل از موسی می‌زیستند این چنین نبود (بخش دوم آیه ۱۴): آنانی نیز که بمثال تجاوز آدم ... گناه نکرده بودند. تقصیر آنانی که بعد از موسی زندگی کردند بسی فاحش‌تر از تقصیر پیشینیان‌شان بود - اما پولس می‌گوید، «در هر صورت، موت تسلط می‌داشت» (بخش اول آیه ۱۴). به عبارت دیگر، اگر چه تقصیر آنها کمتر بود، اما همه به یکسان مُردند.

می‌توان چنین استلال کرد که: مرض و گناه بر انسان‌های نیکو و بی‌رحم، بر مردمان عامی و تحصیل کرده، بر اطفال (که عمداً گناه نکرده‌اند) و انسان‌های بالغ به یکسان حاکم است.

پولس می‌پرسد: اگر موت مجازات تقصیر گناه است، پس چرا علیرغم اینکه گناه بصورت فردی انجام می‌گیرد، اما نتیجه آن یعنی موت حاکمیتی عام دارد؟ پاسخ او به این پرسش این است که: «بر مثال آدم» (آیه ۱۴ بخش دوم). او توضیح می‌دهد: شاید آنها حکمی را نقض نکردند، اما آدم آن را نقض کرد و لذا همه ما در آدم اول مقصر هستیم. گناه او همه ما را مجرم ساخت. بطوری که جان استات می‌گوید:

«نمی‌توانیم با ادعای بی‌گناهی و بی‌تقصیری خویش، آدم را متهم کنیم زیرا که شریک گناه او هستیم. و دلیل اینکه ما آدمیان امروز نیز مُردن را تجربه می‌کنیم این است که در آدم گناه کردیم.»

(آفرینش نوین انسان - ص ۲۵)

نماینده‌گی^۳ در تضاد با فردگرایی غربی

این تعلیم نزد مردم «مدرن» مغرب زمین عجیب و در واقع غیر قابل قبول بنظر می‌رسد. چرا؟ به این دلیل که ما مردم مغرب زمین به شدت فردگرا هستیم. در غرب، هر شخص هم‌چون جزیره‌ای است که گرچه در کنار دیگران قرار دارد، اما ترقی یا سقوط و موفقیت یا شکست او تنها به عملکرد، تصمیمات و توانایی‌های خود او بستگی دارد. در نظر ما، جامعه انسانی را واحدهای خودمختاری تشکیل می‌دهد که تعداد این واحدها با تعداد آدمیان روی زمین برابری می‌کند.

کتاب مقدس رویکرد کاملاً متفاوتی دارد که در رابطه با همبستگی بین انسان‌هاست. مردم در اعصار گذشته و در فرهنگ‌های پیشین این حقیقت را بهتر پذیرفته‌اند. بسیاری از فرهنگ‌ها بر این باورند که فرده، عضوی از کل خانواده، قوم و طایفه محسوب می‌شود و به خودی خود کامل نیست.

اعتقاد به همبستگی عبارت است از اینکه ارتباطی قانونی و مشروع بین شما و شخصی دیگر وجود دارد به طوری که موفقیت و یا شکست او، موفقیت و یا شکست شما نیز محسوب می‌شود. این تعریفی است از یک نماینده. نتیجه کارهای خوب یا بد یک نماینده متوجه افرادی می‌شود که از طرف آنها به نمایندگی منصوب شده است. در فلسفه و الاهیات، این امر غالباً به «پیشوای عامه» موسوم است. کلمه «عامه» از کلمه یونانی فویدوس یا عهد و پیمان برگرفته شده است. پیشوای عامه کسی است که از

3 Federal Headship (پیشوای عامه و رهبری ائتلافی نیز ترجمه شده است)

طریق برقراری پیمان، نماینده و قیّم شخص دیگری می‌شود.

امروزه در مشرق زمین (و بطور کلی در دنیای قدیم)، داشتن چنین رابطه‌ای، چه از طریق ولادت و چه بواسطهٔ واگذاری حق، قانونی و شرعی محسوب می‌شود. در مغرب زمین، این امر تنها زمانی به رسمیت شناخته می‌شود که داوطلبانه و بطور اختیاری خود را به چنین رابطه‌ای بسپاریم. اینجا به ذکر چند نمونه می‌پردازیم:

۱. نماینده در یک مذاکره جمعی: اگر یک اتحادیه کارگری، به نماینده خود حق مذاکره، اتخاذ تصمیم، و امضای یک قرارداد را بدهد، او «پیشوای عامه» و یا رهبری ائتلافی محسوب می‌شود. و یا گاهی فرماندار یک ایالت و یا رئیس جمهور یک کشور به سفیر خود اختیار می‌دهد تا به نمایندگی از طرف حکومت مرکزی اقدام به مذاکره و عقد توافق نامه با کشور دیگری نماید.

۲. تفویض قدرت به نمایندگان منتخب: یک رهبر ملی (یا کنگره) می‌تواند اعلام جنگ کند. حتی در دنیایی که اکثریت قریب به اتفاق آن را حکومت‌های مردمی (دموکراتیک) تشکیل می‌دهند، قدرت اعلام جنگ به مردم تفویض نشده است. حتی رأی مردم قادر نیست تصمیم نهایی را در مورد جنگ مشخص سازد. در این مورد، دلایل خوبی وجود دارند: تصمیم گیری در چنین موقعیتی نه می‌تواند به سرعت صورت گیرد و نه صحیح خواهد بود اگر اطلاعات لازم برای تصمیم گیری در اختیار عموم قرار داده شود. به همین دلیل، به نمایندگان خود اجازه می‌دهیم و از آنها انتظار داریم که بجای ما عمل کنند. و بالطبع، ما نتیجهٔ عملکرد و تصمیمات آنها را درو می‌کنیم. اگر نمایندگان منتخب ما بر علیه کشوری اعلام جنگ کنند، ما نمی‌توانیم بگوییم: «من که با این کشور در جنگ نیستم.» اما واقعیت این است که البته شما با آن کشور در جنگ هستید! اگر نمایندگان شما اعلام جنگ می‌کنند، در واقع شما اعلام جنگ کرده‌اید. اگر آنها اعلام صلح کنند، شما هم اعلام صلح کرده‌اید.

۳. زمانی که رابطه‌ای بین یک متهم و وکلای قانونی او شکل می‌گیرد: یک وکیل، نمایندهٔ موکل خود در دادگاه بوده و از طرف او به معنای واقعی کلمه، دارای «وکالت قانونی» می‌باشد تا به نمایندگی از او در تمام زمینه‌ها (آیندهٔ او و امور بسیار مهم او) عمل کند. چارلزهاج، الاهی‌دان مسیحی، نقش عیسای مسیح را بعنوان یک «پیشوای عامه» این‌گونه بیان می‌کند:

«رابطه مسیح با پیروانش، به مثال رابطهٔ وکیل مدافع با موکل خویش است. اولی در نقش دومی ظاهر شده، خود را بجای موکل خود قرار می‌دهد. این چنین رابطه تا زمانی که برقرار باشد، صمیمی‌ترین رابطه می‌باشد. حتی ممکن است که موکل نه در دادگاه حاضر شود، نه لازم باشد حرفی بزند، و نه بازجویی شود. گویا که وکیل مدافع موکل خود را در بر کرده است، چرا که نمایندهٔ موکل خود است. در این حالت، این اوست (وکیل مدافع) و نه ما (موکل) که دیده و شنیده و بازجویی کرده می‌شود.»
(موعظه‌هایی از پرینستون ص ۴۹-۴۸)

زمانی که مردم مغرب زمین **رومیان ۵: ۱۲-۲۱** را مطالعه می‌کنند، با مشکلی دوگانه مواجه می‌شوند. اول اینکه ما غربی‌ها دوست نداریم که شخص دیگری، به عنوان یک جایگزین، سخن‌گوی ما باشد. به نظر ما، این منصفانه نیست که بخاطر کاری که شخص دیگری انجام داده، ما مورد قضاوت قرار گیریم. ما معتقدیم که در باغ عدن، باید به ما فرصت داده می‌شد تا قدم خودمان را برمی‌داشتیم. دوم اینکه حتی اگر بپذیریم که گاهی اوقات موضوع «پیشوای عامه» قانونی و موجه است، دوست نداریم که حق انتخاب پیشوای عامه از ما گرفته شود. آنچه بلافاصله غیرمنصفانه جلوه می‌کند این است که ما «آدم» را به نمایندگی خود انتخاب نکردیم، ما چنین تصمیمی نگرفتیم. اگر قرار باشد که به شخصی «وکالت» یا «اختیار عقد قرارداد» بدهیم، می‌خواهیم شخصی را انتخاب کنیم که مثل خودمان باشد، کسی که تمام نقطه نظرات و افکار ما را با مهارت بسیار منعکس کند و بتواند به نمایندگی از طرف ما بخوبی عمل کند.

اما اگر در مورد پیشوای عامه این‌طور فکر کنیم، در آستانه درک کاری که خدا انجام داد قرار خواهیم گرفت.

الف) هیچ‌کس به خوبی خدا نمی‌توانست نماینده خوبی برای شما انتخاب کند. نباید فکر کنیم که خودمان می‌توانستیم هوشمندانه‌تر از خدا انتخاب کنیم.

آدم بصورت کامل آفریده شد و خلقت او طوری بود تا بگونه‌ای عمل کند که اگر شخص شما در آن شرایط بودید، همان‌طور عمل می‌کردید.

ب) به همین سادگی نبود که خدا آدم را فقط انتخاب کند تا نماینده ما باشد، بلکه او را آفرید تا نماینده ما باشد. آدم بصورت کامل آفریده شد و خلقت او طوری بود تا بگونه‌ای عمل کند که اگر شخص شما در آن شرایط بودید، همان‌طور عمل می‌کردید. شما نمی‌توانید بگویید: «اگر من بودم، بهتر از آدم عمل می‌کردم» چرا که با این ادعا شما ادعان می‌کنید که در مقایسه با کسی که خدا آفرید (آدم)، یا خود شما نماینده بهتری می‌شدید و یا بهتر از خدا می‌توانستید نماینده‌ای انتخاب کنید. خیر، این ادعا صحیح نیست! خدا آدم را به عنوان پیشوا و نماینده‌ای راستین به ما ارزانی داشت. بنابراین با آدم شریک جرم هستیم، چون در واقع در او گناه کردیم.

در اینجا لازم به ذکر است که آنانی که از آموزه «پیشوای عامه» بسیار دلگیر هستند، خود را آزاد اندیش و روشن‌فکر تلقی می‌کنند اما در بررسی این بخش، حاضر نیستند خود را از تعصب فردگرایی غرب جدا سازند. بر خلاف آنچه دوست داریم در مورد خود تصور کنیم، هیچ‌کدام از ما قادر نیست بطور مستقل و فارغ از تعصبات فرهنگی و قومی خود عمل کند.

چرا آموزه «پیشوایی عامه» خبر خوشی است

در واقع، این حقیقت که سر و کار خدا با ما بواسطه و از طریق یک نماینده است، خبری است خوش و رهایی‌بخش. اگر قرار بر این می‌بود که در مقابل تخت آسمانی خدا هر یک از ما نماینده خود باشد، کاملاً بی‌دفاع می‌ماندیم (۲۰:۳). در آن حالت، گناهمان ما را به مرگ محکوم می‌کرد. اما در عوض، آدم نماینده ماست: ما در او گناه کردیم و گناه ما در آدم (بعنوان پیشوا و نماینده ما) به موت منجر شد. موت

بر همه تسلط یافت زیرا که در آدم همه بشریت حکم خدا را شکستند (۱۴:۵ ب).

چطور این را می‌توان خبر خوشی تلقی کرد؟ چون اگر ناطاعتی آدم، ناطاعتی ما محسوب می‌شود، به همین طور اطاعت یک نفر، یعنی آدم دومی که کامل باشد، می‌تواند به نمایندگی از طرف ما عمل کند و ما را بحضور تخت آسمانی حاضر کرده و بواسطهٔ خویش ما را حیات بخشد، حیاتی که هرگز نه بوسیلهٔ آدم اول و نه بدست خودمان حاصل شدنی بود. این خبر شگفت‌انگیزی است که خدا از طریق یک «نماینده» با ما رفتار می‌کند، چرا که «آدم ... نمونهٔ آن آینده بود» (قسمت سوم آیه ۱۴). از آنجایی که تمام بشریت از طریق «پیشوای عامه» با هم متحد و یکی شده است، «بوسیلهٔ خداوند ما عیسای مسیح ... الان صلح یافته‌ایم» (آیه ۱۱). پیشوای عامه به این معنی است که می‌توانیم با خدا صلح کنیم و این چیزی است که فردگرایی غرب که ما را غرق خود کرده، قادر به ارائهٔ آن نیست.

پرسش‌هایی برای تأمل

۱. چطور می‌توانید پیام این بخش را در یک جمله خلاصه کنید؟
۲. نظر شما در مورد ایدهٔ «پیشوایی عامه» چیست؟
۳. با در نظر گرفتن زندگی شخصی خود و تاریخ بشر، چه مواردی ثابت می‌کند که آدم نماینده خوب و مناسبی برای شما بوده است؟

بخش دوم

آدم و مسیح: تفاوت‌ها

پولس رسول بلافاصله پس از آنکه می‌گوید آدم «نمونه آن آینده است» (آیه ۱۴)، برای روشن تر کردن مطلب بلافاصله توضیح می‌دهد که گفته او به چه معنی نیست! «و نه چنانکه خطا (خطای آدم) بود، هم‌چنین نعمت (نعمت عیسی) نیز باشد» (آیه ۱۵). پولس رسول به سه تفاوت موجود بین این دو اشاره می‌کند:

۱. انگیزه هر یک از این دو عملکرد تفاوت بنیادی دارد. پولس عملکرد آدم را «خطا» یعنی گناهی آگاهانه می‌نامد، در حالی که عملکرد عیسی را نعمت (رایگان) معرفی می‌کند (آیه ۱۵). این بدان معنی است که عملکرد آدم یک عمل خودستایانه بود، در صورتی که عمل عیسی، در تضاد با عمل آدم، عملی ایثارگرانه و فداکارانه بود. عبارت دیگر، عمل جانبازانانه مسیح بخاطر ما صرفاً محدود به اطاعت او از خدا نبود، بلکه رحمتی را نیز شامل می‌شد که به ما عطا نمود، رحمتی که لیاقتش را نداشتیم. به بیان دیگر، عمل آدم نقض حکم الاهی بود اما عمل عیسی «عمل عدالت» (۱۸) و «اطاعت» (۱۹) بود، یعنی تحقق کامل شریعت الاهی.

۲. نتایج این دو عملکرد در تضاد با یکدیگرند. اول، نتیجه عملکرد آدم «موت» (آیه ۱۵) است، در حالی که نتیجه عملکرد عیسی «حیات» می‌باشد. در ابتدای این بخش به دو عواقب شرارت اشاره شد که در اینجا اولین آن که «مرگ جسمانی» است، به میان می‌آید. تأثیرات عمل عیسی، نتایج عملکرد آدم را خنثی می‌کند. دوم، عملکرد آدم منتج به «قصاص» (آیه ۱۶) می‌شود و عملکرد عیسی به «عدالت». این همان دومین نکته از عواقب (دوگانه) شرارت است که در آیه ۱۲ بدان اشاره شده است: مشروعیت گناه. مجدداً تأثیرات عملکرد عیسی عمل آدم را باطل کرد. سوم، نتیجه گناه آدم «سلطنت موت» است (آیه ۱۷)، اما وقتی پولس در مورد عیسی صحبت می‌کند، نمی‌گوید که «حیات [در مسیح] سلطنت» می‌کند، بلکه می‌گوید که ما «در حیات سلطنت» خواهیم کرد (آیه ۱۷). این جنبه دیگری است از مقایساتی که پولس ارائه می‌کند. در گذشته، موت بر ما سلطه داشت و ما در اسارت بودیم، اما اکنون آزاد هستیم. حاکمیت قبلی که به آن عمل می‌کردیم، ما را در هم شکست. اما لازم به ذکر است که از یک بردگی به بردگی مشابهی فروخته نشده‌ایم، بلکه در سلطنت جدید مسیح، به پادشاهان تبدیل شده‌ایم. سلطنت مسیح از ما پادشاهان می‌سازد، در حالی که سلطنت گناه ما را غلام خود می‌گرداند. این مقایسه، مقایسه فاحش و کاملی است.

۳. قدرت این دو عملکرد با هم تفاوت دارد. پولس شدیداً سعی می‌کند تا نشان دهد که قدرت و قلمرو کار مسیح بسی عظیم‌تر از عمل آدم است. او دو بار می‌گوید: «چقدر زیاده» (آیه‌های ۱۵ و ۱۷) تا نشان دهد که کار مسیح می‌تواند

کار مسیح می‌تواند تمام
اثرات کار آدم را باطل
سازد

تمام اثرات کار آدم را تحت تأثیر قرار داده، بطور کامل پوشش دهد، و آنها را کاملاً باطل سازد. این مقایسه‌ای است بین «گناه» و «فیض او یا «نعمت». بطور یقین، محکوم شدن ما نتیجه منصفانه عدالت الاهی در قبال آن چیزی است که مستحقش هستیم. اما عادل شمرده شدن ما نتیجه فیض الاهی است، فیضی که ما را فرو گرفته و از خود سرشار کرده است، فیضی که ده‌ها برابر، صدها برابر، هزاران برابر، و بی‌نهایت بیشتر از آنچه ما لیاقتش را داشته باشیم به ما عطا می‌شود.

مقایسه چهارمی نیز بین آدم و مسیح وجود دارد که پولس رسول در باب ۵ به آن اشاره نمی‌کند، ولی در باب ۶ به آن می‌پردازد. اما ذکر نکته چهارم در اینجا مفید خواهد بود. اتحاد ما با آدم بعنوان «پیشوای عامه»، جنبه جسمانی دارد، در حالی که اتحاد ما با مسیح بعنوان «پیشوای عامه»، از طریق ایمان است. وقتی به مسیح ایمان می‌آوریم، خدا ما را با او متحد می‌سازد. به همین جهت است که پولس در ۲: ۶-۴ و ۸ می‌گوید ما با مسیح «مردیم»، «با او مدفون شدیم» و با او «برخاستیم». تا زمانی که از طریق ایمان با مسیح متحد نشویم، هر آنچه که در مورد آدم صدق و صحت داشته، در مورد ما نیز مصداق پیدا می‌کند. اما زمانی که بوسیله ایمان با مسیح متحد می‌شویم، آنچه در مورد آدم دوم صحت دارد، در مورد ما نیز مصداق پیدا می‌کند. جان استات می‌نویسد:

«بنابراین، محکوم و یا عادل شمرده شدن ما، و از نظر روحانی زنده یا مرده بودن ما، بستگی به این دارد که به کدام انسانیت تعلق داریم، به انسانیت کهنه از طریق آدم اول یا به انسانیت جدید از طریق مسیح.»

(نو شدن انسان - ص ۲۸)

آدم و مسیح: شباهت‌ها

با در نظر گرفتن تفاوت‌های اساسی بین آدم و مسیح، چگونه آدم می‌تواند نمونه مسیح باشد، یعنی چه شباهتهایی بین این دو وجود دارد؟ قابل توجه‌ترین نکته موجود این است که هر دوی آنها نماینده گروهی از مردم هستند و عملکرد آنها (چه خوب و یا بد) به همان گروه انتقال می‌یابد. پولس برای بیان این مطلب واژه‌های مختلفی بکار می‌برد:

- آیه ۱۶: یک گناه موجب قصاص [محکومیت] شد، اما نعمت منشا عدالت شد.
- آیه ۱۸: نتیجه یک خطا قصاص بود، اما یک عمل صالح به عدالت حیات انجامید.
- آیه ۱۹: از نافرمانی یک شخص بسیاری گناه‌کار شدند، حال آنکه به اطاعت یک نفر بسیاری عادل محسوب خواهند شد.

اطاعت یک شخص

آیه ۱۹ قابل توجه است. ما چگونه «عادل شدیم»؟ «به اطاعت یک شخص.» زدودن مجازات

بی‌اطاعتی ما تنها چیزی نبود که مسیح برای ما به ارمان آورد. هرچند این دست‌آورد فوق‌العاده بود، اما مسیح بعنوان پیشوا و نماینده ما، با زندگی و مرگ والای خود، به نیابت از ما [به جای ما] اطاعت نمود. با وجودی که به آدم وعده داده شده بود که با اطاعت از خدا مبارک خواهد بود، ولی او ناطاعتی را برگزید (پیدایش ۲: ۱۵-۱۷ و ۳: ۶-۷)، اما آدم دوم (مسیح) با وجود آنکه می‌دانست که در صورت اطاعت [از ارادهٔ خدا] با درد و مرگ روبرو خواهد شد، ولی بطور مطلق از پدر آسمانی‌اش اطاعت کرد (مرقس ۱۴: ۳۲-۳۳).

اطاعت عاشقانه و مستمر مسیح به مرگ و زندگی ما بستگی دارد.

هنگامی که در اناجیل در مورد اطاعت عاشقانه و مستمر مسیح می‌خوانیم، در می‌یابیم که این مطلب به مرگ و زندگی ما بستگی دارد، چرا که اگر در مسیح یافت شویم و نه در آدم، اطاعت مسیح در واقع به حساب اطاعت ما گذاشته می‌شود.

این موضوع را جی. گرشام می‌چن، بنیان‌گذار دانشگاه وست مینستر در ایالت فیلادلفیا (آمریکا)، این‌طور بیان می‌کند:

«در واقع (مسیح) نه فقط تاوان گناه اولیهٔ آدم و جریمهٔ گناهان تک‌تک ما را پرداخته، بلکه قطعاً ما را شایسته و لایق حیات ابدی نیز گردانیده است. به عبارت دیگر، او هم نماینده ما در پرداخت مجازات بود، و هم ضامن آزادی مشروط ما. یعنی او نه فقط جریمهٔ (نقض آزادی مشروط) ما را پرداخت، بلکه در واقع به جای ما و به عوض ما آزادی مشروط ما را بکمال رسانید. [مسیح نه فقط با مرگ خود مجازات را بر خود گرفت]، بلکه با اطاعت کامل خود از شریعت الهی، ما را لایق پادش (اجر الهی) گردانید. این دو، کارهای بزرگی هستند که او برای ما انجام داده است. «آدم، پیش از ارتکاب گناه و سقوط، در نظر خدا عادل بود، اما احتمال از دست دادن آن عدالت وجود داشت. اما کسانی که بوسیلهٔ خداوند عیسی مسیح نجات یافته‌اند، نه فقط در نظر خدا عادل شمرده می‌شوند، بلکه برای آنها احتمال از دست دادن این عادل شمرده‌شدگی وجود ندارد. برای آنها دوران آزادی مشروط به پایان رسیده است زیرا خود مسیح متحمل آن شد.»

(اطاعت پویای مسیح، مجله پرزبیتی گاردین،
۱۰ نوامبر ۱۹۴۰، ص ۱۳۱-۱۳۲)

این آموزه در نظر می‌چن مبهم و بی‌پایه نبود:

«شهادت تکان‌دهنده‌ای در مورد می‌چن (بنیان‌گذار دانشگاه وست‌مینستر) روایت شده است. او در حال مرگ، طی تلگرافی که به جان موری فرستاد، این چنین می‌نویسد: «من خدا را برای اطاعت پویای مسیح شکر می‌کنم. بدون چنین اطاعتی، امیدی وجود نمی‌داشت.» برای می‌چن در حال مرگ، این قوی‌ترین تسلی بود. او می‌دانست که کار خارق‌العاده نجات دهنده‌اش بگونه‌ای به حساب او گذاشته شده که گویی خود می‌چن آن را انجام داده بود. بی‌شک خدا پادشای پر جلال و آسمانی برایش در نظر داشته، زیرا عیسی مسیح آن را برای او تدارک دیده بود ... و اسم خدا «عادل» است!»

(مردیت کالین، تعرض علیه الاهیات عهد،
مجله افق‌های نوین، فوریه ۱۹۹۴)

چرا شریعت در میان آمد؟

احتمالاً پولس در رومیان ۵: ۲۰ مخالفت دیگری را پیش بینی می کند و آن اینکه دادن شریعت باید باعث تغییری شده باشد. یعنی پولس باید برای آنانی که شریعت را از طریق موسی دریافت کردند، موسی را یک «پیشوای عامه» معرفی کند. اگر این طور باشد، پولس در آیه ۲۰ می پذیرد که شریعت تغییری را بوجود آورد، اما نه در جهت مثبتی که معترضان انتظار آن را داشتند.

در عوض، «شریعت در میان آمد تا خطا زیاده شود» (او در **غلاطیان ۳: ۱۹** نیز به نکته مشابهی اشاره می کند). وقتی شریعت مذهبی [قانونی] بوسیله موسی اعطا شد، گناه آشکارتر و وخیم تر شد، زیرا هر بهانه ای برای نادانی و بی اطلاعی [از گناه] از میان برداشته شد. احتمالاً پولس هم با ما هم عقیده بود که هر چه دانش بیشتری نسبت به قوانین الاهی پیدا می کنیم، بیشتر تمایل داریم که از آنها سرپیچی کنیم (در باب ۷ به این موضوع خواهیم پرداخت). یقیناً تعلیم پولس بر این اساس بود که شریعت ثابت می کند که علت بی اطاعتی از خدا، عدم آگاهی از قوانین الاهی نیست، بلکه ناتوانی و عدم تمایل به اطاعت از آنهاست. نیازی به این نیست که بیشتر تلاش کنیم، احتیاج ما خلاصی از گناه است.

اما گناهی که شریعت به آن اشاره دارد، حرف آخر را نمی زند. ما مجبور نیستیم که در آدم بمیریم. فیض خدا نسبت به انسان بسی عظیم تر از طغیان بشریت علیه خداست، «جایی که گناه زیاده گشت، فیض بی نهایت افزون گردید» (۲۰: ۵) در ترجمه انگلیسی اصطلاحی که پولس بکار می برد بخوبی گویا نیست. «فیض فوق العاده فراوان (بیش از حد)» ترجمه رساتری است. چرا فیض به این گونه افزوده شد؟ تا در جایی که گناه سلطنت کرده و همگان را با موت روبرو ساخته بود، اکنون «فیض نیز سلطنت نماید به عدالت برای حیات جاودانی بوساطت خداوند ما عیسای مسیح» (۲۱). در صلیب مسیح، بدترین شکل ممکن از گناه انسان را می بینیم که همانا مصلوب کردن مسیح بود، گناهی که همه ما در آن شریک هستیم. اما در عین حال، در صلیب مسیح شاهد هستیم که گناه، در فحیح ترین عملکرد خود، قادر نیست با نجات منازعه کرده، آن را خنثی کند. در صلیب، فیض خدا گناه را در هم کوبید و حیات بر موت غلبه یافت. اولین آدم حرف آخر بشریت را نمی زند. کسی که حرف آخر را می زند آدم دوم (مسیح)، یعنی پیشوای عامه ماست که کاملاً اطاعت کرد. بدون مسیح هرگز امیدی وجود ندارد. با مسیح و در مسیح بطور یقین امید هست.

در صلیب مسیح گناه،
در فحیح ترین عملکرد
خود، قادر نیست با
نجات منازعه کرده، آن
را خنثی کند.

آموزه های راستین فی مابین دو بدعت

آموزه مهم عادل
شمرده شدگی بین دو
بدعت متضاد، دایماً
در حال مصلوب شدن
است.

با خاتمه فصل ۵، بخش با شکوه این رساله که مربوط به عادل شمرده شدگی بوسیله ایمان است نیز به پایان می رسد. به گفته ترتولیان که از آباء قرن دوم کلیسا بود، همان طور که خداوندمان بین دو دزد مصلوب شد، به همین نحو آموزه مهم عادل شمرده شدگی نیز بین دو بدعت متضاد، دایماً در حال مصلوب شدن است. انجیل دو حقیقت را بطور

هم‌زمان و یک‌جا حفظ می‌کند:

۱. خدا قدوس است، لذا بخاطر گناهان مان باید مجازات شویم. انجیل می‌فرماید: شما بیش از آنچه جرأت باورش را داشته باشید، گناه‌کار هستید. با فراموش کردن این واقعیت، خود را مختار و مجاز خواهیم دید تا در پی آنچه موسوم به آزادی خواهی است، باشیم.
 ۲. خدا فیض می‌بخشد، به‌طوری که گناهان ما در مسیح بخشیده شده‌اند. انجیل می‌فرماید: شما بیش از آنچه امیدش را داشته باشید، در مسیح پذیرفته شده‌اید. به فراموشی سپردن این امر، ما را به شریعت‌گرایی و اخلاق‌گرایی سوق می‌دهد.
- اگر یکی از این دو حقیقت را حذف کنیم، در دام شریعت‌گرایی یا آزادی‌طلبی گرفتار خواهیم شد و خوشی و «آزاد سازی» انجیل را از دست خواهیم داد. عدم آگاهی از وخامت گناهان، باعث می‌شود که بهای نجات‌بخش انجیل و قدرت الهام بخش آن در تبدیل زندگی‌ها ناچیز شمرده شود. در عین حال، عدم آگاهی از بخششی که ناشی از زندگی و مرگ کاملاً بی‌نقص مسیح است، شناخت گناه یا ما را در هم خواهد شکست یا ما را وادار خواهد کرد تا منکر گناه شده و آن را دست کم بگیریم.
- آنچه در این جدول می‌بینید خلاصه‌ای است از آنچه در خصوص انجیل خدا و دو بدعت شریعت‌گرایی و آزادی‌خواهی آموختیم:

شریعت‌گرایی	انجیل	آزادی‌خواهی
خدا قدوس است	خدا قدوس و محبت است	خدا محبت است
عدالت شخصی خود را خودتان کسب کنید	عدالت کامل خدا را از او دریافت کنید	نیازی ندارید که عدالت کاملی داشته باشید
ماده (جسم) بد است و ما سقوط کرده‌ایم. نسبت به جسم مشکوک باشید و از ارضای جسم خود امتناع کنید. (زهد و ریاضت)	ماده (جسم) خوب است ولی ما همچنان سقوط کرده‌ایم. لذت جسمی خوب است اما باید حکیمانه زیست	ماده (جسم) خوب است و ما سقوط نکرده‌ایم. امیال جسمانی خود را ارضا کنید
گناه فقط تاثیر انفرادی دارد. فقط بشارت بدهید	گناه تاثیرات انفرادی و اجتماعی دارد. هم بشارت بدهید و هم مددکاری‌های اجتماعی	بی اطلاع و ساده لوح نسبت به عمق گناه. فقط به مددکاری‌های اجتماعی بپردازید
یا مردم عوض شدن نیستند و یا عوض شدنشان به آسانی میسر است	مردم تبدیل پذیرند، اما روند عوض شدن فوری نیست	مردم احتیاجی به عوض شدن ندارند
با حس تقصیر مواجه شوید. سعی کنید خود را مبرا کنید	حس تقصیر را بپذیرید. در مسیح تسلی یابید	از حس تقصیر فرار کنید. به خود بقبولانید که همه چیز خوب است
توبه از گناهان	توبه از گناهان و عدالت شخصی	نه توبه از گناهان و نه توبه از عدالت شخصی

پرسش‌هایی برای تأمل

- اطاعت پویای مسیح برای شما چه ارزشی دارد؟
- این آیه‌ها تا چه حد باعث شدند که خداوند عیسی را بیشتر دوست بدانید؟
- در مورد جدول خلاصه مطالب تفکر کنید. چه جنبه‌هایی از انجیل کتاب مقدسی آموختید که برای شما تازگی داشتند، یا چه چیزهایی یادآوری کرد که آنها را فراموش کرده بودید، یا چه چیزهایی باعث شده که شما خدا را عمیق‌تر از قبل شکر کنید؟



رومیان ۱:۶-۱۴

یگانگی با مسیح

انجیلی که معرف «عدالت دریافت شده» (در تضاد با «عدالت کسب شده») می‌باشد، بسیار حیاتی است. در واقع نکته اصلی این است که تلاش‌های اخلاقی ما حتی ذره‌ای نیز نمی‌تواند به نجات ما دلالت داشته باشد. این پیغام در مقایسه با مذاهب و فلسفه‌های این جهان، بی‌نظیر است.

پولس بر اساس تجربه‌اش، می‌دانست که هرگونه بحث پیرامون این انجیل، بلافاصله چنین پرسشی را ایجاد می‌کند: «اگر اعمال نیکوی ما به منظور کسب نجات بی‌ارزش می‌باشند، پس اصلاً چرا باید نیکو بود؟ اگر پیغام انجیل این است که شما بوسیله فیض نجات یافته‌اید و نه از راه یک زندگی نیکو، آیا این

اگر شما بوسیله فیض نجات یافته‌اید آیا این پیغام در را بر زندگی غیراخلاقی نمی‌گشاید؟

پیغام در را بر زندگی غیراخلاقی نمی‌گشاید؟» اینجاست که پولس پرسش ۱:۶ را مطرح می‌نماید: «پس چه گوئیم؟ آیا در گناه بمانیم تا فیض افزون گردد؟» در واقع پولس می‌پرسد: «آیا پیغام انجیل باعث می‌شود تا شما الگوها و روش‌های گناه‌آلود زندگی‌تان را تغییر دهید؟ و اگر چنین است، انجیل این کار را چگونه انجام می‌دهد؟ و یا برعکس، آیا این پیغام شما را تشویق نمی‌کند تا به گناه کردن ادامه دهید و همچنان انتظار داشته باشید که فیض خدا گناه را مجدداً ببوشاند؟»

از یک لحاظ، پاسخ پولس به این پرسش، نه میان‌بر است و نه راه‌گشایی. نداشتن درک اساسی از آموزه عادل شمرده‌شدگی عاملی است که در نقد مخالفان با این آموزه تنبیه شده است. به همین دلیل، پاسخ اولیه پولس بسیار کوتاه و ساده است: «حاشا!» (آیه ۲). معنی آن این است که شما تنها زمانی چنین چیزی خواهید گفت که این تعلیم را درک نکرده باشید. اگر تعلیم انجیل را فهمیده بودید، به چنین استنباطی نمی‌رسیدید. پولس در تکمیل این پاسخ، اساساً به توضیح و کاربرد مجدد آموزه عادل شمرده‌شدگی و اتحاد ما با مسیح می‌پردازد.

با این وجود، از لحاظ دیگر، پاسخ پولس بخش جدیدی را معرفی می‌کند. اعتراضی که در آیه ۱ آمده، پولس را به این بحث سوق می‌دهد که چگونه انجیل زندگی مقدس و تبدیل شده‌ای به بار می‌آورد. پنج فصل اول رساله به رومیان توضیح می‌دهند که خداوند چه چیزی را بواسطه انجیل برای ما به کمال رسانده است. فصل‌های ۶ - ۸ این رساله به ما می‌گویند که خداوند چه چیزی را بواسطه انجیل در ما به کمال خواهد رسانید. در این فصل‌ها فرا می‌گیریم که چگونه انجیل را «تجربه زندگی» کنیم. مطالب این فصل‌ها تعلیم می‌دهد که انجیل همانند دینامیتی است که تغییرات عمیق و شگرفی در رفتار و شخصیت واقعی ما ایجاد می‌کند.

شما نسبت به گناه مَر دید

به منظور رسیدن به پاسخی کلی و درک رومیان فصل ششم، عبارت «از [نسبت به] گناه مَر دیدیم»

(۲:۶) بسیار حیاتی است. برای درک منظور پولس، مفید خواهد بود اگر بفهمیم که منظور او چه چیزی نمی‌باشد. هر یک از جملات زیر مفاهیم اشتباه و یا ناقصی هستند که با منظور پولس مغایرت دارند:

۱. «مُرده نسبت به گناه» به این مفهوم که «دیگر نمی‌خواهیم گناه کنیم. گناه دیگر قدرت و تأثیری بر ما ندارد.» اما اگر این تعریف درست باشد، دیگر لازم نبود پولس آیه‌های ۱۲-۱۴ را بنویسد. اگر فرد مسیحی تمایل به گناه ندارد، چرا باید از او خواست تا گناه نکند؟ و در ضمن، ۱۸:۷ نشان می‌دهد که شخص مسیحی همچنان تمایلات گناه‌کارانه‌ای دارد.

۲. «مُرده نسبت به گناه» به این مفهوم که «دیگر نباید گناه کنیم. شایسته نیست که یک مسیحی گناه کند.» مفهوم شماره ۱ بسیار غیر واقعی بود، اما این یکی (شماره ۲) چندان هم غیر واقعی نیست. پولس شجاعانه اذعان داشت که «ما مُردیم» نه اینکه «ما باید بمیریم».

۳. «مُرده نسبت به گناه» بدان معنی که «ما به تدریج از گناه دوری می‌گزینیم. گناه در وجود ما روز به روز ضعیف‌تر و ضعیف‌تر می‌شود.» اما اصطلاح «مُرده» در کلام پولس، قطعاً به چیزی قوی‌تر از روز به روز ضعیف‌تر شدن گناه دلالت می‌کند. علاوه بر این، در زبان یونانی، زمان فعلی که اینجا بکار رفته، زمان آوریست (aorist) است، که اشاره به عمل تک و منفردی می‌کند که فقط برای یک بار در گذشته به انجام رسیده است. پولس به یک روند استمراری اشاره نمی‌کند.

۴. «مُرده نسبت به گناه» بدان معنی که «ما گناه را انکار کرده‌ایم. در لحظاتی مانند غسل تعمید، از رفتار گناه‌آلود خود دست کشیدیم.» اگرچه این موضوع به خودی خود درست است، اما بعید است که همان مفهومی باشد که پولس در اینجا تعلیم می‌دهد زیرا ۳:۶-۵ توضیح می‌دهد که این «مرگ» نتیجه اتحاد ما با مسیح است. این «مُرده شدن» نتیجه‌ی کاری نیست که ما انجام داده باشیم، بلکه ثمر عملی است که برای ما به انجام رسیده است.

۵. «مُرده نسبت به گناه» بدان معنی که «ما دیگر بخاطر گناه مُجرم نیستیم. گناهان ما نمی‌توانند ما را محکوم کنند زیرا آنها در مسیح عفو شده‌اند.» مجدداً، هر چند که این موضوع درست است، اما احتمالاً معنای آن در اینجا صدق نمی‌کند. با در نظر داشتن این واقعیت که ما دیگر بخاطر گناه مُقصر محسوب نمی‌شویم، پولس باید توضیح دهد چرا ما در پی زندگی بدون گناه هستیم و اینکه چرا انجیل در زندگی ما تغییر ایجاد می‌کند. تکرار ساده این حقیقت صرف که «ما در مسیح آمرزیده شده‌ایم» نمی‌تواند پاسخ مناسبی باشد.

پس منظور پولس چیست؟ مابقی این فصل، در جزئیات به شرح منظور پولس می‌پردازد. اما می‌توان آن را این‌طور خلاصه کرد: به محض اینکه شما یک مسیحی می‌شوید، دیگر تحت «حکومت» یا قدرت حاکمه گناه نیستید.

به محض اینکه شما یک مسیحی می‌شوید، دیگر تحت «حکومت» یا قدرت حاکمه گناه نیستید.

به یاد داشته باشید، که پولس قدری پیش تر (در ۲۱:۵) فرمود: «تا آنکه چنانکه گناه در موت سلطنت کرد، همچنین فیض نیز سلطنت نماید...» به عبارت دیگر، گناه هنوز قدرت دارد، اما دیگر نمی تواند شما را مجبور به اطاعت از فرمان هایش کند. در ۱۸:۱-۳۲، پولس گفت که خارج از مسیح، ما به خواسته های گناه آلودمان سپرده شده ایم. پیش از ایمان آوردن، امیال گناه آلودمان آن چنان بر ما حکومت می کردند، که ما نمی توانستیم گناه بودن آنها را ببینیم، و حتی اگر هم می توانستیم، قادر نبودیم در برابر آنها مقاومت کنیم. ما کاملاً تحت کنترل آنها قرار داشتیم. اما الان، گناه دیگر نمی تواند بر ما حکومت کند. اکنون توانایی مقاومت و تمرد در برابر گناه را داریم.

نیروی جدیدی در زندگی ما مشغول کار است، قدرتی که بر ما حکومت می کند: «و ما را از قدرت ظلمت رهانیده، به ملکوت پسر محبت خود منتقل ساخت» (کولسیان ۱:۱۳). یا همان طور که پولس در اعمال ۱۸:۲۶ اشاره می کند، انجیل به مردم عطا می شود «تا چشمان ایشان را باز کنی تا از ظلمت به سوی نور و از قدرت شیطان به جانب خدا برگردند.»

برای درک بهتر مطلب، این مثال می تواند کمک خوبی باشد: اگر نیروی نظامی شریبری کنترل کشوری را بطور کامل در دست داشته باشد و ارتش قوی و خوبی به آن حمله کند، ارتش خوب می تواند نیروی شریبر را از قدرت به زیر افکند، پایتخت و حکومت و برقراری ارتباط را به مردم بازگرداند. اما سربازان شریبری که از قدرت و منصب کنار گذاشته شده اند، هنوز هم می توانند در خفا زندگی کنند. این نیروی چریکی می تواند برای دولت قانونی و جدید، ایجاد مشکل و ناآرامی نماید. این نیروی شریبر، هر چند که هرگز نتواند باز به قدرت برسد، اما می تواند اراده خود را بر بخشی از کشور اعمال نماید.

بدین ترتیب «مُرده نسبت به گناه» به این معنا نیست که گناه دیگر در درون شما وجود ندارد یا اینکه دیگر بر شما قدرت و نفوذ نخواهد داشت. خیر، گناه هم وجود و هم قدرت دارد، اما دیگر نمی تواند امری را به شما دیکته کند. اگر چه ممکن است از گناه اطاعت کنید (که البته کتاب مقدس پیش بینی نموده که اطاعت هم خواهید کرد)، این واقعیت همیشه باقی می ماند که شما مجبور نیستید از گناه اطاعت کنید. شما نسبت به آن مُرده اید، و گناه هم می تواند نسبت به شما مُرده باشد. «هایانی که از گناه مُردیم، چگونه (و اصلاً چرا) دیگر در آن زیست کنیم؟» (رومیان ۶:۲).

چگونه نسبت به گناه مُردیم؟

اکنون پولس توضیح می دهد که شما چه موقع و چگونه «نسبت به گناه مُردید». او می پرسد: «نمی دانید که جمیع ما که در مسیح عیسی تعمید یافتیم، در موت و تعمید یافتیم؟» (آیه ۳) پولس تعمید را در شکل غوطه ور شدن در نظر دارد. کلمه یونانی بپتیزدو (baptizdo) اغلب اشاره به غرق شدن یا غوطه ور شدن می کند، و به این ترتیب بار معنای مرگ را به همراه دارد. با این حال، باید دقت کرد که در اینجا دُکری از آب به میان نیامده است. در واقع، پولس به واقعیتی روحانی اشاره دارد که تعمید آب آن را به تصویر می کشد. پولس در ۱۲:۵-۲۱ به ما آموخته است که ما در اتحاد با مسیح هستیم. هنگامی که ایمان می آوریم، ما با مسیح متحد می شویم، به طوری که هر آنچه که درباره او مصداق دارد، اکنون به طور قانونی درباره ما نیز صادق است. از آنجا که مسیح مُرد و مُردم مُرده از گناه آزاد شدند، بنابراین ما نیز از گناه آزاد شدیم.

اما یگانگی ما با مسیح به اینجا ختم نمی‌شود. از آنجا که مرگ مسیح منجر به رستاخیز او و یک زندگی جدید شد، به همان شیوه، اتحاد ما با مسیح نیز قطعاً به یک زندگی جدید منجر خواهد شد [باید بشود] (۱:۲). اگر به مسیح ایمان آوریم، تعبیر زندگی بطور یقین واقع خواهد شد و ما دیگر در گناه زندگی نخواهیم کرد.

یکی از میوه‌های اتحاد با مسیح اطمینان است. از آنجا که هر آنچه که درباره عیسی مصداق دارد، اکنون درباره ما نیز صادق است، و از آنجایی که او به زندگی جدیدی برخاست، بنابراین می‌دانیم که ما هم در همان حیات جدید زیست می‌کنیم. و این حیات جدید اشاره به آن وضعیت پر جلال و کامل او می‌کند که ما در آینده وارد آن خواهیم شد. «هرآینه در قیامت وی نیز چنین خواهیم شد» (آیه ۵). اگر باور کرده‌ایم که ما با مسیح متحد هستیم، پس باید بفهمیم که حیات جدیدی را زیست می‌کنیم که دیگر تحت سلطه گناه نیست. و در نتیجه، پرسش آیه ۱ را نخواهیم پرسید.

انسانیت کهنه من، انسانیت تازه من

پولس در آیه ۶، در رابطه با اتحادمان با مسیح، ما را با واقعیت دیگری آشنا می‌سازد که باید آن را «بدانیم». او می‌گوید که «انسانیت کهنه» ما با او مصلوب شد تا «جسد گناه معلوم گشته، دیگر گناه را بندگی نکنیم.»

تفسیر کردن منظور پولس در اینجا مسئله بغرنجی است که حتی بهترین مفسران کتاب مقدس را نیز دچار بحث و مناقشه کرده است. برخی چنین تعلیم می‌دهند که «انسانیت کهنه» و «جسد گناه» یک چیز هستند. آنها فکر می‌کنند که «انسانیت کهنه» ما با او مصلوب شد، اشاره به مرگ تدریجی آن دارد. اما در رساله به رومیان، هر جایی که پولس از عبارت «مصلوب شده» استفاده می‌کند، منظور او «کشته شده» است. بنابراین، پولس به احتمال زیاد می‌گوید که «انسانیت کهنه» کشته شد تا «جسد گناه» از بین برود. بنابراین، انسانیت کهنه و جسد گناه، دو موجودیت متفاوت می‌باشند.

«جسد گناه» چیست؟ بعضی‌ها فکر می‌کنند که منظور پولس «جسد» یعنی همان قلب گناه کار است! اما در همین فصل پولس ادامه می‌دهد: «پس گناه در جسم فانی شما حکمرانی نکند تا هوس‌های آن را اطاعت نمایید» (آیه ۱۲). بنابراین «جسد گناه» بدنی است که توسط گناه کنترل می‌شود. این بدان معنا نیست که بدن فیزیکی ما به خودی خود گناه کار است و یا اینکه تمایلات فیزیکی ما، به هر گونه ممکنه، گناه‌آلود می‌باشند. اما گناه یا خود را از طریق بدن‌های ما ابراز می‌کند و یا اینکه با سلطنت بر ما، ما را وادار به اطاعت از دستوراتش می‌کند. و به همین دلیل است که پولس آن را «جسد گناه» می‌نامد.

از سوی دیگر، «انسانیت (نفس) کهنه» مُرده و از میان رفته است. پس این به چه معنی است؟

در مقایسه با انسان جدیدی که در تمامیت خویش تبدیل یافته و تولد تازه شده است، «انسانیت کهنه ما» نفس و یا خود کهنه ماست ... یعنی انسانی که در تمامیت خویش تبدیل نیافته و تولد تازه نیست.

(جان موری، رساله رومیان - ص ۲۱۹)

تمایز حیاتی [میان "انسانیت کهنه" و "جسد گناه"] تمایز بین "خود من به عنوان یک شخصیت [کامل]" و "جسم من" است.

(مارتین لوید جونز، رومیان فصل ۶ - ص ۷۲)

«انسانیت کهنه» فرد مسیحی به طور کامل از میان رفته است. «نفس» کهنه او، یعنی آن خودپنداری قدیمی و موضع کهنه این فرد (در کمال خود به عنوان یک شخص) نسبت به خدا و جهان، همگی از میان رفته‌اند. آن «انسانیت کهنه» مرده است. من مرده‌ام و «هر که مرده از گناه میرا شده است» (آیه ۷). به عنوان یک مسیحی، "من"، یعنی خود واقعی من، حقیقتاً در طلب خداست و شریعت خدا و تقدس را دوست دارد. در حالی که گناه با اقتدار بسیار در من باقی مانده است، اما اکنون دیگر شخصیت و زندگی مرا کنترل نمی‌کند. البته، هنوز هم می‌تواند مرا به سوی سرپیچی از خدا بکشاند، اما در زمان حاضر، هرگونه رفتار گناه‌کارانه را در تضاد با عمیق‌ترین حس خود آگاهی خود می‌بینم.

هنگامی که یک غیر مسیحی گناه می‌کند، عمل او مطابق با هویتش، یعنی آنکه هست، می‌باشد. پس بی‌دلیل نیست که آنها گناه می‌کنند! اما زمانی که یک فرد با مسیح متحد می‌شود، همه چیز عوض می‌شود چرا که هویتش، یعنی آن که بود، عوض شده است. الآن دیگر یک «من» جدید بوجود آمده است. وقتی اشخاص مسیحی گناه می‌کنند، آنها علیه هویت خود عمل می‌کنند. پس بی‌دلیل نیست که آنها نباید گناه کنند. بنابراین، اگر من مرتکب گناه شوم، دلیلش این است که هنوز درک نکرده‌ام که چه کسی هستم، یعنی من آنچه را که در مسیح برایم انجام شده است فراموش کرده‌ام.

پرسش‌هایی برای تأمل

۱. «مردن با مسیح» چه تغییری در درکی که از هویت خود دارید ایجاد می‌کند؟
۲. آیا واقعاً باور دارید که مجبور نیستید گناه کنید؟ این امر که هیچ اجباری در کار نیست، چه چیزی را عوض می‌کند؟ اصلاً قادر است چیزی را عوض کند؟
۳. در حال حاضر، در چه بخشی از زندگی‌تان، گناه را در جنگ شدید با خود می‌بینید؟

بخش دوم

مرگ سپری شده و آینده قطعی است

این طور به نظر می‌رسد که پولس مواظب است تا اهمیت اتحاد ما با مسیح موضوع پیش پا افتاده‌ای تلقی نشود. تمرکز آیه‌های ۶-۷ بر آن چیزی بود که در گذشته بر ما واقع شد. از آن رو که با مسیح مُردیم، مرگ ما در زمان گذشته قرار دارد. اما آیه‌های ۸-۹ ما را با پیامدهای برخیزانیده شدن در مسیح و با مسیح رویارو می‌کنند. «ایمان داریم ... می‌دانیم» که قدرت رستاخیز مسیح پیروز شده است و در ما همچنان پیروز خواهد شد. استدلال پولس بر این اساس است که اگر می‌دانیم که به هنگامی که عیسی در گذشته مُرد، ما نیز با او مُردیم، پس می‌توانیم ایمان داشته باشیم که در آینده ما با او زیست هم خواهیم کرد (۸). چطور؟ از آنجا که عیسی در حیات ابدی برخاست، بنابراین، او «دیگر نمی‌میرد» (آیه ۹) و بعد از این، موت به هیچ وجه، هیچ ادعا، تسلط و قدرتی بر او ندارد. از آنجایی که این حقیقت در مورد او صادق است، در مورد ما نیز صدق نموده است زیرا ما با او متحد شده‌ایم.

بنابراین، آیه ۱۰ خلاصه‌ای است از بخش مربوط به آیه‌های ۵-۹.

همان طور که جان استات توضیح می‌دهد:

تفاوت های مهمی بین این دو (مرگ و رستاخیز مسیح) وجود دارد:

۱. تفاوت زمان (مرگ: رویدادی در گذشته ... رستاخیز: تجربه حیات در حال حاضر)،
۲. تفاوت ماهیت (مرگ: او برای گناه مُرد تا مجازات آن را بر خود گیرد ... رستاخیز: اما برای خدا زیست می‌کند و جلال او را جستجو می‌نماید) و
۳. تفاوت کیفیت (مرگ: یک بار برای همیشه ... رستاخیز: زندگی قیام کرده ادامه می‌یابد.)

(پیام رومیان - ص ۱۷۸)

مُرده، اما زنده

نتیجه اتحاد ما با مسیح در مرگ و زندگی جدیدش این است که ما باید «خود را برای گناه مُرده انگاریم اما برای خدا در مسیح عیسی زنده» (آیه ۱۱). چرا باید خود را چیزی به حساب آوریم که در حال حاضر همان چیز هستیم؟ زیرا «مُرده بودن» برای گناه (یعنی «دیگر تحت سلطه گناه نمی‌باشیم») مانند امتیاز یا یک حق قانونی است. اگر چه این امتیاز (یا حق قانونی) می‌تواند در مورد یک شخص درست و در عمل قابل اجرا باشد، اما او ممکن است آن را درک نکرده باشد و یا اینکه از آن استفاده نکند. به عنوان مثال، فرض کنید که وجه بزرگی در حساب بانکی شما واریز شده است. ولی تا زمانی که پولی از حساب‌تان برداشت نکنید، وضعیت مالی شما عملاً تغییری نخواهد کرد. مبلغ واریز شده در حساب بانکی شما باید در حکم حل شدن مشکلات مالی شما باشد، اما تا زمانی که از آن پول استفاده نکنید، هیچ‌یک از کمبودهای مالی شما رفع نخواهد شد.

بنابراین ما باید «خود» را نسبت به گناه مُرده «انگاریم» زیرا تا زمانی که بر اساس این امتیاز گران بها عمل نکنیم، قادر نخواهیم بود تحقق مُرده بودن خود نسبت به گناه را به طور خودکار در زندگی عملی خود تجربه کنیم. ما باید آن را به خود اختصاص دهیم، آن را زندگی کنیم، و از آن لذت ببریم.

ماترین لوید جونز، در مثالی بسیار حیاتی، شرایط ما را به تصویر کشیده است که در اینجا ارزش نقل نمودن را دارد.

«شرایط بردگان بیچاره‌ای را در نظر بگیرید که حدود یکصد سال پیش در آمریکا می‌زیستند. وضعیت آنان در آن زمان چیزی نبود جز بردگی. سپس جنگ داخلی آمریکا شروع شد و در نتیجه، برده‌داری در ایالات متحده آمریکا لغو شد. اما در عمل چه اتفاقی افتاده بود؟ تمام بردگان، چه جوان و چه سالخورده، آزاد شده بودند، ولی بسیاری از بردگان مسن که برای سال‌های طولانی برده بودند، از درک موقعیت جدید خود عاجز ماندند. آنان اعلامیه لغو برده‌داری را شنیدند (آنان دیگر آزاد بودند) اما، به دفعات بسیار (صدها و یا شاید هزاران بار) آنانی که آزاد بودن خود را درک نکرده بودند، با نزدیک شدن صاحبان قدیمی‌شان، از ترس می‌لرزیدند و با نگرانی به این فکر فرو می‌رفتند که آیا صاحبانشان قصد فروش آنها را دارند!

این احتمال وجود دارد که حتی اگر به لحاظ قانونی برده نباشید، اما در عمل به مانند یک برده زندگی کنید. علیرغم هر گونه احساس و تجربه‌ای که ممکن است داشته باشید، خدا از طریق کلام خویش اینجا به ما می‌گوید که اگر ما در مسیح هستیم، دیگر در آدم نیستیم. ما دیگر تحت سلطه و حکومت گناه نیستیم و حتی اگر من در گناه بیفتم، (چنانکه می‌افتم) سقوط من فقط به این دلیل است که هنوز درک نکرده‌ام که چه کسی هستم. موقعیت خود را دریابید و روی آن حساب کنید!»

(رومیان فصل ۶ - ص ۲۵ و ۲۸)

عدم مدارا و پیشروی

چه علائمی نشان می‌دهند که یک شخص نسبت به گناه مُرده است (۱۱)، یعنی کسی که دیگر در گناه «زیست نمی‌کند» (۲) چون گناه بر او حکمرانی نمی‌کند (آیه ۱۲)؟ آسان تر خواهد بود اگر فرض کنیم که عبارت «حکمرانی» گناه به گناهان آزار دهنده، خشونت آمیز و علنی اشاره می‌کند. اما این نیز ممکن است که شخصی علاقه به مطالعه کتاب مقدس داشته باشد، از انجام وظایف مذهبی لذت ببرد، و در ظاهر انسانی اخلاقی باشد، اما گناه همچنان بر او حکمرانی داشته باشد! بنابراین داشتن یک زندگی اخلاقی ظاهری صرف نمی‌تواند نشانه «مُرده بودن نسبت به گناه» باشد.

از سوی دیگر برخی معتقدند که حکمرانی گناه را می‌توان به انجام هر نوع گناه نسبت داد. به نظر این افراد، «بی گناهی (گناه نکردن)» ثابت می‌کند که گناه بر شما حکومت نمی‌کند. درست است که **اول یوحنا ۳:۹** می‌گوید «هر که از خدا مولود شده است، گناه نمی‌کند، اما در بخش دیگری در همان رساله، یوحنا اذعان می‌دارد که: اگر گوئیم که گناه نداریم خود را گمراه می‌کنیم و راستی در ما نیست (۱:۸). و از زبان پولس هم خواهیم شنید که او مسیحیان را افرادی گناه کار توصیف می‌کند (**رومیان ۷:۱۸**). گناه هنوز در زندگی ما از قدرت برخوردار است.

به این ترتیب، «زیستن در گناه» (در تضاد با «مُردن نسبت به گناه») را می‌توان به «شنا کردن در گناه»، «استنشاق هوای گناه»، و یا «اجازه دادن به گناه تا رویهٔ زندگی باشد» تشبیه کرد. بر این مبنا، «زیستن در گناه» به این معنا خواهد بود:

**گناه زمانی شما را کاملاً
فریب خواهد داد که شما
آن را چنان که هست
نبینید و یا اینکه ماهیت
شرارت‌بارش برای شما
بی‌اهمیت باشد.**

۱. مدارا کردن با آن. مسیحیان ممکن است گناه کنند، اما گناهشان باعث سرخوردگی و حزن آنان می‌شود. تنفر، اندوه، و خزنی که آنان در خود احساس می‌کنند، نشانهٔ آن است که گناه بر آنها سلطه ندارد. گناه زمانی شما را کاملاً فریب خواهد داد که شما آن را چنان که هست نبینید و یا اینکه ماهیت شرارت‌بارش برای شما بی‌اهمیت باشد. این باید دقیقاً منظور یوحنا ی رسول باشد وقتی گفت که هیچ مسیحی آگاهانه و یا با بی‌مبالاتی (سرسری) گناه نمی‌کند.

۲. پیشروی نکردن در آن. منظور پولس این است که مسیحیان دیگر نمی‌توانند "بر حسب عادت" و یا "بی‌وقفه" گناه کنند بلکه گناه در زندگی آنان باید کمتر و کمتر شود. هنگامی که مسیحیان تسلیم گناه می‌شوند، نمی‌توانند به طور دائمی در آن شرایط باقی بمانند. انزجار و تنفر از گناه، دوباره آنها را از آن دور می‌کند.

به طور خلاصه، پولس نمی‌گوید که مسیحیان نمی‌توانند مرتکب اعمال گناه‌آلود شوند و یا اینکه با عادت‌های گناه‌آلود دست و پنجه نرم نمی‌کنند. او می‌گوید که آنها نمی‌توانند در قلمرو گناه قرار گرفته و در آنجا به شکلی پایا باقی بمانند. آنها نمی‌توانند به طور عمدی و بدون حس انزجار از گناه، همچنان به گناه کردن ادامه دهند. آنها دیگر در گناه زندگی نمی‌کنند. بر عکس، آنها «برای خدا در مسیح عیسی زنده» می‌باشند (۱۱:۶).

آزاد شده‌ای تا (در برابر گناه) مقاومت کنی

**ما آزاد شده‌ایم تا جنگ
کرده و پیروز شویم، اما
همچنان باید مبارزه کرد.**

قبل از اینکه با مسیح متحد شوید، گناه در نهایت قوت خود بر شما سلطنت می‌نمود. ولی هر چند که در حال حاضر، شخص مسیحی از سلطهٔ کنترل‌کنندهٔ گناه آزاد شده است، اما او هنوز هم می‌تواند اختیار عمل و قدرت را تا حدودی به گناه واگذار کند. ما هم آزاد هستیم تا با گناه مبارزه کنیم، و هم آزادیم تا به پیروزی برسیم. واقعیت این است که ما آزاد شده‌ایم تا جنگ کرده و پیروز شویم (نگاه کنید به **تیطس ۱:۴**) اما همچنان باید مبارزه کرد.

تعلیم پولس این است: از آنجایی که ما اکنون توانایی داریم تا هم از گناه اطاعت کنیم و هم از خدا، باید از خدا اطاعت کرد. پولس اصرار دارد که ما دو چیز را انجام ندهیم. اول، «گناه در جسم فانی شما حکمرانی نکند» (**رومیان ۶:۱۲**). دوم، «و اعضای خود را به گناه مسپارید تا آلات ناراستی شوند» (۱۳).

گناه نمی‌تواند بر ما حکومت کند، اما درون ما جنگی بر پا می‌کند. ما نباید اجازه دهیم نیروی چریکی گناه که از قلب‌مان بیرون افکنده شده ولی هنوز هم در جسم‌مان به شدت مبارزه می‌کند، دوباره کنترل را به دست گیرد. و این زمانی ممکن است که ما از امیالی که گناه در ما ایجاد می‌کند، اطاعت کنیم. گناه همچنان در اطراف ما در حال جنگ‌افروزی است. بنابراین، نباید هیچ بخشی از بدن خود را (که احتمالاً شامل توانایی‌ها و قدرت و اعضای بدن ما می‌شود) به عنوان ابزار و یا سلاحی در اختیار گناه قرار دهیم.

اگر تصور ما بر این است که بهترین روش برای داشتن یک زندگی جدید مسیحی این است که به گناه و امیال درون‌مان نگاه کنیم و به سادگی به خود بگوییم: «نه، این کار را نکن»، در اشتباه هستیم. زندگی جدید ما در مسیح یک زندگی مثبت و فعال است که بیشتر در پی عمل کردن و انجام دادن است. پولس ایمان‌داران را تشویق می‌کند تا به دو مورد عمل کنند [که در تضاد آن اموری است که نباید انجام دهند]: اول، «خود را به خدا تسلیم کنید» تا زندگی شما به همراه او، و برای او، و مثل او باشد. دوم، «اعضای خود را بسپارید تا آلات عدالت برای خدا باشند» (۱۳). هنگامی که ما از خدا اطاعت می‌کنیم، پادشاهی خدا در درون ما حکمرانی و از طریق ما خود را ابراز می‌کند.

زیر شریعت نیستید

در آیه ۱۴، پولس لحن خود را عوض می‌کند. او تکرار می‌کند که «گناه بر شما سلطنت نخواهد کرد». یعنی گناه، حاکم و خداوند ما نیست و نباید هم باشد. شاید انتظار داشته باشیم او در ادامه این آیه بگوید: زیرا شما تحت قدرت گناه نیستید. اما در عوض، او این‌طور ادامه می‌دهد: «چونکه زیر شریعت نیستید بلکه زیر فیض». در واقع، پولس می‌گوید: دانستن اینکه «زیر شریعت نیستیم» به ما کمک می‌کند تا قدرت گناه را در زندگی خود بشکنیم.

این مبحثی است که در فصل بعد، یعنی جایی که پولس در نیمه دوم فصل ۶ رومیان با جزئیات بیشتری منظور خود را بیان می‌کند، بیشتر به آن خواهیم پرداخت. اما آیه ۱۴ به ما نشان می‌دهد که «تحت قدرت گناه بودن» دقیقاً همان مصداق «زیر شریعت بودن» است (۲۰:۵-۲۱ را با ۱۴:۶ مقایسه کنید). این آیه به ما می‌گوید که آزاد شدن ما از شریعت (به عنوان یک سیستم نجات‌بخش)، ما را از سلطه‌ای که گناه بر ما دارد آزاد می‌کند. چرا؟ زیرا تنها زمانی قدرت گناه واقعا در ما شکسته می‌شود که رابطه بین ما و آن عدالتی که مبتنی بر اعمال است گسسته شود.

ما در نظر خداوند عادل هستیم. اگر این اصل را همیشه به یاد داشته باشیم، انگیزه گناه کردن در ما تضعیف خواهد شد. در پس اعمال گناه‌کارانه ما، انگیزه‌های گناه‌کارانه‌ای وجود دارند. هنگامی که از خود می‌پرسیم: «چرا به سوی گناه خاصی مایل شده و آن را مرتکب شدم؟» در می‌یابیم که ما هنوز در پی اثبات عدالت شخصی خود (هویت خود، حس ارزشمندی خود) از طریق چیزهای دیگری بجز خدا هستیم. بنابراین، به خاطر سپردن این واقعیت که ما در مسیح به طور کامل محبوب و عادل هستیم، سبب تضعیف انگیزه‌ها و تحلیل امیال ما برای گناه می‌شود.

نیاز به دانستن

در این آیه‌ها، پولس بارها می‌گوید «می‌دانیم» یا «ایمان داریم» (آیه‌های ۳، ۶، ۸، ۹). این

نشان می‌دهد که اگر یک مسیحی به گناه می‌افتد و یا در آن زندگی می‌کند، موفق به شناخت و درک عواقب آنچه مسیح برای او انجام داده، نشده است. چگونه می‌توانیم در مقابله با گناه این طور برخورد کنیم؟

باید درک کنیم که در برخورد با گناه نباید ولنگارانه و منفعل عمل کرد. فقط بگو: «نه!» پولس در اینجا نشان می‌دهد که گناه بیش از آنکه نتیجه فقدان قدرت اراده ما باشد، حاصل عدم درک موقعیت‌مان در مسیح، عدم تأمل در آن، و نبود شادی حاصل از آن در زندگی‌مان است.

بنابراین رمز موفقیت این است که بدانید، به خاطر بسپارید، و این طور تفکر کنید:

- من با خون مسیح خریده شده‌ام. اگر این را به خاطر بسپاریم، طوری رفتار نخواهیم کرد که گویی به خودمان تعلق داریم. ما زندگی و نجات خود را مدیون عیسای مسیح هستیم و نمی‌توانیم با بی‌توجهی به اراده او زندگی کنیم.

- من از «سلطه و حاکمیت» گناه‌رهایی یافته‌ام. این بدان معنی است که روح خدا درون ماست و اگر به نظر آید که گناه بیش از حد قدرتمند است که بتوان با آن مقاومت نمود، واقعیت چیز دیگری است. ما فرزندان خدا هستیم و می‌توانیم از اقتدار خود بر علیه امیال گناه‌آلودمان استفاده کنیم.

- مسیح مرا به طور مخصوصی نجات داد تا گناه نکنم. مسیح «خود را در راه ما فدا ساخت تا ما را از هر ناراستی برهاند و امتی برای خود طاهر سازد که ملک خاص او و غیور در اعمال نیکو باشند» (تیطس ۲: ۱۴). هدف همه رنج و شکنجه‌هایی که عیسای مسیح متحمل شد در این آیه خلاصه شده است: [تا شخص مسیحی گناه نکند]. و هر مسیحی که خود را تسلیم گناه می‌کند، این حقیقت را به فراموشی سپرده است. باید از خود بپرسیم: «آیا قلبی را که مسیح برای تطهیر آن جان خود را فدا کرد، من آلوده خواهم نمود؟ آیا هدفی را که او با رنج و زحمات خود دنبال کرد، من پایمال کرده و خنثی می‌کنم؟»

این طور به نظر می‌رسد که پولس ادعا می‌کند که اگر شما بتوانید این حقایق را مشاهده کرده و در آنها تفکر کنید، ولی همچنان گناه کنید، معلوم می‌شود که شما انجیل را درک نکرده‌اید، یعنی «انسانیت کهنه» شما هرگز مصلوب نشده، و هنوز زندگی را از نگاه خلقت کهنه خود می‌نگرید.

بنابراین مشاهده می‌کنیم که انجیل، در مقایسه با زمانی که تحت شریعت بودیم و بر آن به عنوان یک سیستم نجات تکیه می‌کردیم، به ما انگیزه‌های جدید و متفاوت برای زندگی خداپسندانه می‌دهد. هنگامی که از شریعت برای نجات خود استفاده می‌کردیم، انگیزه ما برای اطاعت کردن، صرفاً ترس و اعتماد به نفس بود. اما الآن می‌دانیم که عیسای برای ما مُرد تا دیگر گناه نکنیم. هنگامی که هدف مرگ مسیح را بفهمیم و با روحیه شکرگزار به آن بیندیشیم، انگیزه جدیدی برای مقدس بودن پیدا می‌کنیم؛ بلکه مشتاق خواهیم بود، و دوست خواهیم داشت تا «اعضای خود را به ... خدا تسلیم کنیم» زیرا می‌دانیم که «ز مُردگان زنده» شده‌ایم (رومیان ۶: ۱۳).

پرسش‌هایی برای تأمل

۱. آیا گناهمانی وجود دارند که به تدریج نسبت به آنها کوتاهی کرده، و با آنها مدارا کرده‌اید؟
۲. مبارزه خود با گناه خاصی را در نظر آورید. اگر در این مبارزه، اعضای بدن و شخصیت خود را تسلیم کنید تا ابزار عدالت برای خدا باشند، چه نتیجه‌ی مثبتی خواهید گرفت؟
۳. چگونه می‌توانید واقعیت «مُردن خود با مسیح» را شفاف‌تر ببینید و آن را هر روزه و بطور مرتب درک کنید؟

راستى بچى
FACT
Farsi & Assyrian Christian Teaching Ministries



رومیان ۶: ۱۵-۷: ۶

غلامان خدا

آیا منظور آیه ۱۴ از اینکه «زیر شریعت نیستیم» این است که آزادیم تا هر طور که بخواهیم زندگی کنیم؟

اگر شریعت الهی طریق نجات محسوب نمی‌شود، آیا می‌توان نتیجه گرفت که متعهد نیستیم مقدس زندگی کنیم؟

قصد پولس از پرسشی که در آیه ۱۵ مطرح می‌کند نیز همین است. هر چند که این پرسش شبیه پرسش آیه ۱ است، اما با آن یکسان نیست. در آیه ۱، پولس یک پرسش کلی مطرح می‌کند: «اگر محض فیض نجات یافتیم، آیا می‌توانیم به گناه کردن ادامه دهیم؟» او در آیه‌های ۱-۱۴ توضیح می‌دهد که در مقایسه با زمانی که زیر حکم شریعت بودیم (شریعتی که به عنوان یک سیستم نجات محسوب می‌شد)، انجیل نوید انگیزه‌های کاملاً جدیدتر و متفاوت‌تر برای داشتن یک زندگی خداپسندانه می‌دهد. هر گاه با تفکری آمیخته با شکرگزاری هدف مرگ مسیح را درک کنیم، انگیزه جدیدی نسبت به تقدس در ما ایجاد می‌شود. این انگیزه نه ترس است و نه اعتماد به نفس، بلکه شکرگزاری و محبت. همان طور که مشاهده کردیم، پولس این بخش را با این عبارت به پایان می‌رساند: «زیر شریعت نیستید، بلکه زیر فیض» (آیه ۱۴).

هر گاه هدف مرگ مسیح را درک کنیم، انگیزه جدیدی نسبت به تقدس در ما ایجاد می‌شود.

آیه ۱۴ مستقیماً ما را به پرسشی سوق می‌دهد که در آیه ۱۵ آمده است. اگر دیگر زیر حکم شریعتی نیستیم که به عنوان یک سیستم نجات محسوب می‌شد، آیا نسبت به آن تعهدی داریم؟ آیا می‌توانیم هر آنچه بخواهیم، انجام دهیم؟ آیا هنوز هم مکلف به اطاعت از ده فرمان هستیم؟ در اینجا پولس اقدام به طرح پرسشی می‌کند که بسیار کاربردی است: «درک یک مسیحی از تعهدات زندگی روزانه‌اش چیست؟ و با چه انگیزه‌ای به انجام آنها می‌پردازد؟ بعنوان مثال، آیا مسیحیان موظف هستند که «وقتی در خلوت» و عبادت روزانه در نظر بگیرند؟ چرا یک مسیحی صبح زود بیدار می‌شود که دعا کند؟ حال که «زیر شریعت» نیستیم و از این هم نمی‌ترسیم که خدا ما را بخاطر قصورات (شکست‌های) اخلاقی مان طرد کند، چه انگیزهٔ درونی می‌تواند باعث شود تا با پرهیزکاری زیست کنیم؟ این پرسشی است که مفاهیم کاربردی بسیاری را شامل می‌شود.

غلامان چیزی یا کسی

به مانند آیه ۱، پاسخ پولس به این پرسش خیلی ساده است: «حاشا!» (آیه ۱۵). چرا؟ چون نجات یافتن، شما را از داشتن صاحب مصون نمی‌کند. شما یا غلام گناه هستید یا خادم خدا. اما این احتمال که بندهٔ هر دو باشید و یا اینکه هیچ‌کدام را بردگی نکنید، غیر ممکن است.

این مطلب، اساس و عنصر اصلی تعلیم پولس در آیه‌های ۱۶-۲۲ می‌باشد. فقط دو سرور وجود دارند که همه آدمیان یکی از آن دو را خدمت می‌کنند:

آیه ۱۶: بندگان گناه یا بندگان اطاعت.
 آیه‌های ۱۸-۱۷: غلامان گناه یا غلامان عدالت.
 آیه‌های ۲۲-۲۰: غلامان گناه یا غلامان خدا.

پولس ابتدا می‌گوید که هیچ‌کس آزاد نیست (آیه ۱۶). هر انسانی غلام کسی و یا چیزی است. هر انسانی خود را به بندگی «شخص دیگری» تسلیم می‌کند. هر کس برای چیزی زندگی می‌کند. ما خودمان را هم‌چون قربانی بر مذبح‌های مختلفی «تقدیم» می‌کنیم. همه ما به خدمت کردن نوعی «علت» و یا «نهایت همه چیز» مشغولیم، چیزی که تبدیل به سرور و صاحب ما شده، و ما بنده آن می‌شویم. در اینجا به نقل قولی مفید از ربکا منلی پایپرت توجه کنید:

«هرآنچه که ما را کنترل کند، بر ما مالکیت دارد. شخصی که بدنال قدرت است، این قدرت است که او را کنترل می‌کند. کسی که جوایز تأیید دیگران است، بوسیله تصدیق کردن دیگران کنترل می‌شود. ما بر خودمان کنترل نداریم. ما بوسیله صاحب زندگی مان کنترل می‌شویم.»
 (پاشیدن نمک‌دان - ص ۵۳)

با مطابقت دادن این نقل قول با متن مورد بحث‌مان، می‌توان گفت که ما «خودمان را تسلیم» چیزی می‌کنیم که آنرا به عنوان مهم‌ترین آرمان زندگی خود «جستجو» کرده‌ایم. خواه قدرت باشد، خواه تأیید دیگران. بنابراین، هیچ‌کس کنترل زندگی خودش را در دست ندارد. کنترل زندگی ما در دست آن چیزی است که خود را به آن تسلیم کرده‌ایم. صرف نظر از اینکه خود را مذهبی قلمداد کنیم یا نه، همه ما خدایی برای خود داریم. همه ما چیزی را می‌پرستیم.

در واقع، پولس می‌گوید که فقط دو نوع حاکم اصلی یا دو طبقه بردگی وجود دارد. شما می‌توانید یا «غلامان گناه» (آیه ۱۷) و یا «غلامان اطاعت» (آیه ۱۸) باشید. بردگی گناه، یک بردگی حقیقی است، چرا که به موت منجر می‌شود. اما، غلامی خدا به عدالت، محبت، آرامش، پرهیزکاری، و مهربانی می‌انجامد.

بنابراین، بحث اصلی پولس این است که: اگر نتوانید باور کنید که یک مسیحی قادر است گناه کند، در واقع طبیعت سلطه‌گر گناه را نادیده گرفته‌اید. عبارت دیگر، لازم نیست که یک فرد مسیحی ده فرمان را اطاعت کند تا نجات یابد، اما یک مسیحی باید از ده فرمان اطاعت کند تا انسانی آزاده (و در نتیجه، خدایپرست) باشد. اگر از شریعت خدا اطاعت نکنید، گناه و خودخواهی را بردگی خواهید کرد.

مقایسه و تقابل

توجه به اینکه چطور پولس به مقایسه و تقابل این دو بردگی از جنبه‌های منشا آنها (آیه‌های ۱۷-۱۸) و گسترش آنها (آیه ۱۹) می‌پردازد، مفید است.

اول، منشأ این دو با هم فرق دارد. زمان فعلی که «می‌بودید» (آیه ۱۷) ترجمه شده، زمان گذشته کامل استمراری است، فعلی که نشان می‌دهد که ما ذاتاً غلامان گناه هستیم. این بردگی بطور خودکار شروع می‌شود، ما در آن متولد شده‌ایم. از طرف دیگر، بندگی خدا با تغییر و تبدیل زندگی‌مان [نجات یافتن‌مان] آغاز می‌شود، یعنی زمانی که، «شکر خدا را، از دل مطیع آن صورت تعلیم گردیده‌اید که به آن سپرده شده‌اید» (آیه ۱۷). به چهار عنصر زیر توجه کنید که در ایجاد موقعیت جدید ما دست اندر کارند.

۱. «صورت تعلیم» به این معنی است که **گرویدن** (تبدیل یافتن) با پذیرفتن یک حقیقت شروع می‌شود، حقیقتی که حاوی پیغامی ویژه و مفهومی خاص است. همیشه منظور از این حقیقت، انجیل است.

۲. «از دل» به این معنی است که این حقیقت [ما را] ملزم کرده و بر قلب ما اثر می‌گذارد. پیش از آنکه انجیل بر قلب اثر کند، این احتمال وجود دارد که افراد بسوی برخی باورهای عقلانی و رفتارهای «مسیحی‌آبانه» جذب شوند که اصول اخلاقی مسیحی را فقط بصورت سطحی پیروی می‌کنند. اما درک انجیل باعث می‌شود که آنچه در نظر شخص «نهایت همه چیزهاست» تغییر کند. به این معنا که حتی اگر به ظاهر، یک انسان اخلاقی تلقی شوید، انجیل نشان می‌دهد که چطور ما «خودمان را تسلیم» قدرت یا تایید دیگران و غیره (یعنی گناه) می‌کنیم.

۳. «مطیع گردیده‌اید» به این معنی است که وقتی حقیقت انجیل به قلب شما نفوذ می‌کند، حضور خود را از طریق تغییر دادن زندگی شما نشان می‌دهد. این همان «اطاعت ایمان» است (آیه ۱:۵) - به یک معنا، فصل ۶ پاسخی است به پرسش یا اعتراضی که ۱:۵ می‌تواند برانگیزاند.

۴. «شکر خدا را» به این معنی است که عملی شدن تمام این مرحله (تبدیل زندگی) با فیض خدا میسر است.

بنابراین، خلاصه مطلب این است که بندگی گناه با تولد [جسمانی] ما آغاز می‌شود. اما بندگی خدا با تولد تازه ما شروع می‌شود و این زمانی است که فیض خدا ما را قادر می‌سازد تا انجیل را در قلب خود بپذیریم (تغییر انگیزه‌ها و «نهایت همه چیزهای» ما)، که در نهایت، منجر به تغییر کل زندگی می‌شود.

دوم، روند توسعه این دو (بندگی گناه و بندگی خدا) با هم شباهت بسیاری دارند. در ۱۹:۶ متوجه پیشروی و رشد هر یک از این دو نوع بندگی می‌شویم. هیچ کدام ایستا و منفعل نیست.

بنابراین «اعضای خود را [به] بندگی نجاست و گناه برای گناه سپردید» (آیه ۱۹). بندگی گناه منجر به زوال (گناه فزاینده) می‌شود. این زوال نتیجه حکمرانی و اوامر سرورانی است که بر زندگی ما حکومت می‌کنند: چیزهایی که آنها را بندگی می‌کنیم، چیزهایی که از طریق جسم ما اراده خود را در دنیا بعمل می‌آورند. وقتی عملی را با هدفی خاص انجام می‌دهیم، آن عمل شخصیت و اراده ما را به گونه‌ای شکل می‌دهد که انجام دوباره آن عمل را آسان‌تر می‌سازد. لذا تسلیم کردن بدن خود به گناه، منجر به ناپاکی می‌شود و ناپاکی چرخه گناه فزاینده یا «شرارت» را به راه می‌اندازد.

سی. اس. لوییس بطور جالبی شرح می‌دهد که چگونه بندگی گناه در زندگی کنونی مان رشد کرده، و چه نقشی در زندگی بعد از مرگ ایفا می‌کند:

«مسیحیت اظهار می‌دارد که زندگی هر انسانی تا ابد استمرار دارد. این اذعان باید یا درست باشد یا غلط. چیزهای خوب زیادی وجود دارند که اگر قرار بود فقط هفتاد سال زیست کنیم، بی ارزش بحساب می‌آمدند. اما اگر قرار بر این باشد که تا ابد زندگی کنیم، بهتر است که آنها را بسیار جدی تلقی کنیم. شاید خلق و خوی بد من، یا حسادت که رفته رفته بدتر می‌شود، در مدت هفتاد سال چندان هم وخیم بنظر نرسد. اما قطعاً رشد پیشرونده آنها در طی یک میلیون سال، یک جهنم خواهد ساخت. و در واقع، اگر مسیحیت یک باور راستین باشد، جهنمی که مسیحیت معرفی می‌کند، دقیق‌ترین اصطلاح عملی برای حالت ذکر شده است.»

(مسیحیت ناب - ص ۷۳)

بندگی خدا هم به همین نحو عمل می‌کند: حاصل سپردن خودمان «به بندگی عدالت» قنوسیت می‌شود (آیه ۱۹). هرگاه بر اساس راستی عمل می‌کنیم، اراده و شخصیت‌مان به [انجام] عدالت و قنوسیت، عادت خواهند کرد.

زیستن مطابق خود واقعی‌مان

این آیه‌ها به ما می‌آموزند که چطور می‌توانیم از آزادی خود از گناه لذت برده، آن را حفظ کنیم، و مطابق آن به زندگی خود ادامه دهیم. در آیه ۱۳ نیز منظور از «اعضای خود» (در آیه ۱۹ «اعضا» ترجمه شده است) صرفاً دست و پای ما نیست، بلکه تمام بخش‌ها و اجزایی است که هدف و طرحی را در زندگی ما به پیش می‌برند. پولس می‌گوید که «ناپاکی (نجاست)» انگیزه یا یک هدف است که با «سپردن اعضای بدنمان» به آن، در حقیقت آن را «بجا می‌آوریم». به همین طور می‌بینیم که بندگی خدا نیز نتیجه تلاش‌های فعالانه ما در «عمل نمودن» به چیزی است که معتقدیم در موردمان حقیقت دارد. «سپردن اعضای مان» (یا «قسمت‌های بدن مان») به این معنی است که باید مطابق آنچه کتاب مقدس در مورد واقعیت [ما به ما] می‌گوید، زندگی و عمل کنیم.

باید به یاد داشته باشیم که آیه ۱۹ بعد از (مطلب) آیه ۱۸ می‌آید، آنجایی که پولس گفت: «از گناه آزاد شده‌اید». به طوری که در دو فصل گذشته دیدیم، گرویدن به ایمان مسیحی، ما را به قلمرو جدیدی وارد کرده و نیروی تازه‌ای در ما بوجود می‌آورد. گناه دیگر نمی‌تواند ما را مجبور به انجام کاری کند. بنابراین وقتی آیه ۱۹ می‌گوید: «الآن نیز اعضای خود را به بندگی عدالت» بسپارید، در واقع پولس می‌گوید: چیزی باشید که شده‌اید. رفتار خود را نه بر اساس احساسات و ظواهر، بلکه طبق حقایقی که انجیل به شما تعلیم می‌دهد کنترل کنید.

این اصل چگونه عملی می‌شود؟ این بدان معنی است که در رویارویی با موقعیت‌های روزمره، تشخیص دهیم که آیا خدا را بعنوان نیکوی مطلق و خداوند خود بپذیریم، و یا چیز دیگری را به عنوان خدا و معیار کامل خود جایگزین او سازم.

بعنوان مثال، اگر حرف کسی باعث بد جلوه دادن من شود، در آن لحظه می‌توانم خود را یا به بندگی

خدا تسلیم کنم و یا به بندگی گناه. می‌توانم اجازه دهم که تمایل به «خوب جلوه دادن» حاکم من باشد و بخود بگویم: این فاجعه است! مثل یک احمق بنظر می‌رسم! باید سریعاً بی‌اعتباری حرف این شخص را ثابت کنم! باید حش را کف دستش بگذارم! در این مرحله، اگر مطابق این طرز تفکر عمل کنم (سپردن خودم به این فکر)، قطعاً با تلخی، خشونت زبان، و غیره واکنش نشان خواهم داد.

یا می‌توانم بیاد آورم که انگیزه حاکم در من «خشنود کردن مسیح» است. می‌توانم بخود بگویم: بسیار خوب، این شخص (گرچه با نیت بد) به ایرادی اشاره کرده که من حقیقتاً باید آن را بر طرف کنم. اما خوشبختانه، خداوند قاضی من است و او مرا در عیسای مسیح پذیرفته است. اگر بر اساس این طرز تفکر عمل کنم، من در حضور خدا از صمیم قلب برای آنچه که برآستی احساس گناه می‌کنم توبه خواهم کرد و به شخصی که این برجسب را بر من زده، با نرمش پاسخ خواهم داد (طبق حکم **امثال سلیمان ۱:۱۵**).

پرسش‌هایی برای تأمل

۱. شما در هر صورت بندهٔ چیزی هستید. چطور یادآوری این مطلب شما را بهنگام وسوسه [به گناه کردن] یاری خواهد کرد؟
۲. چطور با استفاده از این بخش می‌توانید پاسخگوی کسی باشید که می‌گوید: از مسیحیت خوشم نمی‌آید چون آزادی مرا محدود می‌کند؟
۳. چطور با استفاده از این بخش می‌توانید پاسخگوی کسی باشید که می‌گوید: اگر خدا شما را پذیرفته، چرا دیگر خود را زحمت می‌دهید تا او را اطاعت کنید؟

بخش دوم

تبدیل [نجات] شخص مسیحی، تجربه و واقعیت آن چنان شگفت‌انگیزی است که نمی‌توان مفهوم آن را بطور دقیق با یک تمثیل خلاصه کرد. بنابراین پولس برای اینکه توضیح دهد که چرا از استعاره بردگی استفاده می‌کند، به نوعی دفاعیه مسیحی می‌پردازد: «بطور انسان، به سبب ضعف جسم [طبیعت] شما سخن می‌گویم» (۱۹:۶). برای درک شگفتی و معنی اتحادمان با مسیح به کمک احتیاج داریم. لذا پولس از استعاره بردگی استفاده می‌کند. او قبلاً نشان داده که منشا بردگی گناه و بردگی خدا با هم فرق دارند، اما در ادامه آیه ۱۹ دیدیم که چگونگی رشد و توسعه این دو نوع بردگی با هم شباهت دارند. پولس در ادامه، در آیه‌های ۲۱-۲۳ تعلیم می‌دهد که نتایج و پیامدهای این دو نوع بردگی کاملاً با هم فرق دارند.

مرگ در حال حاضر

به یک معنی، بردگی گناه منجر به آزادی می‌شود، اما فقط آزادی «از عدالت» (آیه ۲۰). وقتی بعضی‌ها می‌گویند که مسیحیت را رد می‌کنند چون می‌خواهند آزاد باشند، راست می‌گویند! اما چنین دید تنگ‌نظرانه‌ای تنها می‌تواند آنها را از داشتن یک زندگی پر بار و خوشحال خلاص کند! آنها در تمام ابعاد زندگی، برده هستند! پولس از این مسیحیان می‌پرسد: «پس آن وقت چه ثمر داشتید از آن کارهایی که الان از آنها شرمندehاید؟» (آیه ۲۱). تنها پاسخی که می‌توان داد این است: «که انجام آنها موت است!»

چطور گناه منجر به موت می‌شود؟ نهایتاً، گناه محکومیت و جدایی ابدی از خدا را به ارمغان می‌آورد. اما پولس از «موتی» سخن می‌گوید که این مسیحیان در گذشته تجربه کرده بودند، یعنی همان موتی که در زمان حاضر گریبان‌گیر بی‌ایمانان است، و در آینده با آن روبرو خواهند شد. او به شکست خوردن زندگی اشاره می‌کند، شکستی که حاصل ناطاعتی از حکم خدا می‌باشد، و شما را برده خودخواهی، شهوت، تلخی، غرور، مادی پرستی، نگرانی، رانده شدگی، ترس، و غیره می‌کند. گناهان خاصی که ما را به بردگی می‌کشند، همان چیزهایی هستند که بجای سپردن خود به خدا، خود را تسلیم آنها می‌کنیم، یعنی چیزهایی که در نظر ما «نهایت همه چیز» هستند. بعنوان مثال، اگر مورد تعریف و تمجید دیگران قرار گرفتن، شما را برده خود ساخته، دایماً درگیر دلسوزی نسبت به خود، حسادت، آزرده‌گی احساسات، و حس بی‌کفایتی در خود هستید. اگر برده موفقیت هستید، شما درگیر کار کردن بیش از حد، خستگی مفرط، نگرانی و ترس، و غیره خواهید بود. هر چیزی را که به غیر از خدا می‌پرستید، علیرغم وعده‌های فراوانش، هیچ چیزی تحویل‌تان نمی‌دهد. بردگی یعنی: بر روی چرخه پرزحمتی که متوقف نمی‌شود، بدنبال به چنگ آوردن و یا چسبیدن به چیزی باشیم که همیشه بی‌ثمر است. تنها نتیجه بُت پرستی، شکست است.

اما نتایج بندگی خدا کاملاً فرق دارند. «ثمر خود را برای قدوسیت می‌آورید که عاقبت آن، حیات جاودانی است» (آیه ۲۲). مجدداً پولس ما را به زمان حال و آینده متمرکز می‌کند. کسانی که «خود را به اطاعت می‌سپارند» در ثمره روح رشد کرده، و لبریز از محبت، خوشی، خویشتن‌داری، مهربانی، و غیره هستند. اینها آزادی را در زمان حال تجربه کرده، و منتظرند تا در آینده نیز از آن لذت ببرند.

نهایتاً، گناه هم‌چون اربابی است که مزد را کامل و به موقع می‌پردازد. مزدی که گناه می‌پردازد

«موت است» (آیه ۲۳). گناه، چیزی را به ما می‌دهد که در قبالتش کار کرده و مستحقش هستیم. از طرف دیگر، بندگی خدا منجر می‌شود به «حیات جاودانی در خداوند ما عیسی مسیح». منظور پولس در اینجا این نیست که، همان طور که اعمال گناه‌آلود منجر به موت می‌شوند، اعمال خوب نیز ما را مستحق حیات می‌کنند. نه! گناه آنچه را مستحقش هستیم به ما می‌دهد، اما حیات جاودانی فقط و همیشه «نعمت خداست». با خدمت کردن به خدا نجات را کسب نمی‌کنیم. هر چقدر هم که اعمال ما نیکو باشند، تنها چیزی که می‌توانیم ادعا کنیم این است: «غلامان بی منفعت هستیم. آنچه بر ما واجب بود بجا آوردیم» (لوقا ۱۰:۱۷). اما آنانی که «نعمت [عالی] خدا ... حیات جاودانی» (رومیان ۶:۲۳) را دریافت کرده‌اند، مالک جدیدی دارند، مالکی که وعده رضایت کامل را به آنانی که او را خدمت می‌کنند داده است.

زن شوهردار

اکنون پولس، در ۱:۷-۶ جواب دومی را به پرسش مطرح شده در ۱۵:۶ می‌دهد. آیا انجیل شما را آزاد گذاشته تا هر طور تصمیم می‌گیرید، زندگی کنید؟ پولس می‌گوید، نه! شما می‌توانید یا با شریعت ازدواج کنید و یا با مسیح، اما نمی‌توانید مجرد بمانید.

در ۱:۷-۳ پولس با طرح یک مثال، به یک واقعیت اساسی اشاره می‌کند: شریعت فقط آنانی را که زنده‌اند به خود می‌پیوندد! مرگ، قدرت شریعت را متلاشی می‌کند. ازدواج، رابطه‌ای قانونی است که دو نفر را به یکدیگر می‌پیوندد، اما این پیوند تا زمانی اعتبار دارد که زن و شوهر، هر دو زنده باشند: «مادامی که انسان زنده است، شریعت بر وی حکمرانی دارد» (آیه ۱). اگر یکی از این دو بمیرد، هر دوی آنها از پیوند ازدواج آزاد می‌شوند، آنها دیگر «بسته» نیستند (آیه ۲). زنا بودن و یا شرعی بودن رابطه جدید یک زن (و یا یک شوهر) با شخص دیگری، تنها بستگی به این دارد که همسرش مرده یا هنوز در قید حیات است (آیه ۳).

در آیه‌های ۴-۶، پولس این مطلب را به ما مرتبط می‌کند. همان طوری که مرگ یک شوهر، زن را برای ازدواج مجدد آزاد می‌کند، به همین منوال، در خصوص ما، مردنمان [در مسیح] ما را آزاد می‌سازد تا «به دیگری پیوندیم». اگرچه این مقایسه کامل نیست، اما قاعده کلی همان است. مسیحی شدن یعنی رخداد تغییری بنیادی در رابطه و سرسپردگی.

ما با مسیح ازدواج کرده‌ایم! مسیحی بودن یعنی عاشق مسیح شدن.

چه استعاره فوق‌العاده‌ای: ما با مسیح ازدواج کرده‌ایم! مسیحی بودن یعنی عاشق مسیح شدن و ورود به رابطه‌ای قانونی و شخصی

وقتی شما ازدواج می‌کنید، همه بخش‌های زندگی‌تان تحت تاثیر قرار می‌گیرند. بنابراین، اگرچه مسیحیان در حال حاضر «زیر شریعت» نیستند، اما با حضور مسیح در زندگی‌شان، تمام جنبه‌های زندگی آنان تغییر می‌یابد.

«ازدواج با مسیح» یک پاسخ نهایی است به این پرسش: آیا یک مسیحی می‌تواند هر طور که می‌خواهد زندگی کند؟ نه، چون ما عاشق مسیح شده‌ایم!

ازدواج، مستلزم از دست دادن آزادی و خودمختاری (آن هم در مقیاس قابل توجهی) است. صرفاً نمی‌توانید هر طوری که می‌خواهید زندگی کنید. یک شخص مجرد می‌تواند به تنهایی تصمیم بگیرد ولی یک فرد متاهل نمی‌تواند. [ازدواج] تعهدات و وظایفی دارد. اما از طرف دیگر، ازدواج این امکان را فراهم می‌آورد تا عاشق شدن، صمیمیت، پذیرش و امنیت را تجربه کنیم، یعنی آنچه در زمان مجردی از آن بی‌بهره بودیم. بخاطر همین عشق و صمیمیت است که از دست دادن آزادی، یک بار تحمیل شده نیست بلکه تجربه‌ای است دلپذیر. در یک ازدواج خوب، آرزوها و خواسته‌های کسی که او را دوست دارید، تمام زندگی شما را عوض کرده و تحت تأثیر قرار می‌دهد. شما با ارضا کردن او، ارضا می‌شوید و با دلشاد کردنش دلشاد. شما در پی کشف آرزوهای معشوق خود هستید، و از بر آورده کردن آنها خوشحال می‌شوید.

به این ترتیب، پولس پاسخ نهایی خود را به «چگونگی زندگی مسیحی» داده است. ما «زیر شریعت» نیستیم، به این معنی که اطاعت ما از شریعت، بخاطر ترس از طرد شدن [از طرف خدا] نیست. به عبارت دیگر، ما از شریعت به منزله راه نجات و طریقی پذیرفته شدن، و یا نردبانی برای رسیدن به خدا بهره نمی‌جوییم. نه! این زندگی و مرگ تمام عیار مسیح است که هم‌چون نردبانی ما را به خدا رسانیده تا در مسیح خداوند مقبول او شویم.

خشنود کردن عیسی

مثال پولس از ازدواج در ۷:۵-۶ معادل استعاره او از بندگی در ۶:۱۹-۲۲ می‌باشد. ازدواج کردن با شریعت و تحت سلطه طبیعت کهنه بودن، باعث شد تا هوس‌های گناه‌آلود در ما «عمل کند» (۷:۵-۷). این میثقی است که پولس در رومیان باب ۷ به آن خواهد پرداخت. و با مشتعل شدن هوس‌های گناه‌آلودمان، ثمری حاصل می‌شود که موت کنونی و ابدی را (به‌طوری که قبلاً دیدیم) در بر دارد. بر عکس، «الحال» به دلیل اینکه در مسیح مُردیم، از نکاح کهنه خود آزاد شده‌ایم (آیه ۶). با ازدواج با مسیح و سکونت روح او در ما، «او را از طریق نوین (او) خدمت خواهیم کرد» (میثقی که پولس در فصل ۸ به آن خواهد پرداخت).

با این حساب، آیا فرد مسیحی قانون اخلاقی خدا را نادیده می‌گیرد؟ به هیچ وجه! اکنون به آنها، به دید اراده و خواست الاهی می‌نگریم. خدا، صداقت، پاکی، سخاوتمندی، راستی، امانت، مهربانی و دیگر خصایل اخلاقی را دوست دارد. امروزه ما از شریعت برای خشنود ساختن او که نجات‌مان داده است استفاده می‌کنیم، بنابراین زیر شریعت نیستیم. به عقد آن هم در نیامده‌ایم. ما با مسیح پیوند خورده، و لذا در پی آن هستیم که او را خشنود کرده و از طریق حفظ احکام الاهی، محبوب خود را بستانیم. این احکام، قوانینی تحمیلی نیستند، بلکه اطاعت ما از آنها با انگیزه‌های تازه (عشق به همسر خود) و در چارچوبی جدید (اطاعت بر طبق خواست مسیح و نه ما) صورت می‌گیرد.

ممکن است شخصی بگوید: اگر باور کنم که کاملاً محض فیض نجات یافته‌ام و دیگر طرد نخواهم شد، انگیزه داشتن یک زندگی مقدس را از دست خواهم داد. پاسخ این است: خب، پس تمام انگیزه کنونی شما (فقط) ترس از رد شدن است. در این صورت، شما کاملاً زیر شریعت هستید. اگر درک کنید که شما پذیرفته شده‌اید، انگیزه تازه شما شادمانی و محبت برخاسته از قلبی شکرگزار خواهد بود. انگیزه درست همین است.

ما خود را به اطاعت کسی می‌سپاریم که او را خدمت می‌کنیم. هدف زندگی ما خشنود کردن کسی است که با او پیوند زناشویی بسته‌ایم. زمانی برده گناه بودیم و آن را اطاعت می‌کردیم. زمانی منکوحه شریعت و زیر سلطه طبیعت گناه‌آلود خود بودیم (چه زمانی که مذهب عادل‌سازی خود را تبعیت می‌کردیم، و چه زمانی که خودرایی‌مان همه چیز را مجاز می‌ساخت) و با زندگی خود آن را خشنود می‌ساختیم. اما مُردن ما در «جسد مسیح» (آیه ۴) همه چیز را بطور کلی و ابدی تغییر داده است. ما بنده خدا هستیم. پس چطور می‌توانیم و چرا باید گناه کنیم؟! ما بعنوان عروس مسیح، به او تعلق داریم. پس اگر می‌دانیم که او بخاطر ما مُرد، چطور ممکن است نتوانیم با قلبی شکرگزار، برای خشنود کردن او زندگی کنیم؟ پاسخ نهایی پولس به پرسش ۱۵:۶ عبارت است از دارا بودن همین هویت مسیحی (یعنی داشتن این چنین رابطه‌ای با خدا). اینکه بدانید در مسیح چه هویتی دارید، باعث می‌شود که از صمیم قلب بگویید: آیا در این لحظه، هم‌چون یک بنده گناه و منکوحه شریعت زندگی خواهیم کرد؟ به هیچ وجه!

پرسش‌هایی برای تأمل

۱. آیا می‌توانید نمونه‌هایی از زندگی گذشته خود و یا آشنایان خود را ذکر کنید که چگونه بندگی گناه، یک نوع «مرگ» است؟
۲. به چه طریقی رابطه با مسیح در مثال ازدواج، به شما انگیزه می‌دهد تا طوری زندگی کنید که او را خشنود کنید؟
۳. این تشبیه (ازدواج) چه تغییر کاربردی در زندگی کنونی شما به ارمغان می‌آورد؟

راستى بچى
FACT
Farsi & Assyrian Christian Teaching Ministries



رومیان ۷:۷ پرسش دیگری را پیش می‌کشد: «آیا شریعت گناه است؟» پولس قبلاً در **۱:۷-۶** بحث کرده بود که ما که با شریعت «ازدواج کرده بودیم» بواسطه مُردن مان در مسیح آزاد شده و حالا با مسیح ازدواج کرده‌ایم. او پیش‌بینی می‌کند که این بحث باعث شود خوانندگانش بپرسند: «آیا شریعتی که باید از آن «آزاد» شویم و اکنون «گنه‌گی حرف» (آیه ۶) محسوب می‌شود، به خودی خود چیز بدی است؟»

شریعت چه می‌کند؟

باز هم، در ابتدا پاسخ پولس (بسیار) کوتاه است، ولی به دنبال آن پاسخی (بسیار!) طولانی‌تر ارائه می‌دهد. پاسخ کوتاه این است: «حاشا!» (آیه ۷). در شریعت خدا هیچ‌گونه اشتباه یا نادرستی وجود ندارد. اما ما باید درک کنیم که شریعت به چه منظور داده شده است.

هدف اصلی شریعت، نشان دادن خصوصیت گناه است. این تنها راه درک بسیاری از اظهارات پولس در این آیه‌هاست. به عنوان مثال: «بلکه گناه را جز به شریعت ندانستیم.» (آیه ۷). اما چگونه این کار را انجام می‌دهد؟

ابتدا، گناه را برای ما به سادگی تعریف می‌کند. «زیرا که شهوت را نمی‌دانستیم، اگر شریعت نمی‌گفت که طمع موز» (آیه ۷). این بدان معناست که شریعت است که تعریف حسادت یا طمع را مشخص می‌کند. بدون این معیار، پولس نمی‌توانست بفهمد که اینها گناه هستند.

دوم، شریعت گناه را در ما برملا می‌کند. «زیرا بدون شریعت، گناه مُرده است» (آیه ۸). این گفته خاطر نشان می‌سازد که رویارویی با احکام خدا، در واقع گناه را در قلب‌مان تشدید و تحریک می‌کند تا نه تنها گناه را در حالت کلی ببینیم، بلکه روشن شود که چگونه گناه درون‌مان ساکن است. پولس این ایده را در آیه ۱۳ دوباره اظهار می‌کند: «... تا گناه بودنش ظاهر شود. بوسیله نیکویی، برای من باعث مرگ شد تا آنکه گناه به سبب حکم بغایت خبیث شود.»

پولس وضعیتی را بیان می‌کند که بواسطه آن، او فهمید که هر چه بیشتر سعی می‌کند تا از حسادت یا طمع اجتناب کند، حسادت و طمع در او بیشتر رشد می‌کنند! با مطالعه شریعت، گناه در زندگی‌اش، گناه‌تر می‌شود، یعنی بدتر و کاملاً غیرقابل توجیه می‌شود. آنوقت است که او می‌تواند گناه‌کار بودن و احتیاج خود را ببیند.

نکته پولس این است که شریعت نمی‌تواند ما را نجات دهد. از آنجا که شریعت به گناه‌کاران داده شده است، هدفش هرگز این نبوده و نخواهد بود که باعث نجات شود. اما می‌تواند و باید نشان‌مان دهد

که گناه کار هستیم و عمیقاً محتاج نجات. اگر شریعت کار خود را انجام ندهد، ما به دنبال مسیح نخواهیم گشت. در نتیجه، عمق و ماهیت گناه خود را انکار خواهیم کرد. به عبارت دیگر، پیش از آنکه بتوانیم نیاز و تمایل خود را به فیض خداوند در مسیح ببینیم، به شریعت نیازمندیم تا ما را نسبت به گناه «محکوم کند».

گناه چگونه از شریعت استفاده می کند

آنچه پولس می گوید، چیزی فراتر از آن است که شریعت گناه را نشان مان می دهد. او می گوید که شریعت، گناه را در ما تحریک و تشدید می کند. «لکن گناه از حکم فرصت جسته، هر قسم ... را در من پدید آورد ... لکن چون حکم آمد، گناه زنده گشت و من مُردم.» (ایه های ۸-۹).

گناه چطور این کار را به انجام می رساند؟ پاسخ اساسی این است که در قلب مان «انحراف» وجود دارد. این «انحراف» یعنی تمایل به انجام کاری که هیچ دلیلی برای انجام دادنش وجود ندارد، جز اینکه انجامش ممنوع شده باشد! همیشه در انجام کار نادرست (صرفاً به خاطر خلاف بودنش) نوعی شادی وجود دارد. نکته پولس دقیقاً همین است که تا زمانی که حکمی علیه شرارتی داده نشده، ممکن است احساس تمایل کمتری برای انجام آن داشته باشیم. اما زمانی که فرمان را می شنویم، حس «انحراف» ذاتی مان تحریک شده و مسند امور را بدست می گیرد.

این بینش، دروازه ای است برای درک ساختار گناه، یعنی اینکه گناه چه ماهیتی دارد. آگوستین تحلیلی کلاسیک از این نکته در کتاب «اعترافات» خود دارد. او به زمانی اشاره می کند که به عنوان یک پسر بچه، چند تا گلابی را زردیده بود. او بینش عمیق خود را از این تجربه این طور بیان می کند:

«در مجاورت تاکستان مان درخت گلابی پرثمیری بود که میوه اش هیچ جذابیته نداشت، نه قشنگ بود و نه خوشمزه! من به همراه چند نوجوان دیگر ... به این فکر افتادیم که درخت گلابی را تکان دهیم و میوه هایش را که می افتادند برداریم. یک شب دیر وقت، آن درخت را تکان دادیم و میوه هایش را زردیدیم. مقدار فراوانی گلابی ربودیم. شاید هم چند تا را مزه کردیم ... ولی همه آنها را نخوردیم، بیشتر گلابی ها را جلوی خوک ها ریختیم. لذت واقعی ما صرفاً انجام عملی بود که ممنوع شده بود. من خردم گلابی های بهتری داشتم، اما این کار را کردم تا فقط زدی کرده باشم. بعد از جمع کردنشان، طولی نکشید که آنها را دور انداختم. تنها چیزی که مزه کردم، شرارات خردم بود، شرارتی که در واقع از انجامش بسیار هم لذت بردم.»

(اعترافات - کتاب دوم - فصل چهارم)

آگوستین معتقد است که برای هر گناه همیشه «انگیزه عمیقی» وجود دارد. برای هر دروغ، زدی، و یا ناپاکی و بی رحمی که از کسی سر می زند، همیشه یک انگیزه سطحی مثل طمع و یا خشم وجود دارد. اما تجربه آگوستین از درخت گلابی (و مطالعه کتاب مقدس!) به او نشان داد که انگیزه نهایی گناه، این است که نقش خدا را بازی کند. آگوستین خود را در حال صحبت کردن با خدا تصور می کند و این چنین ادامه می دهد:

انگیزه نهایی گناه، این است که نقش خدا را بازی کند.

«بطور فاسد، همه آن کسانی که تو را تقلید می کنند، خود را از تو دور می سازند ... من در این

زدی‌ای که کردم، دل به چه چیزی بسته بودم؟ به چه طریقی، ناشیانه و فاسد، از خداوند تقلید کردم؟ آیا شکستن قوانین تو را لذت‌بخش یافتم... بی‌مکافات یافتم... و آیا سایه‌ای تاریک از قدرت مطلق تو ساختم؟ چه منظره‌ای! غلامی که از صاحب خود می‌گریزد ولی سایه‌ای را دنبال می‌کند!... آیا می‌توانستم از آنچه که قدغن شده بود فقط به این دلیل که قدغن شده بود، لذت ببرم؟»

(اعترافات- کتاب دوم- فصل ششم)

ما اشتیاقی شدید برای حاکمیت بر جهان و زندگی مان داریم. ما می‌خواهیم سلطان و ابر قدرت باشیم. هر فرمانی که خداوند صادر می‌کند، تجاوزی است به حریم حقی که برای حاکمیت خود قائلیم. [شریعت خدا] به ما گوشزد می‌کند که ما خدا نیستیم و مانع از داشتن حاکمیتی می‌شود که آرزوی ما را داریم. گناه، بطور ذاتی، نیرویی است که از هر گونه نقض این حاکمیت نفرت دارد. گناه مشتاق است تا خدا شود. اولین وسوسه‌ مار در باغ عدن چه بود؟ «مانند خدا خواهید بود» (پیدایش ۳:۴). این جوهره‌ اولین گناه بود که البته، جوهره و ماهیت گناهان همه‌ ما آدمیان نیز می‌باشد.

بنابراین، از آنجا که گناه در ذات خود مشتاق است نقش خدا را طوری بازی کند تا حاکمیت ما نقض نشود، هر شریعت و قانونی، قدرت و نیروی اصلی گناه را تحریک کرده، برمی‌انگیزاند. هر چه بیشتر با شریعت خدا رو در رو شویم، بیشتر نیروی گناه‌آلود گناه تشدید شده و واکنش نشان خواهد داد.

بدون شریعت زنده بودم

پولس می‌گوید که «زمانی» بود که او «بدون شریعت زنده بود» (رومیان ۷:۹). به نظر می‌رسد که او به تجربه‌ای در گذشته اشاره می‌کند، اما بحث‌های زیادی در مورد معنای آن در اینجا وجود دارد. برای یک پسر یهودی از یک خانواده مذهبی، «بدون شریعت» بودن به این معنا نیست که احکام را نمی‌دانست یا سعی در اطاعت از آنها نداشت. حتی به هنگامی که زندگی پولس هنوز تغییر نیافته بود، لحظه‌ای نبود که او با شریعت ناسازگار و نامربوط بوده باشد. بنابراین، و تقریباً بطور قطع، عبارت «بدون شریعت» به این معنا بود که او هرگز مطالبات حقیقی و ضروری شریعت را درک نکرده بود. او در نیافته بود که شریعت واقعاً چه می‌طلبد. آنچه پولس پیش روی خود می‌دید کثرت قوانین بود. او نه نیروی اصلی شریعت را می‌دید و نه قدرت نفوذ آن به عنوان یک مجموعه‌ واحد را. پولس هیچ درکی از تقدس نداشت. او مفهوم محبت کردن خدا در والاترین حد را نشناخته بود. پولس محبت نمودن همسایه به اندازه‌ خویشتن را درک نکرده بود. بنابراین او «بدون شریعت» بود.

اما منظور از این که او «زنده» بود چیست؟ پولس احتمالاً به ادراک شخصی که از خود داشته اشاره می‌کند. او در مورد خودش فکر می‌کرد که به لحاظ روحانی زنده بود، یعنی می‌توانست خدا را راضی و خشنود سازد. به گفته‌ پولس، دلیل درک ناقصی که او از «زنده بودنش» داشت، نادیده گرفتن و عدم آگاهی از مطالبات حقیقی شریعت بود. بنابراین، «لکن چون حکم آمد، گناه زنده گشت و من مردم». این بدان معناست که با آمدن حکم اتفاقی افتاد که به او نشان داد که او به هیچ وجه خدا را خشنود نساخته، بلکه تحت محکومیت قرار دارد. پولس در تصویر زشت و گویایی که از خود ارائه می‌دهد، می‌گوید: متوجه شدم که مردم! فکر می‌کردم من به لحاظ روحانی وضعیتم خوب است. در مقایسه با دیگران خودم را خوب و حتی بهتر می‌دیدم، اما بعد احساس شکست و محکومیت مرا از پا درآورد.

چه چیزی باعث این تغییر در آگاهی پولس شد؟ «حکم آمد» (آیه ۹). واضح است که شریعت خدا صدها سال قبل داده شده بود. بنابراین پولس نمی‌تواند در مورد «آمدن حکم» به جهان به مثل عطای شریعت بدست موسی صحبت کند. در عوض منظور او باید چنین باشد: توانستم احکام خدا را بطور واضح و روشن ببینم. گرچه پولس قبلاً هم آدم باوجدانی بوده، اما اکنون مطالبات اخلاقی شریعت خدا شدیداً بر او اثر گذاشت. او چیزی را تجربه کرد که غالباً «ملزم شدن به گناه» نامیده می‌شود.

به یاد داشته باشید، اینجا معنی این نیست که پولس نه هیچ‌گاه گناه خود را دیده بود و نه شریعت خدا را می‌شناخت، بلکه به این معنی است که او در نهایت، متوجه شد که «مُرده» است. شخصی که به دلیل شکست کامل و ناتوانی در حفظ شریعت خدا، محکوم و گمشده است. او فریسی متکبری بود که از جایگاه خود نزد خدا مطمئن بود (اعمال ۴:۲۶-۵؛ فیلیپیان ۴:۳ ب ۶) تا اینکه شریعت را خواند و متوجه شد که گناه‌کار است و در درسری جدی افتاده است. بر این اساس، «مرگ» بدین معنی است که شما بتوانید ببینید که به لحاظ اخلاقی ورشکسته هستید، هلاک شده‌اید، و نمی‌توانید خود را نجات دهید.

درونی، نه برونی

رومیان ۸:۷ نشان می‌دهد آنچه که پولس را «گشت» حکم «طمع مورز» بود. این تعجب آور نیست، زیرا پولس فریسی، به مانند همهٔ فریسیان، گناه را فقط در قالب اعمال ظاهری تعریف می‌کرد. آنها بر این باور بودند که تا زمانی که رفتار بد و عمل شریرانه‌ای از شما سر نزده است، شما گناه نکرده‌اید. این دیدگاه باعث می‌شد تا راحت‌تر بتوانند خود را شخصی مطیع و متعهد به شریعت به حساب آورند.

اما عیسی تعلیم داد که کل ده فرمان نه تنها به رفتار، بلکه به نگرش‌ها و انگیزه‌های درونی مان دلالت دارد. خداوند فرمود: در حقیقت شنیده‌اید که گفته شده است «قتل مکن» اما این بدان مفهوم نیز می‌باشد که ما نباید به برادر خود بی‌سبب خشم بگیریم و یا همسایه خود را نفرین کنیم! (به متی ۵: ۲۱-۲۲ مراجعه کنید).

با این حال، هنگامی که ده فرمان را، به همان سادگی که نوشته شده، می‌خوانید (خروج ۲۰: ۱-۱۷)، به راحتی می‌توانید آنها را فقط در قالب اعمال ظاهری و واضح ببینید. بنابراین به راحتی می‌توانید ادعا کنید که تک‌تک آنها را مراعات کرده‌اید و احساس کنید که به لحاظ روحانی «زنده» هستید. می‌توانید بگویید: من هرگز بُنی را پرستش نکرده‌ام، از پدر و مادرم نافرمانی نکرده‌ام، قتل نکرده‌ام، دروغ نگفته‌ام، دزدی و یا اینکه زنا نکرده‌ام. پس وضعیتم خوب است! به عبارت دیگر، اگر شریعت را فقط به منزله یک مجموعه قوانین رفتاری در نظر بگیرید که حفظ کردن آنها چندان هم سخت نیست، می‌توانید شریعت را به صورت سطحی و مصنوعی تفسیر کنید.

اما واقعیت این است که این دیدگاه شما تنها تا زمانی دوام خواهد آورد که به دهمین فرمان برسید. آخرین فرمان، حکمی است که نمی‌توان آن را به یک رفتار ظاهری تقلیل داد.

سر و کار «طمع مورز» با نگرش‌های درونی و مسائل قلبی است. «طمع ورزیدن» یعنی قانع نبودن به آنچه خدا به شما داده است. «طمع ورزی» شامل حسادت، خودخواهی، شکوه و شکایت می‌باشد. طمع ورزی صرفاً «آرزو داشتن» نیست، بلکه اشتیاق بت پرستانه‌ای است برای داشتن زیبایی، ثروت، تایید

و محبوبیت فراتر از هر آنچه دارید. اشتباه نیست که چنین چیزهایی را بخواهید، اما اگر نتوانید به آنها دسترسی پیدا کنید و این باعث شود که افسرده و تلخ شوید، این روحیه از آن رو است که تمایل شما نسبت به آنها تبدیل به طمع بُت‌پرستانه شده است.

پولس هرگز گناه را به عنوان آرزوهای درونی و امیال و کشش‌های بُت‌پرستانه درک نکره بود. او هرگز گناه را داشتن «طمع» اساسی بر علیه خداوند ندیده بود. یعنی نفهمیده بود که اگر خدا را تا به حدی محبت نکنی که تنها و تنها او برای تو کافی باشد، گناه کرده‌ای. در فکر او، گناه فقط محدود به شکستن قوانین می‌شد. پس، وقتی که به راستی فرمان دهم را خواند و معنای حقیقی آنرا درک کرد، چه اتفاقی افتاد؟ او درک کرد که این احکامی که به قوم خدا عطا شده بودند تا نحوه زندگی در دنیا را به آنان نشان دهند، در واقع «باعث موت گردید» (رومیان ۷: ۱۰). چرا؟ زیرا گناه، با استفاده از این فرمان، «مرا فریب داد» (آیه ۱۱) و «لکن گناه از حکم فرصت جسته، هر قسم طمع را در من پدید آورد» (آیه ۸). بنابراین، حکمی که پولس شکست؛ «مرا کشت» (آیه ۱۱). کمبود و نقص نه در شریعت (آیه ۱۲)، بلکه در نهاد پولس گناه‌کار نهفته بود. به لحاظ ظاهری، این امکان وجود داشت که پولس بسیار خوب و منزه بنظر رسد، اما از درون، او نمی‌توانست بیش از یک گناه‌کار باشد.

پرسش‌هایی برای تأمل

۱. راجع به چگونگی ایمان آوردن خود به مسیح فکر کنید. چگونه حقایق این آیه‌ها را در زندگی خود می‌بینید؟
۲. فرامین خدا بیش از آنکه درباره رفتارهای ظاهری ما باشند، مربوط به نگرش‌های درونی ما هستند. چگونه و چرا در خاطر نگاه داشتن این حقیقت می‌تواند ما را کمک کند؟
۳. آیا راه‌هایی وجود دارد که شما را وسوسه کنند تا دیدگاهی فریسی‌گونه از شریعت خدا و زندگی مسیحی داشته باشید؟

بخش دوم

همه این مطالب باعث می‌شود پولس پرسش دیگری را مطرح کند: «پس آیا نیکویی برای من [باعث] موت گردید؟» (آیه ۱۳). به عبارت دیگر، آیا شریعت یک قاتل است؟ او پاسخ می‌دهد: «حاشا!» یعنی به هیچ وجه! این گناه بود که از طریق «آنچه که نیکو بود» (یعنی شریعت)، او را کشت. گناه قاتل است و شریعت، سلاحش.

پولس بی‌ایمان یا پولس ایمان دار؟

در بقیه فصل ۷، پولس از تجربه خود در مبارزه با گناه زبان به سخن می‌گشاید. آیا او درباره خود به عنوان فردی بی‌ایمان صحبت می‌کند، یا یک ایمان‌دار؟ پرسش دشواری است و افراد متفکر بسیاری به هر دو طرف این قضیه معتقد بوده‌اند. بعضی باور دارند که یک ایمان‌دار نمی‌تواند مثل پولس بگوید: «لکن من جسمانی و زیر گناه فروخته شده هستم» (آیه ۱۴). پولس عملاً اعتراف هم می‌کند که بطور مستمر و حتی اجباری مرتکب گناه می‌شود: «که آنچه می‌کنم نمی‌دانم زیرا آنچه می‌خواهم نمی‌کنم، بلکه کاری را که از آن نفرت دارم بجا می‌آورم» (آیه ۱۵)، «زیرا می‌دانم که در من، یعنی در جسد هیچ نیکویی ساکن نیست، زیرا که اراده در من حاضر است اما صورت نیکو کردن نی» (آیه ۱۸). بنابراین، در طول تاریخ، بسیاری از مردم به این نتیجه رسیده‌اند که پولس در این آیها در رابطه با دوران قبل از ایمانش صحبت می‌کند.

اینجا، من می‌خواهم ادعا کنم که پولس از تجربیات فعلی خود در خصوص زندگی مسیحی‌اش صحبت می‌کند. شواهد ادعای من از قرار زیر می‌باشند:

- زمان فعل عوض می‌شود. زمان افعال بکار رفته در آیهای ۷-۱۳ گذشته می‌باشند، اما از آیه ۱۴ به بعد، تمام افعال زمان حال هستند. با یک خواندن سطحی متن می‌توان به سادگی مشاهده کرد که پولس راجع به «زمان حال حاضر» خود صحبت می‌کند.
- موقعیت عوض می‌شود. آیهای ۷-۱۳ صحبت از این می‌کند که گناه او را «می‌کشد». او مُرده است. اما از آیه ۱۴ به بعد پولس، مبارزه مداوم خود با گناه را شرح می‌دهد که در آن از تسلیم خودداری می‌کند.
- پولس مشتاق شریعت خداوند است: «زیرا بر حسب انسانیت باطنی، به شریعت خدا خشنودم» (آیه ۲۲)، هر چند که گناه در درون او در کار است، او به شریعت خدا خشنود است. اما بی‌ایمانان نمی‌توانند در قلب خود از شریعت خداوند لذت ببرند: «زانرو که تفکر جسم دشمنی خداست، چونکه شریعت خدا را اطاعت نمی‌کند، زیرا نمی‌تواند هم بکند.» (آیه ۷:۸) در اینجا، این ادعا که یک بی‌ایمان می‌تواند به شریعت خدا رغبت داشته و از آن لذت ببرد، قطعاً رد می‌شود. بر اساس این استدلال قوی، آیه ۷:۲۲ نمی‌تواند سخنان شخص بی‌ایمان باشد.

- پولس می‌پذیرد که او گناه‌کاری گمشده (هلاک شده) است: «زیرا می‌دانم که در من یعنی در جسد هیچ نیکویی ساکن نیست» (آیه ۱۸). بی‌ایمانان از گمراهی و گناه‌کار بودن خویش آگاه نیستند و [به همین دلیل] قادر نیستند که خودشان را نجات دهند. در واقع، حتی در ایمان‌داران رشد نکرده هم این تمایل دیده می‌شود که بدون آنکه عمیقاً از تباهی و شرارت قلب خود آگاه باشند، بیش از حد به خود اعتماد می‌کنند.

بنابراین، شواهد موجود در متن، سخن‌گو را «پولس زمان حاضر» می‌داند که ایمان‌دار بالغی است. البته، باید منصفانه این حقیقت را پذیرفت که این موضوعی است که ایمان‌داران حکیم و خداپرست در مورد آن تفاوت نظر دارند.

شریعت، شریعت و شریعت

بنابراین، اگر پولس در مورد تجربه زندگی به عنوان یک پیرو عیسی صحبت می‌کند، او چه چیزی را به ما می‌آموزد؟ منظور او واضح‌تر می‌شود اگر دریابیم که در این آیه‌ها پولس به سه روش متفاوت از کلمه «شریعت» استفاده می‌کند:

۱. گاهی اوقات «شریعت» به معنای قانون خدا است (مثلاً آیه‌های ۱۴، ۱۶، ۲۲، ۲۵).
۲. پولس در آیه ۲۱ از کلمه «شریعت» برای نشان دادن یک اصل استفاده می‌کند: «لهذا این شریعت را می‌یابم که...» منظور پولس این است: من درک کردم که یک اصل کلی وجود دارد و آن اینکه هر چه بیشتر سعی می‌کنم که کار خوب انجام دهم، بیشتر بدی و شر به بار می‌آورم.
۳. در آیه‌های ۲۳ و ۲۵ پولس از کلمه «شریعت» بیشتر به معنای نیرو یا قدرت استفاده می‌کند. «لکن شریعتی دیگر در اعضای خود می‌بینم... و مرا اسیر می‌سازد به آن شریعت گناه که در اعضای من است». پولس می‌گوید: زیرا بر حسب انسانیت باطنی، یعنی در عمق قلب و درون واقعی‌ام (۲۲)، و در ذهنم (۲۳) به شریعت خدا خشنودم. شریعت خدا اکنون قدرت اصلی در قلب و ذهن من است. اما قدرت دیگری در درون من وجود دارد که در واقع قدرت گناه است. هرچند که قدرت گناه، نیروی حاکم و نفوذکننده بر قلب من نیست، اما هنوز درون من است و بر علیه عمیق‌ترین خواسته‌هایم برای مقدس زیستن، مبارزه می‌کند.

منِ واقعی

پولس در آیه‌های ۱۴ تا ۱۷ به مطرح کردن مبارزه درونی خود می‌پردازد که هر ایمان‌دار تبدیل شده‌ای آن را تجربه می‌کند. سپس، او در آیه‌های ۱۸-۲۰ آن را به اختصار تکرار و در آیه‌های ۲۲-۲۳ خلاصه می‌کند.

از یک طرف، اکنون می‌توانیم در شناخت خود، با شریعت هم‌راستا شویم. اکنون یک مسیحی

می تواند بپذیرد که شریعت خدا «روحانی» است (آیه ۱۴)، می تواند مشتاق نگاه داشتن شریعت باشد (آیه های ۱۵ و ۱۸)، و می تواند «شریعت را تصدیق کند که نیکوست» (آیه ۱۶). هیچ یک از اینها در دوران بی ایمانی مان، امکان پذیر نبود. علاوه بر این، پولس می گوید که «بر حسب انسانیت باطنی، به شریعت خدا خشنودم». این گفته به این می ماند که بگوید: «قلب من» یا «خود واقعی من» به شریعت خدا خشنود است. پولس در اینجا تصدیق می کند که همه ما از خواسته ها و امیال متضاد خود آگاهیم. به تعبیری، «خویشتن های متعدد» داریم. برخی اوقات می خواهیم این باشییم و گاهی اوقات، چیز دیگری. از نظر اخلاقی، اکثر مردم احساس می کنند میان خویشتن های متعدد خود «پاره پاره» می شوند. فروید تا به آنجا پیش رفت که در مورد «libido» «میل جنسی درونی» (پراز امیال اولیه) و «superego» «فرا خویشتن» (وجدانی پراز استانداردهای اجتماعی و خانوادگی) بحث کرد. پرسش مهمی که همه ما با آن مواجه هستیم این است که: من امیال متفاوتی دارم، «خویشتن های» متفاوتی. کدام یک «خویشتن» واقعی من است؟ من چه چیزی را بیشتر می خواهم؟

پرسش مهمی که همه ما با آن مواجه هستیم این است که کدام یک «خویشتن» واقعی من است؟ من چه چیزی را بیشتر می خواهم؟

برای یک مسیحی، هر چند که مبارزه درون او هنوز به پایان نرسیده، این پرسش پاسخ داده شده است. «زیرا بر حسب انسانیت باطنی، به شریعت خدا خشنودم.» (آیه ۲۳).

البته، پولس می تواند ببیند که هنوز نیروی قدرتمند گناه و سرکشی همچنان درونش وجود دارد، اما این تمایلات، من واقعی او نیستند. «پس چون آنچه را نمی خواهم می کنم، من دیگر فاعل آن نیستم، بلکه گناه که در من ساکن است.» (آیه ۲۰) یک فرد مسیحی هویت تبدیل یافته ای دارد. همان طور که در فصل ۶ مشاهده کردیم، یک مسیحی («من» واقعی) در طلب خداست و شریعت خدا و تقدس را دوست دارد. گرچه گناه با قدرت زیادی در درون من باقی می ماند، اما دیگر شخصیت و زندگی مرا کنترل نمی کند. گناه هنوز هم می تواند ما را به بی اطاعتی از خدا سوق دهد، اما در حال حاضر، هرگونه رفتار گناه کارانه، ضدیتی است با عمیق ترین درکی (آن هویت تبدیل شده) که از خود یافته ایم. حتی اگر شخص مسیحی در برابر گناه شکست بخورد، او وجدان تبدیل شده ای دارد؛ او بر حسب انسانیت باطنی، یا «خود» واقعی، به شریعت خدا خشنود است. اما، از سوی دیگر، گناه همچنان آنجاست.

با وجود این که مسیحیان از شریعت الهی خشنود هستند، اما هنوز یک مرکز قدرتمند گناه درون آنان وجود دارد که «کاری را که از آن نفرت دارم» بجا می آورد (آیه ۱۵). نه شخص بی ایمان قادر است شریعت را حفظ کند (آیه های ۷-۱۳)، نه شخص ایمان دار! بسیاری از مردم از این سردرگم شده اند که به نظر می رسد پولس وضعیت فعلی خود را نه تنها در قالب یک مبارزه، بلکه مبارزه ای که تقریباً به شکست او انجامیده، به تصویر می کشد: «... لکن من جسمانی و زیر گناه فروخته شده هستم» (آیه ۱۴). اما دلیل آن که پولس این امور را این چنین مطرح می کند، آن است که او از دیدگاه خاصی به مبارزه خود می نگرد. پولس تاکید می کند که حتی به عنوان یک فرد مسیحی، شما قادر به حفظ نمودن شریعت نیستید. توجه داشته باشید که او از کلمه «من» چندین بار استفاده می کند. بنابراین می فرماید: در خودم، من هنوز قادر نیستم آن طور که باید، زندگی کنم. حتی با وجود هویت تازه، و داشتن محبت و لذت بردن از شریعت خدا، فرد مسیحی هنوز در حفظ شریعت کاملاً ناتوان است.

هشدار و تسلی

سخنان پولس در اینجا دربرگیرنده هشدار و دوجانبه و یک تسلی فوق‌العاده می‌باشد.

اول، به ما هشدار می‌دهد که هیچ‌کس تاکنون در زندگی مسیحی چنان پیشرفت نکرده که دیگر گناهانش را نبیند. این پولس رسول است که سخن می‌گوید! اگر خود را «فراتر» از گناه بدانیم، اگر همیشه احساس کنیم که مسیحیان بسیار خوبی هستیم، ما فریب خورده‌ایم. زیرا هرچه بالغ‌تر و به لحاظ روحانی بیناتر شویم، گناه را در قلب خود بهتر خواهیم دید. هرچه مقدس‌تر شویم، کمتر احساس تقدس خواهیم کرد. این دیدگاه، نوعی فروتنی کاذب نیست. حتی زمانی که می‌دانیم و می‌بینیم که بر بسیاری از عادت‌ها و رفتارهای بد خود غلبه کرده‌ایم، از ناطاعتی‌ها و ریشه‌های خودخواهانه موجود در درون خود آگاهی بیشتری خواهیم یافت. هر چه مقدس‌تر شویم، بیشتر در مورد عدم قدوسیت‌مان به نزد او تضرع خواهیم کرد.

دوم، به ما هشدار می‌دهد که هیچ‌کس نمی‌تواند به حدی پیشرفت کند که مبارزهای با گناه نداشته باشد. بسیار مهم است که انتظار مبارزهای را با طبیعت گناه‌کارمان داشته باشیم. در حقیقت، درست مانند خرسی زخمی که بسیار خطرناک‌تر از یک خرس سالم است، طبیعت گناه‌آلود ما نیز ممکن است فعال‌تر و لجوج‌تر شود، چراکه تولد تازه، زخم مهلکی بر آن زده است. جان اون، از پیوریتن‌های قرن هفدهم، نوشت:

«آن انسانی که بر روی صلیب میخ کوب شده است، در ابتدا با قدرت بسیار، تقلا، مبارزه، و تضرع می‌نماید. اما با از دست دادن خون و قدرت حیات خویش، تقلا و تلاش‌های او ضعیف و کمتر می‌شوند. [به همین منوال] هنگامی که شهوت [یا گناه] به مقابله با فرد مسیحی می‌آید، در مراحل ابتدایی، با خشونت بسیار زیادی مبارزه می‌کند تا او را بشکند، و با اشتیاق و تضرع بسیار و با جدیت و بی‌صبری در پی راهی است تا به حس رضایت و تسکین برسد و ممکن است موفق نیز بشود. دردی مهلک است که در ظاهر قدرت و نیروی بزرگی دارد، اما به سرعت در حال تحلیل رفتن است. به ویژه وقتی موفقیت قابل توجهی حاصل نکند.»

(کتاب: از بین بردن گناه در ایمان داران - ص ۳۰).

اما این قسمت از کلام خدا باعث تسلی ما نیز می‌شود. زمانی که با گناه مواجه می‌شویم، طبیعی است که فکر کنیم که حتما باید اشخاص وحشتناک، بسیار شرور، و یا نابالغی باشیم که گرفتار چنین مبارزهای شده‌ایم. اما **رومیان ۷** ما را تشویق می‌کند که وسوسه و درگیری با گناه، حتی در برخی موارد، تکرار کردن گناه، در راستای رشد شخص مسیحی است.

تضرع قلب شما

منظور از «تضرع قلب» این است که در قلب فرد مسیحی، همان‌طور که در مورد پولس مصداق داشت، دو فریاد (تضرع) بطور همزمان وجود دارد. اول، تضرع ناامید کننده‌ای است که حاصل دل‌سردی و روبرو شدن با تلاش‌ها و شکست‌های مان می‌باشد: «وای بر من که مرد شقی هستم! کیست که مرا

بدون پذیرش پستی و خواری خویش، هرگز شکوه انجیل را درک نخواهیم کرد.

از جسم این موت رهایی بخشد» (آیه ۲۴). هنگامی که شریعت خدا را به درستی بخوانیم و زمانی که به زندگی خودمان به صداقت بنگریم، می‌توانیم نتیجه بگیریم که ما «پست و خوار» هستیم. بدون پذیرش این حقیقت، هرگز شکوه انجیل را درک نخواهیم کرد. هرگز بصورت واقعی قدر دان انجیل و عدالتی که دریافت‌شدنی است نخواهیم بود. فقط و فقط اگر قلبمان واقعاً بخاطر خواری خود تضرع نماید، متعاقباً می‌توانیم به شناخت آن رهایی و امیدی دست یابیم که حاصل دو چیز است:

(الف) توبه از اعتماد کردن به خود.
(ب) و اعتماد کردن به آنچه که خدا انجام داده است.

چه کسی پولس (و ما) را رهایی خواهد بخشید؟ «خدا را شکر می‌کنم بوساطت خداوند ما عیسی مسیح» (آیه ۲۵).

پولس می‌داند که اگر با تلاش‌های خود پیش رود، شکست خواهد خورد. او ممکن است «به ذهن خود شریعت خدا را بندگی» کند اما «به جسم خود شریعت گناه را» بندگی می‌نماید (آیه ۲۵). پس، به تعبیری، نگاه آیه‌های ۲۴-۲۵ هم به آن چیزی است که پیشتر در این رساله مطرح شده، و هم به آنچه در فصل‌های بعدی مطرح خواهد شد. برای نجات یافتن، نه امیدی در خود داریم و نه می‌توان به اطاعت‌هایمان امید بست. تمامیت آنچه که هستیم و کل اعمالی که به جا آورده‌ایم، همه و همه، فقط مستحق داوری می‌باشند. همان‌طور که پولس در فصل‌های ۱ تا ۴ نشان داد، برای نجات یافتن، فقط می‌توانیم به پسر خدا اعتماد کنیم که بر صلیب جان خود را در راه ما فدا کرد. زیرا همان‌طور که در فصل‌های ۵ و ۶ مشاهده نمودیم، امید ما تنها می‌تواند بر عدالت او بنا شود. و به منظور داشتن هر گونه تغییر واقعی و اطاعت روزمره، لازم نیست بر تلاش‌های خود متکی باشیم. زیرا همان‌طور که در فصل ۷ این موضوع به خوبی بیان شد، باید بر کار روح‌القدس اتکاء نماییم. این آن چیزی است که زندگی و روابط ما را متبدل می‌سازد. این حقیقت، در ادامه رساله به رومیان، به تصویر کشیده شده است. ما «خوار و پست» هستیم. اما خداوند این‌طور نیست. او از طریق پسر خویش ما را نجات داد و از طریق روح خود ما را تبدیل می‌بخشد تا بتوانیم برای همیشه از او لذت ببریم. خدا را به واسطه عیسی مسیح، خداوندمان شکر باد.

پرسش‌هایی برای تأمل

۱. چگونه واقعیت زندگی مسیحی پولس، شما را در زندگی‌تان تشویق می‌کند؟
۲. چرا صادق بودن در قبال خواری و ناتوانی خویش و مطمئن بودن در مورد بخشش [خدا] می‌تواند قید و بندها را از ما بگشاید؟ چه اتفاقی می‌افتد اگر ما هر یک از این حقایق را فراموش کنیم؟
۳. کل رومیان ۱-۷ چه تغییری در محبت شما نسبت به مسیح ایجاد کرده است؟ در مورد تمایل شما برای خدمت به او چه؟ در مورد دیدگاه شما راجع به خودتان چه؟

واژه‌نامه

آزادی مشروط:

دوره‌ای که در طی آن توانایی‌ها و قابلیت‌های فرد مورد نظر، تحت مشاهده و آزمایش قرار می‌گیرد و در صورتی که عملکرد وی رضایت‌بخش باشد، به وی پاداشی تعلق خواهد گرفت.

آموزه:

مطالعه آنچه که در مورد خدا حقیقت دارد، و یا اظهار نظری پیرامون جنبه‌ای از آن حقیقت.

ابراهیم:

(ابرام هم نامیده شده) نیای قوم اسرائیل، و مردی که خدا با وی قرارداد (عهد) بست. خدا به او وعده داد که از خانواده‌اش ملتی بزرگ به وجود آورد، به ایشان سرزمینی ببخشد و به واسطه یکی از فرزندان‌ش همه ملت‌ها را برکت بدهد (به پیدایش ۱۲:۱-۳ مراجعه کنید).

ابراز ایمان:

کسی که در مورد خودش ادعایی دارد (مثلاً: وقتی یک شخص مسیحی ابراز ایمان می‌کند، منظورش این است که او یک مسیحی است)

اخلاقی:

عملی که درست و منطبق بر مجموعه‌ای از اصول اخلاقی باشد.

استعاره:

تصویری که برای توصیف چیزی به کار برده می‌شود، ولی نباید از آن برداشت تحت‌اللفظی کرد (مثلاً: "آن خبر هم‌چون دشنه‌ای در قلبش فرو رفت").

اصلاح‌گر دینی:

یکی از دو نسل اولیه مردمانی که در سدهٔ پانزدهم و اوایل سدهٔ شانزدهم به موعظه انجیل عادل شمرده شمرده‌گی محض ایمان پرداخته و با پاپ و کلیسای روم ضدیت کردند.

اعمال:

کارهایی که انجام داده و بکمال می‌رسانیم.

الزام:

مجباب شدن در مورد تقصیری.

امت‌ها:

مردمانی که از قوم یهود نیستند.

انجیل:

اعلان، که اغلب «مژده، یا خبر خوش» ترجمه شده. هنگامی که امپراتور روم چاپاری را برای اعلان خبر یک پیروزی یا دستور به اکناف امپراتوری می‌فرستاد، به این کار «انجیل» (gospel) می‌گفتند. انجیل خبر خوشی است که بدان ایمان بیاورند، نه نصیحت نیکویی که از آن پیروی کنند.

اوامر:

فرمان‌ها، یا دستورات.

ایمان:

اعتماد کامل قلبی.

بت‌پرستان:

کسانی که خدای حقیقی را نمی‌شناسند و نمی‌پرستند.

بشارت دادن:

با مردم درباره انجیل عیسای مسیح حرف زدن. مبشر کسی است که این کار را انجام می‌دهد.

پاک‌دین:

پیروان نهضتی که در سده‌های شانزدهم و هفدهم در بریتانیا شکل گرفت. این پاک‌دینان که پیوریتن‌ها نامیده شده‌اند سخت پایبند به کلام خدا، جلسات پرستشی بی‌پیرایه‌تر، تعهد و وقف بیشتر به پیروی از مسیح، و مقاومت فزاینده در برابر ساختارهای نهادینه شده سلسله مراتب در کلیسا بودند. بسیاری از ایشان به سرزمینی مهاجرت کردند که بعدها ایالات متحده نام گرفت و اکثر مستعمرات اولیه را تحت تأثیر عمیق خویش قرار دادند.

تمثیل:

مقایسه میان دو چیز، که معمولاً در آن یکی برای توضیح یا روشن شدن ماهیت دیگری به کار برده می‌شود.

توبه:

این واژه‌ای است نظامی، که معنای تحت‌اللفظی‌اش «عقب‌گرد» می‌باشد. منظور از آن بازگشتن از زندگی گذشته و پیمودن مسیری مخالف با آن است.

ثمره روح:

خصوصیاتی که روح‌القدس در وجود مسیحیان پرورش می‌دهد: محبت، خوشی، سلامتی، حلم، مهربانی، نیکویی، ایمان، تواضع و پرهیزکاری (به غلاطیان ۵: ۲۲-۲۳ مراجعه کنید).

جهان‌بینی:
 باورهایی که درک جهان پیرامون مان را تعیین می‌کنند، و همین باورها هستند که نحوه زندگی کردن ما را هم شکل می‌دهند. هر کس برای خود جهان‌بینی‌ای دارد.

حقیقت‌ذهنی:
 چیزی که بر پایه حواس و نظرات استوار باشد. مثلاً: "او زیباترین زن دنیاست" یک اظهار نظر ذهنی است.

حقیقت‌عینی:
 حقیقتی که بر پایه واقعیات ملموس استوار باشد، نه احساسات، مثلاً: "این زن همسر من است".

خودمختاری:
 توانایی تصمیم‌گیری بدون نیاز به راهنمایی از کسی دیگر، خودگردان بودن.

راست‌دینی (ارتودکسی):
 استاندارد، تعلیم پذیرفته شده مسیحی.

سلطان:
 فرمانروا، کسی که از قدرت کامل برخوردار است.

شریعت:
 معیارهای خدا، که در سراسر کتاب مقدس آمده است. با این حال، "شریعت" اغلب به قوانینی اطلاق می‌گردد که خدا به موسی و برای استفاده قوم اسرائیل در عهد عتیق اعطا فرمود تا قومش از آنها اطاعت کنند (به خروج ۱۷:۲۰-۱۷ مراجعه کنید).

شناختی:
 چیزی که بتوان آن را با قوه ادراک دریافت.

صعود:
 زمانی که عیسی زمین را ترک گفت و به آسمان برگشت تا بر دست راست خدای پدر بنشیند و حکومت کند (به اعمال ۱:۶-۱۱ و فیلیپیان ۲:۸-۱۱ مراجعه کنید).

عالی‌مقام:
 کسی که از رتبه یا موقعیت بالایی برخوردار است (مانند سفیر یا سناتور).

عبرانی:
 یهودی، شخصی از اتباع قوم اسرائیل.

عرفانی:
 غیرمادی، روحانی.

عهد:
بستن قرارداد میان دو طرف.

غیرت:
شور و اشتیاق شدید، سرسپردگی انعطاف ناپذیر نسبت به چیزی که با شور و اشتیاق فراوان همراه باشد.

فاسد:
میل یا عملی که کاملاً غلط باشد.

فریسی:
رهبران یکی از فرقه‌های یهودی قرن اول میلادی که شدیداً پایبند به رعایت احکام ظاهری شریعت الاهی بودند، و برای اطمینان از عدم نقض این قوانین، احکام دیگری را هم به شریعت افزوده بودند.

فیض:
لطفی که شخص دریافت کننده سزوارش نباشد. در کتاب مقدس، "فیض" در توصیف نحوه رفتار خدا با قومش به کار رفته است. از آنجایی که خدا سرشار از فیض است، به ایمان دارانش حیات جاودانی (افسیسیان ۴:۲-۸) و عطایایی جهت خدمت عطا می‌نماید (افسیسیان ۴:۷ و ۱۱-۱۳).

قدرت مطلق:
این حقیقت که خدا از قدرت کامل برای انجام هر کاری برخوردار است.

کار کردی:
عملی، واقعی.

کفرگویی:
زمانی که به خدا بی‌حرمتی شود و مورد تمسخر قرار بگیرد.

گرویدن:
لحظه‌ای که شخص برای اولین بار به خداوندی عیسی، پسر خدا اذعان پیدا می‌کند و او را به عنوان نجات دهنده خویش می‌پذیرد.

لیبرال‌ها:
کسانی که اظهار ایمان به مسیحیت می‌کنند، اما کلام خدا را مصون از خطا نمی‌دانند.

مأموریت اعطا شده:
سپردن مسئولیتی، کار یا تکلیفی ویژه.

مختون:
خدا در عهد عتیق به مردان قوم خود دستور داد که برای نشان دادن شناخت و اعتمادشان به او، و نیز به

نشانه تعلق داشتن به قوم خدا، خویشتن را ختنه نمایند (به پیدایش ۱۷ مراجعه کنید). در عین حال بدین طریق اعتراف می‌کردند که اگر با خدا عهدشکنی کنند، سزاوار آن هستند که از خدا منقطع گردند و دیگر نسلی از ایشان باقی نماند.

مغالطه:

نوعی از نتیجه‌گیری که هیچ ربطی به استدلال مربوطه نداشته باشد.

ملکوت خدا:

زندگی کردن تحت حاکمیت کامل عیسی مسیح. ما زمانی وارد ملکوت خدا می‌شویم که به پسرش عیسی روی آورده، توبه کنیم و به او ایمان بیاوریم. زمانی به طور کامل از مواهب ملکوت خدا بهره‌مند می‌گردیم که عیسی به این جهان بازگردد و پادشاهی خود را بر سراسر زمین مستقر سازد.

موسی:

رهبر قوم خدا در هنگامه‌ای که خدا ایشان را از اسارت مصر بیرون آورد. خدا شریعت و احکام خویش (از جمله ده فرمان) را از طریق موسی به قومش داد، و تحت رهبری موسی بود که قوم اسرائیل را به سوی سرزمین موعودی که بدیشان بخشیده بود، هدایت فرمود.

موعظه بالای کوه:

این اصطلاح برای توصیف موعظه‌ای به کار برده می‌شود که عیسی بر دامنه کوهی برای جماعت کثیری از مردم انجام داد. شرح کامل آن در انجیل متی فصل‌های ۵-۷ آمده است.

نسبت‌دادن:

دادن یا سهیم شدن یک خصوصیت (چه خوب و چه بد) به کسی دیگر، بدین ترتیب که آن خصوصیت به طور کامل به حساب آن شخص گذاشته شود.

نیایش کلیسایی:

شکلی از پرستش دسته جمعی، نظم و زبانی که در یک جلسه کلیسایی به کار برده می‌شود.

هرزگی/بی‌بندوباری:

زندگی کردن بر طبق حواس، نه اصول، به ویژه در ارتباط با روابط جنسی.

پیوست الف:

خلاصه رومیان ۱-۷

۱-۷..... زندگی کاری پولس: انجیل

آیه ۱	انجیل چیزی است که کل زندگی پولس پیرامون آن خلاصه شده.
آیه ۲	انجیل چیزی است که کل کتاب مقدس (عهد عتیق) پیرامون آن خلاصه شده.
آیه های ۳-۴	انجیل درباره عیسی است، کسی که هم خدا است و هم انسان.
آیه های ۵-۶	انجیل به اطاعت از طریق ایمان منجر می شود.
آیه ۷	سلامها!

۸-۱۵..... هدف پولس: موعظه کردن انجیل در روم

آیه های ۸-۱۰	پولس می خواهد به روم بیاید.
آیه های ۱۱-۵	با وجودی که آنان مسیحی هستند، پولس انتظار دارد که با موعظه انجیل، ایشان را هم برکت دهد.

۱۶-۱۷..... نظریه پولس: مخلص پیغام انجیل

آیه ۱۶ الف	انجیل شرم را از بین می برد (تأثیر انجیل).
آیه ۱۶ ب	انجیل نیرویی حیات بخش است (قدرت انجیل).
آیه ۱۶ پ	انجیل می تواند هر کسی را نجات ببخشد (گستره انجیل).
آیه ۱۶ ت	انجیل تنها کسانی را نجات می بخشد که ایمان داشته باشند (شرط انجیل).
آیه ۱۶ ت	انجیل نخست برای یهود آمد، و بعد برای امتها (تاریخچه انجیل).

..... محتوای انجیل

آیه ۱۷ الف	خدا عدالت کامل خویش را آشکار می سازد و آن را در اختیار ما قرار می دهد.
آیه ۱۷ ب	عدالت خدا را به وسیله ایمان می توان برای همیشه و منحصرآ دریافت نمود.
آیه ۱۷ پ	دریافت عدالت خدا منجر به داشتن روش نوینی برای زندگی می شود.

۱۸:۱..... غضب خدا: ظاهر شده و انسان سزاوار دریافت آن است

آیه ۱۸ الف	ظاهر شده: حضور غضب خدا در دنیای کنونی.
آیه ۱۸ ب	سزاوار: ما حقیقت را می دانیم ولی آن را سرکوب می کنیم تا آن طور که دوست داریم زندگی کنیم.

۱۹:۱-۲۵ غضب سزاوار خدا - ما هیچ "عذری نداریم"

..... خدا جلال خویش را آشکار می‌سازد
 آیه ۱۹ وجود خدا به سادگی مشهود است.
 آیه ۲۰ طبیعت خدا (قدرت و الوهیتش) در نظام آفرینش آشکار است.

..... بشریت پرستش و تمجید راستین را رد می‌کند
 آیه ۲۱ الف امتناع از تمجید یا شکر کردن آفریننده.
 آیه ۲۱ ب پردازش‌های استدلال‌ات واقعی و احساسات تزلزل‌ناپذیر از میان رفته‌اند.

..... بشریت پرستش و تمجیدی ساختگی بنا می‌کند
 آیه‌های ۲۲-۲۳ همگی ادیان و مکاتب ساختگی به پرستش مخلوقات مشغولند.
 آیه ۲۴ پرستش ساختگی به اسارت و اعتیاد منجر می‌شود ("تسلیم فرمود").
 آیه ۲۵ الف پرستش ساختگی بر ایمان به مجموعه‌ای از دروغ‌ها استوار است.
 آیه ۲۵ ب خلاصه: اگر خدای آفریننده را عبادت نکنیم، ناگزیر چیزهای آفریده شده را خواهیم پرستید.

۲۶:۱-۳۲ غضب خدا ظاهر شده- "عقوبت سزاوار ... یافتند"

آیه ۲۶ الف اصل غضب خدا: او ما را به عبادت دروغین مان تسلیم می‌کند.
 آیه ۲۶ ب- تأثیرات غضب خدا بر امیال.
 آیه‌های ۲۸-۳۲ تأثیرات غضب خدا بر ذهن و اراده.

۱:۲-۳ ما مطابق با شناخت مان مورد داوری قرار می‌گیریم (قسمت اول)

آیه ۱ داوری کردن شخص محکومیتی مضاعف برای وی به دنبال دارد (هم از جانب داور و هم از جانب خود شما). چرا؟
 آیه ۲ داوری خدا کاملاً عادلانه است.
 آیه ۳ ما با همان معیارهایی مورد داوری قرار می‌گیریم که در مورد دیگران به کار می‌بریم. بنابراین افراد اخلاقی و مذهبی در واقع بر خود داوری می‌کنند.

۴:۲-۵ بر طبق صبر خدا بر ما داوری می‌شود

آیه ۴ خدا هرگز آنچه را که سزاوارش هستیم به ما نمی‌دهد، بلکه می‌کوشد تا از طریق برکاتش ما را به توبه کردن وادارد.
 آیه ۵ اما اگر وی را انکار کنیم، در نهایت صبر خدا به داوری عظیم‌تری منتهی خواهد شد

۶:۲-۸ بر ما مطابق با اعمال مان داوری می شود

آیه ۶	اصل.
آیه ۷	حیات جاودانی نصیب کسانی می شود که در پی جلال و اکرامند.
آیه ۸	غضب نصیب کسانی می شود که اهل تعصب (خودخواه) هستند.

۹:۲-۱۱ بر ما مطابق با تبار و نسب مان داوری نمی شود.

آیه ۹	عذاب برای خودخواهان، صرف نظر از پیشینه و تبارشان.
آیه ۱۰	اکرام برای جویندگان جلال، صرف نظر از پیشینه و تبارشان.
آیه ۱۱	خدا داوری بی طرف است.

۱۲:۲-۱۶ ما مطابق با شناخت مان مورد داوری قرار می گیریم (قسمت دوم)

آیه های ۱۲-۱۳	تنها زمانی با شریعت خدا داوری می شویم که شریعت داشته باشیم.
آیه های ۱۴-۱۵	آنانی که شریعت ندارند، با شناختی که وجدان شان مستقیماً از شریعت درک کرده است، مورد داوری قرار می گیرند.
آیه ۱۶	داور کسی نیست جز عیسی.

۱۷:۲-۲۹ ناکامی دین و اخلاق گرایان

اعتماد به نفس اخلاق گرایان

آیه ۱۷ الف	آنان شریعت خدا را دارند.
آیه ۱۷ ب	آنان با خدا رابطه دارند.
آیه ۱۸	آنان اراده او را می دانند و تأیید می کنند.
آیه های ۱۹-۲۰	آنان اراده خدا را به دیگران هم تعلیم می دهند.

ناکامی اخلاق گرایان

آیه ۲۱	آنان می دزدند.
آیه ۲۲ الف	آنان مرتکب زنا می شوند.
آیه ۲۲ ب	آنان برای خود بت هایی دارند.
آیه ۲۳	از این رو ایشان ریاکار هستند.
آیه ۲۴	خلاصه: اخلاق گرایان نمی توانند شریعتی را که برایش حرمت قابل است، تحقق بخشد (و به همین خاطر باعث کفرگویی می شود).

ناکامی دین

آیه ۲۵	مراعات ظاهری اگر با واقعیت باطنی همراه نباشد، پوچ است.
آیه ۲۶	آنچه اهمیت دارد، واقعیت باطنی است.
آیه های ۲۷-۲۹	خلاصه: دین نمی تواند دل را متحول سازد. روحانیت حقیقی آن است که با تحول قلبی همراه باشد.

۱:۳-۸ پاسخ‌هایی به اعتراضات

- آیه ۱ پرسش: پولس، آیا تو می‌گویی که داشتن دین کتاب‌مقدسی هیچ مزیتی به حساب نمی‌آید؟
- آیه ۲ پاسخ: نه، چنین چیزی نمی‌گوییم. داشتن و دانستن کلام (“وحی”) خدا ارزش بسیاری دارد.
- آیه ۳ الف پرسش: آیا ایمان نیاوردن بسیاری از یهودیان به انجیل، شکستی برای کلام به شمار نمی‌آید؟
- آیه ۳ ب-۴ پاسخ: با وجودی که آنان ایمان نیاورده‌اند، اما وعده‌های نجات‌بخش خدا پابرجاست. بی‌ایمانی ما تنها راستین بودن او را آشکار می‌سازد!
- آیه ۵ پرسش: ولی اگر امین بودن او واکنشی به بی‌ایمانی ماست، پس او چطور می‌تواند کسی را داوری کند؟
- آیه‌های ۶-۷ پاسخ: او بی‌ایمانی را داوری خواهد کرد. این به معنی امین بودن وی در پاسخ به بی‌ایمانی ماست.
- آیه ۸ هر کس بگوید (و من نمی‌گوییم) که می‌توانید گناه کنید، چرا که خدا شما را محبت خواهد کرد، سزاوار آن داوری است.

۹:۳-۱۰ همه در “زیر گناه” گرفتار هستند

- گناه و خود ما
 آیه ۱۱ هیچ کس خدا را نمی‌طلبد، همه در فکر و دل خود مرتکب گناه می‌شوند.
 آیه ۱۲ هیچ کس از خدا اطاعت نمی‌کند، همه در اراده خود مرتکب گناه می‌شوند.

۱۱:۳-۱۸ همه در زیر قدرت گناه بسر می‌برند

- گناه و همسایگان ما
 آیه ۱۳ گناه و گفتار: هیچ حقیقتی در میان نیست.
 آیه ۱۴ گناه و گفتار: هیچ محبتی در میان نیست.
 آیه‌های ۱۵-۱۷ گناه و رفتار: ما اهل جنگ و مرافعه هستیم.

گناه و خدای ما

- آیه ۱۸ هیچ کس از خدا نمی‌ترسد.

۳ : ۱۹-۲۰ همه در زیر جرم گناه هستند

- آیه ۱۹ همه جهانیان باید پاسخ‌گو باشند.
 آیه ۲۰ الف همه جهانیان زیر محکومیت قرار دارند.
 آیه ۲۰ ب شریعت نمی‌تواند ما را نجات ببخشد؛ تنها محکومیت‌مان را به ما نشان می‌دهد.

۲۱:۳-۲۴..... چگونه می‌شود عدالت ظاهر شده از جانب خدا را دریافت نمود

- آیه ۲۱
 آیه ۲۲ الف
 آیه‌های ۲۲ ب-۲۳ همه به آن نیاز دارند و در دسترس همگان قرار دارد.
 آیه ۲۴
 آیه ۲۴
 آیه ۲۴

۲۵:۳-۳۱..... عدالت ظاهر شده از جانب خدا چگونه عرضه می‌شود

- آیه ۲۵
 آیه ۲۶
 آیه‌های ۲۷-۲۸ همه جلال را به خدا می‌دهد.
 آیه‌های ۲۹-۳۰ نشان می‌دهد که خدا، خدای کل جهان است.
 آیه ۳۱
 آیه ۳۱

۱:۴-۸..... چرا ابراهیم نجات یافت

به ابراهیم عدالت داده شد ("به حسابش گذاشته شد")، پس نجات یک هدیه است، نه چیزی که بشود آن را به دست آورد.

- آیه ۱
 آیه ۲
 آیه ۳
 آیه ۴
 آیه ۵
 آیه ۶
 آیه‌های ۷-۸

۹:۴-۱۷..... زمانی که ابراهیم نجات یافت

عدالت ابراهیم زمانی به او داده شد که هنوز ختنه و شریعت اعطا نشده بود، پس نجات برای همه است، نه فقط برای عده‌ای.

- آیه ۹
 آیه ۱۰
 آیه ۱۱

آنان گذارده خواهد شد.	
و یهودیانی که به وعده‌های خدا اعتماد می‌کنند نیز همان عدالت را دریافت خواهند کرد.	آیه ۱۲
ابراهیم پیش از اعطای شریعت، عادل محسوب گردید.	آیه ۱۳
با زندگی کردن بر طبق شریعت، شما نمی‌توانید آنچه را که وعده داده شده، دریافت کنید. تنها چیزی که نصیب‌تان می‌شود، عدم تأیید خداست.	آیه ۱۴
زیرا شریعت تنها می‌تواند کوتاهی (نقص‌های) شما را نشان‌تان بدهد.	آیه ۱۵
پس نجات، محض فیض و برای آنانی که به وعده ایمان داشته باشند، حاصل می‌شود، خواه یهودی باشند و خواه غیریهودی.	آیه ۱۶
همچنان که کلام خدا می‌گوید: او نه پدر یک ملت، که پدر ملت‌های بسیاری است.	آیه ۱۷

۴: ۱۸-۲۵ ابراهیم چگونه نجات یافت

ایمان ابراهیم برای ما یک‌جور مورد پژوهی است، پس در حقیقت ما می‌توانیم "فرزندان" او محسوب شویم

غایت ایمان: وعده در باره فرزندان بسیار (ذریه ابراهیم).	آیه ۱۸
واقع‌بینی ایمان: او موانع را انکار نکرد.	آیه ۱۹
تمرکز ایمان: جلال و قوت وعده دهنده.	آیه‌های ۲۰-۲۱
نتیجه ایمان: عدالتی که بحساب گذارده می‌شود.	آیه ۲۲
کلام خدا ایمان ابراهیم را نمونه‌ای برای ما قرار داده است.	آیه‌های ۲۳-۲۴
غایت ایمان ما: عیسی (ذریه ابراهیم)، که برای نجات ما مُرد و برخاست.	آیه ۲۵

۵: ۱-۸ مزایای عادل شمرده‌شدگی که اکنون دارا هستیم

..... توصیف آنان

سلامتی نزد خدا.	آیه ۱
دسترسی به فیضی که در آن پایداریم.	آیه ۲ الف
امید جلال.	آیه ۲ ب
خوشی در مصیبت.	آیه ۳ الف

..... رشد آنان: از طریق رنج

رنج، شخص عادل شمرده شده را مصمم‌تر و صبورتر می‌کند.	آیه ۳ ب
صبر و بردباری، اعتماد به نفس به وجود می‌آورد.	آیه ۴ الف

..... رشد آنان: از طریق تجربه (زندگی با) خدا

همه اینها به رشد در امیدی که داریم منتهی می‌شود.	آیه ۴ ب
که به واسطه تجربه کردن محبت خدا به واسطه روح‌القدس، عمیق‌تر می‌شود	آیه ۵

..... مرجع آنان

- آیه ۶ مسیح زمانی مُرد که ما فاقد شایستگی بودیم.
 آیه ۷ حتی پرمحبت‌ترین فرد هم حاضر نیست برای انسانی شریر بمیرد، اما ...
 آیه ۸ ... این دقیقاً کاری است که مسیح کرد.

۹:۵-۱۱ مزایای عادل شمرده‌شدگی که بعدها در اختیار ما قرار خواهند گرفت

- آیه ۹ اگر مسیح برای ما مُرد، پس می‌تواند حتی در روز داوری نیز ما را بعنوان نجات یافتگان حفظ کند.
 آیه ۱۰ الف پس اگر او زمانی که ما دشمنش بودیم برای ما مُرد، آیا حالا که دوست او محسوب می‌شویم، کمتر از آن برای ما خواهد کرد؟
 آیه ۱۰ ب و اگر او ما را با مُردنش نجات بخشید، پس مطمئناً هم‌اکنون با زنده بودنش حفظ‌مان خواهد کرد.
 آیه ۱۱ بنابراین حالا ما در پرتو آینده شادمانیم.

۱۲:۵-۱۴ ب کار آدم اول

..... ما در آدم مرتکب گناه شدیم

- آیه ۱۲ الف مرگ تنها نصیب آنانی می‌شود که گناه‌کارند.
 آیه ۱۲ ب پس مرگ در انتظار همه ماست، زیرا هنگامی که آدم گناه کرد، همه ما با او گناه کردیم.

..... ما بدون آدم مرتکب گناه می‌شویم.

- آیه ۱۳ الف از زمان آدم تا موسی، پیش از اعطای رسمی شریعت (یا ده فرمان)، گناه وجود داشت.
 آیه ۱۳ ب مردم بی‌شریعت به اندازه آنانی که شریعت دارند، تقصیر کار نیستند ...
 آیه ۱۴ الف ... اما مردم پیش از موسی هم به همان سرنوشت (مرگ) دچار بودند ...
 آیه ۱۴ ب بنابراین مردم به خاطر تقصیر حاصل از گناه آدم مُردند.

۱۴:۵ پ ۲۱ کار آدم دوم

..... آدم و مسیح از چه لحاظ با هم فرق می‌کنند؟

- آیه ۱۴ پ کار آدم "نمونه"‌ای از کار مسیح است.
 آیه ۱۵ نجاتی که یک انسان به ارمغان آورد، بسیار بیشتر از گناهی بود که یک انسان دیگر آورده بود.
 آیه ۱۶ مسیح نه تنها جرم گناه آدم، بلکه جرم همه انسان‌های دیگر را نیز می‌پوشاند.
 آیه ۱۷ عدالت‌تاوانی معادل جرم را می‌طلبد، اما فیض بسیار افزون‌تر از استحقاق ماست.

-آدم و مسیح از چه لحاظ به هم شبیه هستند؟
 آیه ۱۸ همان گونه که گناه آدم برای ما تقصیر به بار آورد، اطاعت مسیح برای ما عدالت به ارمغان می آورد.
 آیه ۱۹ به عبارتی مشخص تر: یکتا عمل آدم ما را (پیش از آنکه گناهی کرده باشیم) به لحاظ حقوقی گناه کار ساخت، و یکتا عمل مسیح هم ما را (پیش از آنکه عدالتی داشته باشیم) به لحاظ حقوقی عادل می گرداند.
 آیه ۲۰ زمانی که موسی شریعت رسمی را آورد، گناه دیدنی تر و بدتر شد، اما ...
 آیه ۲۱ ... وقتی مسیح آمد، فیض غالب شد و حیات جاودانی به بار آورد.

۱:۶ پرسش اول (یکی از ۴ پرسش)

آیه ۱ آیا پیغام نجات محض فیض، عذر موجهی است تا شما از نظر اخلاقی هیچ تغییر نکنید؟

۲:۶-۱۰ پاسخ قسمت اول: نه، انجیل موقعیت جدیدتان نسبت به گناه را به شما می شناساند.

- آیه ۲ ما زمانی که مسیحی شدیم، نسبت به گناه مُردیم.
 آیه های ۳-۵ "ما می دانیم" که وقتی با مسیح تعمد گرفتیم، با او مُردیم تا زندگی تازه ای را آغاز کنیم.
 آیه های ۶-۷ "ما می دانیم" که خود کنهه مان کنار گذاشته شد تا تأثیر گناه در ما خنثی شود.
 آیه های ۸-۱۰ "ما می دانیم" که قدرت رستاخیز مسیح، در ما هم پیروز خواهد شد.

۱۱:۶-۱۴ پاسخ قسمت دوم: نه، انجیل قدرت غلبه بر گناه را به شما هم می دهد

- آیه ۱۱ با وجودی که می دانید نسبت به گناه مُرده اید، باید با خودتان مانند کسی که نسبت به گناه مُرده است رفتار کنید.
 آیه های ۱۲-۱۳ در اتحاد با مسیح، شما می توانید یا از گناه اطاعت کنید یا از خدا، پس از خدا اطاعت کنید.
 آیه ۱۴ از آنجایی که دیگر زیر شریعت نیستید، تسلط گناه بر شما شکسته شده و خواهد شد.

۱۵:۶ پرسش دوم: آیا انجیل (این پیغام که دیگر شما "زیر شریعت" نیستید) دست شما را باز می گذارد که هر طور دوست دارید زندگی کنید؟

۱۶:۶-۲۳ پاسخ قسمت اول: نه! شما یا می توانید بنده گناه باشید یا خادم خدا، اما هیچ کس آزاد نیست.

- آیه ۱۶
آیه‌های ۱۷-۲۳ تنها دو نوع بندگی وجود دارد: بردگی گناه یا بندگی خدا.
آیه‌های ۱۷-۱۸ خاستگاه هر یک: زاده شدن در اسارت گناه، وارد شدن به بندگی خدا از طریق ایمان.
- آیه ۱۹
هر یک چطور پیش می‌روند: بردگی گناه به شرارت روزافزون منجر می‌شود و بندگی خدا به تقدس می‌انجامد.
- آیه‌های ۲۰-۲۳ نتایج هر یک: مرگ (شامل از هم پاشیدگی کنونی) یا حیات جاودانی.

۱:۷-۶ پاسخ قسمت دوم: نه! شما می‌توانید یا با شریعت ازدواج کنید یا با مسیح، اما هیچ‌کس آزاد نیست

- آیه‌های ۱-۳ مثال: زنان بسته به شوهران شان هستند تا زمانی که مرگ شوهر ایشان را آزاد کند
- آیه‌های ۴-۶ کاربرد: ما با مسیح ازدواج کرده‌ایم! بنابراین اکنون (درست مانند همه اشخاص متأهل) با ریسمان محبت به او بسته شده‌ایم، نه با ترس.
- آیه ۴ هر یک چگونه آغاز می‌شود: زاده شدن در پیوند با شریعت ... وارد شدن به پیوند با مسیح به وسیله مرگ او.
- آیه‌های ۵-۶ نتایج هر یک: زیر تسلط طبیعت گناه، که به مرگ می‌انجامد ... خدمت کردن در طریق روح‌القدس.

۷:۷ الف پرسش سوم: آیا شریعت چیز بدی است (چراکه بسته بودن به شریعت باعث شرارت می‌شود)؟

۷:۷ ب- ۱۲ پاسخ: نه، این وجود گناه در من بود که شریعت را بی‌اثر می‌ساخت

- آیه ۷ ب شریعت ماهیت گناه را، آن‌چنانکه هست، آشکار می‌سازد.
- آیه ۸ آشکارسازی گناه توسط شریعت، آن را بیشتر برمی‌انگیزد.
- آیه ۹ شریعت به گناه محکوم می‌کند.
- آیه‌های ۱۰-۱۱ بدین ترتیب شریعت هم بر شدت گناه می‌افزاید و هم بر شدت محکومیت جرم.
- آیه ۱۲ خلاصه: شریعت خوب است، ولی من گناه کارم.
- آیه ۱۳ الف پرسش چهارم: آیا شریعت قاتل است؟
- آیه ۱۳:۷ ب پاسخ: نه، گناه قاتل است.

۱۴:۷-۲۵ تجربه ما از گناه باقی مانده (آیه‌های ۱۸-۲۰ مطالب آیه‌های ۱۴-۱۷ را تکرار می‌کنند)

- آیه‌های ۱۴ و ۱۸ ضعف ما: طبیعت گناه‌آلود در ما باقی مانده، که متمایل به شرارت است.
- آیه‌های ۱۶-۱۹ و ۱۹ کشمکش درونی ما: گناه ما را به سوی انجام کارهایی که از آنها متنفریم، سوق می‌دهد.

- آیه‌های ۱۷ و ۲۰
 هویت ما: پس به تعبیری، زمانی که گناه می‌کنیم، این گناه مانده در وجود ماست که آن را مرتکب می‌شود، نه خود واقعی مان.
 آیه ۲۱
 مخمصة ما: هر چه بیشتر در پی نیکو بودن و انجام کارهای نیکو باشیم، شرارت درون مان بیشتر بر ما فشار می‌آورد.
 آیه‌های ۲۲-۲۳
 دو نیروی موجود در دل فرد مسیحی: محبت کردن شریعت خدا در خود واقعی ام ("شریعت ذهن من") و گناهی که از شریعت خدا بیزار است ("شریعت اعضای من")
 آیه‌های ۲۴-۲۵
 دو فریادی که از دل فرد مسیحی به گوش می‌رسند: ناامیدی: کیست که مرا برهاند؟ امید: مسیح مرا رهانیده و باز هم خواهد رهانید!

پیوست ب: شناسایی بت‌های نهفته در قلب انسان

بت‌پرستی چیست؟

در کتاب رومیان، پولس کالبدشناسی عمیقی از مقوله گناه ارایه می‌دهد. او به ما نشان می‌دهد که گناه صرفاً در حد یک سری تخطی‌های رفتاری نیست، بلکه اثر آن را می‌توان در سطح عمیق‌تری، یعنی در انگیزه‌های خود مشاهده کرد. از این رو، همچنان که وی در رومیان ۸ توضیح می‌دهد، تنها با نیروی اراده نمی‌توان در برابر گناه ایستادگی کرد، بلکه روح‌القدس باید از طریق عملی کردن حقایق انجیل، انگیزه لازم را در ما پدید آورد.

ولی در فصل‌های ۱-۷، پولس نخست ماهیت واقعی گناه و نحوه عملکرد آن در اعماق وجود انسان را به ما نشان می‌دهد. به منظور ادای این مطلب بطور کامل، در این پیوست سعی بر آن است تا با یاری جستن از سایر مطالب کتاب مقدسی، به گردآوری تعالیم پولس پرداخته شود.

تا اینجا کار، پولس چنین گفته است:

۱. مشکل ریشه‌ای ما عدم تمایل‌مان به جلال دادن خدا، و قرار ندادن وی در کانون زندگی‌مان، یعنی جایگاهی که شایسته اوست، می‌باشد. "زیرا هر چند خدا را شناختند، ولی او را چون خدا تمجید و شکر نکردند" (۲۱:۱).
۲. از این رو، ما مخلوقات را "خدایان" خویش قرار دادیم. هر یک از ما برای انکار تسلط خدا بر زندگی‌اش، ترجیح می‌دهد که یک مخلوق یا ساخته دست خدا را وارد زندگی‌اش کرده و آن را بپرستد. ما "مخلوق را به عوض خالق" پرستیدیم (۲۵:۱). به هر حال باید چیزی را پرستید.
۳. از این رو، زندگی هر یک از ما آدمیان با یک دروغ منحرف می‌شود. در بستر همه انتخاب‌ها، ساختارهای عاطفی، و شخصیتی ما، یک نظام اعتقادی دروغین وجود دارد که حول یک بت شکل گرفته است. این اعتقاد که در کنار خدا چیز دیگری هم هست که می‌تواند به ما زندگی و شادمانی ببخشد، چیزهایی که اعطایش تنها از عهده خدا ساخته است و بس. ما "حق خدا را به دروغ مبدل" کرده‌ایم (۲۵:۱). علاوه بر عیسی به چیز دیگری چشم دوخته‌ایم تا "نجات دهنده" و "عدالت" ما باشد، چیزی که بتواند از ما آدم‌های خوب و قابل پذیرشی بسازد.
۴. اما زندگی هر یک از ما، خود گونه‌ای از اسارت است. هیچ‌کس به معنای واقعی کلمه "آزاد" نیست، چونکه ما باید به هر حال در خدمت آن چیزی باشیم که به خاطرش زندگی می‌کنیم. پس مردم "عبادت و خدمت نمودند مخلوق را" (۲۵:۱). از آنجایی که هر انسان باید یک

”یکویی“ مطلق داشته باشد که با آن دست به گزینش‌های دیگر بزند و چیزهای دیگر را ارزش گذاری یا داوری کند، همه ما ”خویشتن را به بندگی کسی تسلیم کرده‌ایم“ (۱۶:۶). به همین خاطر هر انسانی در «خدمت متعهدانه» «خداوندی» است که اراده‌اش را از طریق بدن‌های ما به انجام می‌رساند (۱۶:۶-۱۹).

۵. حتی پس از ایمان آوردن مان به مسیح هم آن نجات دهندگان [خداوندگاران] دروغین گذشته، و نیز نظام‌های اعتقادی کاذب‌شان زندگی ما را دچار انحراف می‌سازند. مگر اینکه قدرت روح‌القدس به طور مداوم ذهن و قلب ما را تازه سازد (۱۴:۷-۲۵).

۶. کلید آزادی، به کارگیری انجیل فیض است. ”زیرا گناه بر شما سلطنت نخواهد کرد، چونکه زیر شریعت نیستید بلکه زیر فیض“ (۱۴:۶).

در اینجا برای خلاصه کردن تعلیم کتاب‌مقدس در رابطه با بت‌پرستی، از پیدایش ۳ (عبارتی که هنگام نگارش رومیان ۱۸:۱-۳۱ و ۱۲:۵-۲۱، ذهن پولس را اشغال کرده بود) استفاده می‌شود. می‌توانیم این آیه‌ها را گام‌هایی شش‌گانه تصور کنیم:

۱-غرور. گناه در سودای خدا بودن، قائم به ذات بودن، و تسلط بر نفس می‌باشد. گناه یک اشتیاق است، اشتیاقی برای خلق کردن یک زندگی امن، مستقل و جدا از خدا. گناه یعنی عدم تمایل به توکل به خدا، و انکار این حقیقت که ما مخلوقاتی وابسته به او هستیم. بنابراین، مار به حوا چنین وعده می‌دهد: ”مانند خدا ... خواهید بود“ (۵:۳).

۲-ترس. غرور ناشی از گناه، به آگاهی فراگیر نسبت به ضعف و تقصیرات مان منجر می‌شود. پس این انگیزه در وجودمان بیدار می‌شود که با پنهان کردن خود از خدا، خویشتن و دیگران، در پی کنترل و ارزشمند بودن باشد. ”ترسان شدم ... پس خود را پنهان کردم“ (۱۰:۳).

۳-دروغ. اضطراب ناشی از گناه، ما را به سمتی سوق می‌دهد که برای خودمان یک نظام اعتقادی مبتنی بر بُت بسازیم تا به وسیله آن و در استقلال از خدا قدرت و ارزش به دست آوریم. برای همین چیزهاست که ما به بُت‌ها توکل می‌کنیم. نظام بت‌پرستی، ادراک مان را از خودمان، موفقیت و شکست، جهان و دیگران دست‌خوش انحراف می‌کند. ”هر آینه نخواهید مُرد، بلکه خدا می‌داند در روزی که از آن بخورید، چشمان شما باز شود“ (۴:۳-۵).

۴-خود عادل شمردگی. زندگی بر پایه دروغ به زیستن برای خشنودی بُت‌ها منجر می‌شود. انتخاب‌ها و رفتارها به گونه‌ای طراحی می‌شوند تا بر کاتش را بجوییم و از لعنت‌هایش امتناع ورزیم. اساسا همه نظام‌های بت‌پرستی گونه‌ای از ”عدالت بر مبنای اعمال“ هستند که هر یک برای خود مجموعه‌ای از معیارها و قوانین به همراه دارند. ”سترها برای خویشتن ساختند“ (۷:۳).

۵-شهوات. از آنجایی که به بُت‌ها این قدرت را می‌دهیم که ما را عادل بسازند، پس نمی‌توانیم آنها را نداشته باشیم. این امر در ما امیال و انگیزه‌های قوی و مفراطی به وجود می‌آورد که بر ما مسلط می‌شوند و از کنترل ما خارج می‌باشند. بُت‌های ما، با ارایه تصاویری واضح و روشن از شریطی که باور می‌کنیم باعث

شادی و موفقیت‌مان می‌شوند، خیالات‌مان را تسخیر کرده، و کنترل ما را در دست می‌گیرند. "اشتیاق تو به شوهرت خواهد بود و او بر تو حکمرانی خواهد کرد" (۱۶:۳).

۶- بدبختی‌های گوناگون. بسته به موقعیت و نحوه پیشرفت تلاش‌هایی که برای عادل جلوه دادن خویش انجام می‌دهیم، دچار درد و رنج‌های متفاوتی خواهیم شد. اگر کسی یا چیزی مانع از رسیدن ما به چیزهایی شود که خواهان‌شان هستیم، خشم و جودمان را فرا می‌گیرد و تقصیر را به گردن دیگران می‌اندازیم. اگر در موقعیتی قرار بگیریم که بت‌هایمان مورد تهدید قرار گیرند، ترس و اضطراب عمیقی بر ما چیره می‌شود. اگر بت‌مان را بطور قابل ملاحظه‌ای مایوس کنیم، نومیدی و انزجار از خود یا حس تقصیر و جودمان را فرا می‌گیرد. اگر موفق شویم بت‌مان را به خوبی خشنود سازیم، باز گرفتار پوچی و ملالت خواهیم شد.

شناسایی بت‌هایمان

در اینجا فهرستی (هرچند ناکامل) از "دروغ‌های زندگی‌مان" که مبتنی بر بت‌پرستی هستند ارائه شده است.

زندگی تنها زمانی معنا خواهد داشت، یا من زمانی ارزش خواهیم داشت که ...

- ... بر دیگران قدرت و نفوذ داشته باشم. (بت‌پرستی قدرت)
- ... دیگران دوستم داشته باشند یا به من احترام بگذارند. (بت‌پرستی مقبولیت)
- ... این نوع از لذت، یا این کیفیت بخصوص از زندگی را تجربه کنم. (بت‌پرستی آسایش)
- ... فلان ظاهر یا فلان اندام بخصوص را داشته باشم. (بت‌پرستی پیکره-سیما)
- ... توانایی آن را داشته باشم که در زمینه ... بر زندگی خودم خداوندی کنم. (بت‌پرستی کنترل)
- ... مردم به من وابسته و نیازمند باشند. (بت‌پرستی کمک)
- ... کسی باشد که از من مراقبت کرده و در امان نگاه دارد. (بت‌پرستی وابستگی)
- ... از قید هر تکلیف یا مسئولیتی در قبال مراقبت از هر کسی، رها باشم. (بت‌پرستی عدم وابستگی)
- ... بسیار مولد و سازنده باشم، و کارهای زیادی انجام دهم. (بت‌پرستی کار)
- ... مرا برای دست‌آوردها یا موفقیت‌هایی که در کارم به دست آورده‌ام، بشناسند. (بت‌پرستی موفقیت)
- ... از سطح معینی از ثروت، آزادی مالی، و دارایی‌های قابل توجه برخوردار باشم. (بت‌پرستی ماده‌گرایی)
- ... به قوانین اخلاقی دین خود پایبند باشم و همهٔ فرایض آن را به جا بیاورم. (بت‌پرستی دین)

... فلان شخص در زندگی‌ام باشد و از بودن با من احساس خوشبختی کند. (بت‌پرستی فرد خاص)

... احساس کنم که به هیچ دین و تشکیلات مذهبی‌ای وابسته نیستم و اخلاقیات ساخت خودم را دارم. (بت‌پرستی بی‌دینی)

- ... نژاد و فرهنگم در اعتلا باشد و از جهاتی برتر شناخته شود. (بت‌پرستی نژادی/فرهنگی)
- ... فلان گروه خاص اجتماعی، تخصصی یا غیره مرا در خود جا دهد. (بت‌پرستی تعلق)
- ... فرزندانم و یا والدینم خوشحال و از من راضی باشند. (بت‌پرستی خانواده)
- ... آقا یا خانم "مناسب" عاشق من باشد. (بت‌پرستی رابطه)
- ... گرفتار مخمصه یا مشکل بشوم. تنها آن زمان است که احساس می‌کنم انسان شریف، سزاوار

محبت، یا قادر به مواجهه با حس تقصیر هستیم. (بت‌پرستی رنج)
 ... جنبش یا حزب سیاسی من در حال پیشرفت باشد و بر نفوذ یا قدرتش افزوده شود. (بت‌پرستی
 ایدئولوژی)

زمانی که احساساتی منفی را تجربه می‌کنیم، در اطرافمان به دنبال منابع بت‌پرستی موجود می‌گردیم.
 برای مثال:

- اگر خشمگین هستید، پرسید: «آیا چیزی هست که برای من بیش از حد اهمیت داشته باشد؟ چیزی که به خودم بگویم، "هر طور شده، باید آن را داشته باشم؟" آیا دلیل عصبانی بودنم این است که نگذاشته‌اند آن چیزی را که فکر می‌کنم وجودش برایم بسیار ضروری است، داشته باشم؟»
- اگر ترسان یا به شدت نگران هستید، پرسید: «آیا چیزی هست که برای من بیش از حد اهمیت داشته باشد؟ چیزی که به خودم بگویم، "هر طور شده، باید آن را داشته باشم؟" آیا دلیل هراسان بودنم این است که چیزی که فکر می‌کنم وجودش برایم بسیار ضروری است، مورد تهدید قرار گرفته؟»
- اگر دل‌سرد یا از خود بیزار هستید، پرسید: «آیا چیزی هست که برای من بیش از حد اهمیت داشته باشد؟ چیزی که به خودم بگویم، "هر طور شده، باید آن را داشته باشم؟" آیا دلیل افسرده بودنم (آن هم به این شدت!) این است که چیزی را که فکر می‌کنم وجودش برایم بسیار ضروری است، از دست داده‌ام یا در آن شکست خورده‌ام؟»

بدین ترتیب و با طرح چند پرسش بازشناختی، می‌توانیم به ریشه ماهیت بت‌هایمان پی ببریم:

- بزرگ‌ترین کابوس من چیست؟ بیش از هر چیز در مورد چه چیزی نگران هستم؟
- اگر شکست بخورم یا آن چیز را از دست بدهم، آیا شکست یا فقدان باعث می‌شود که احساس کنم حتی دیگر نمی‌خواهم به زندگی ادامه بدهم؟ چه عاملی مرا به ادامه زندگی تشویق می‌کند؟
- وقتی اوضاع خراب یا دشوار است، به چه چیزی تکیه می‌کنم یا از چه چیزی دل‌داری می‌یابم؟
- به چه موضوعی به راحتی فکر می‌کنم؟ وقتی مشغله‌ای ندارم، ذهنم به کدام سو کشیده می‌شود؟ چه چیزی ذهن مرا به خود مشغول می‌کند؟
- چه دعای اجابت نشده‌ای وجود دارد که بطور جدی مرا به این فکر انداخته که از خدا روی گردان شوم؟
- چه چیزی باعث می‌شود که خود را با ارزش‌ترین شخص حس کنم؟ به چه چیز بیش از همه افتخار می‌کنم؟
- از زندگی واقعا چه می‌خواهم و چه انتظاری دارم؟ چه چیزی واقعا مرا خوشحال می‌کند؟

هنگامی که به این پرسش‌ها پاسخ دهیم، موضوعات مشترک ممکن است خود را آشکار کنند. شاید شروع به دیدن چیزهایی کنیم که برایمان خیلی اهمیت دارند: همان چیزهایی که از قرار معلوم اربابان «کارکردی» ما به شمار می‌روند.

برچیدن بساط بت‌هایمان

به مجردی که بت‌هایمان را شناسایی کردیم، برای برچیدن بساطشان سه راه پیش روی ماست.

۱. رویکرد «اخلاقی» می‌گوید: مشکل شما این است که اینجاها مرتکب گناه می‌شوید. توبه کنید و دست از ارتکاب آن بکشید! این رویکرد بر رفتار ظاهری متمرکز است، پس به اندازه لازم وارد عمق مسئله نمی‌شود. ما باید دلیل رفتار گناه‌آلود را پیدا کنیم: چه امیال مفراطی در کارند و چه بت‌ها و باورهای دروغینی در پس این امیال مخفی شده‌اند؟ اینکه صرفاً به شخصی بدبخت بگوییم: «توبه کن و زندگی‌ات را تغییر بده»، به او هیچ کمکی نمی‌کند چون سرچشمه عدم خویشتن‌داری اعتقاد به این باور است که: «اگر این چیز را بدست نیاورده‌ای، هر چند موازین اخلاقی را مراعات کنی، همچنان یک شکست خورده هستی.» باید این باور را کنار گذاشته از آنچه که در زیر گناه مزبور قرار دارد، یعنی بت‌پرستی مخصوص خود، توبه کنید.

۲. رویکرد «روانشناختی» می‌گوید: مشکل شما این است که نمی‌بینید خدا شما را همان‌گونه که هستید، دوست دارد. این رویکرد بر احساسات متمرکز است. پس به اندازه لازم وارد عمق مسئله نمی‌شود. ما باید دلیل ناراحتی این شخص و یا احساس محبت ندیدنش را پیدا کنیم: چه امیال مفراطی در کارند و چه بت‌ها و باورهای دروغینی در پس این امیال مخفی شده‌اند؟ اینکه صرفاً به شخصی بدبخت بگوییم: «خدا تو را دوست دارد»، به او هیچ کمکی نمی‌کند، چون ناراحتی یا احساس بدبختی از این باور سرچشمه می‌گیرد که: «اگر حتی به رغم محبت خدا باز نمی‌توانی خوشحال باشی، پس هنوز شکست خورده‌ای.» باید این باور را کنار گذاشته از آنچه که در زیر گناه مزبور قرار دارد، یعنی بت‌پرستی مخصوص خود، توبه کنید.

۳. رویکرد «کاربرد انجیل» می‌گوید: مشکل شما این است که برای خوشبختی خود، در کنار مسیح به دنبال چیزی دیگری می‌گردید. این کار، شخص را با گناه واقعی که در زیر گناهان و احساسات بد مخفی شده‌اند، رویاروی می‌سازد. توبه از رد کردن فیض رایگان و پذیرش مسیح عملی است حزن‌آور و در عین حال مسرت بخش. پولس به ما می‌گوید که اسارت گناه همان زمانی که از زیر شریعت بیرون آمدیم، درهم شکسته شد. در کانون هر نظام مبتنی بر «عدالتی که از اعمال حاصل می‌شود»، بتی قرار دارد که ما در صدد «تحصیل» نجات خویش از طریق خشنود ساختن بت مزبور هستیم. هرگونه نظام بت‌پرستی طریقی است برای «زیر شریعت» قرار گرفتن. قدرت بت تنها موقعی در هم شکسته می‌شود که ما دریابیم که در مسیح عادل محسوب شده‌ایم. «زیرا گناه بر شما سلطنت نخواهد کرد، چونکه زیر شریعت نیستید بلکه زیر فیض» (رومیان ۱۴:۶). اگر در مورد خود به عنوان شخصی که «زیر فیض» است بیندیشید و بر همین اساس زندگی کنید، بدان معناست که

دیگر هیچ مخلوقی نمی‌تواند بر شما تسلط داشته باشد. در عوضش، شما می‌توانید از وجود آن مخلوقات بهره‌مند شوید.

رویکرد سوم را می‌توانید بدین ترتیب اعمال کنید:

نقاب از چهره بت‌ها بردارید.

ما باید به خاطر داشته باشیم که بت‌ها «هاله‌ای فریبنده» پیرامون خودشان به وجود می‌آورند. این ما هستیم که بت‌ها را تا جایگاه خدایی بالا برده‌ایم و آنها را در ابعاد معرفتی و احساسی بزرگ کرده‌ایم. به خاطر داشته باشید که ما بت‌ها را، بیش از آنچه در واقعیت هستند، در نظر خود عظمت و قدرت بخشیده‌ایم.

از همه مهمتر، از خود بپرسید وقتی (به هنگام خشم، ترس، دل‌سردی) با دل‌تنگی به سراغ بت‌هایتان می‌شتابید، چه پیغامی به خدا می‌دهید؟ پیغام شما حتما چیزی شبیه به این است: «خداوند، خوب است که تو را دارم، اما یک چیز دیگر هم هست که باید داشته باشم، چون بدون آن زندگی‌ام نه شاد خواهد بود و نه معنادار. اگر نتوانم آن را داشته باشم، سرخورده خواهم شد. تو برایم کافی نیستی. برای موفقیت، نیازمند این یکی هم هستم. در واقع، اگر تو این را از من بگیری، از تو روی‌گردان خواهم شد. تو اهل سازش هستی، اما این یکی، نه. هدف واقعی زندگی من همین است ... و اگر تو در بدست آوردنش به دردم نخوری، ممکن است به تو پشت کنم.»

مهم است که ببینیم واقعا چه می‌گوییم و اینکه، بی‌منطق بودن و غیرمنصفانه بودن آن را تشخیص بدهیم. لازم است ببینیم که چقدر در حق عیسی ناسپاس هستیم. و لازم است ببینیم که این برخورد ما، در نهایت، روش دیگری است برای روی‌گردانی از نجات‌دهنده‌مان عیسی و تلاشی برای مالک خود بودن.

از این گناه که در زیر همه گناهان دیگر پنهان شده، توبه کنید. این اتفاق باید در طی دو مرحله بیفتد:

- **انزجار از خود گناه:** «خداوند، من می‌بینم که این چیز به عنوان یک بت تا چه حد مشمئزکننده است. خدایم، این چیز به خودی خود شریر نیست ... دل من است که آن را چنان بالا برده که به چیز بد و شریری تبدیل شده ... از این به بعد نمی‌گذارم بر من مسلط باشد. این بت، زندگی مرا به ویرانی می‌کشانند. کسی که مرا عادل می‌شمارد، تو هستی نه این بت، تو ارباب و سرور من هستی، نه این بت. دیگر تحت کنترل آن نخواهم بود. زندگی من این بت نیست، من مجبور نیستم آن را داشته باشم. زندگی من مسیح است، باید تنها او را داشته باشم.»

- **از فیض و کار عیسی شادی کنید:** «خدایم، من همواره تلاش می‌کردم نجاتم را خودم به دست بیاورم و عدالتم را خودم بسازم. ولی نجات و عدالت من تو هستی. من در پسر تو پذیرفته شده‌ام! همه مشکلات من از آنجا ناشی می‌شوند که فراموش می‌کنم در عیسی چقدر محبوب، سرفراز، زیبا، ایمن، غنی، محترم، مقبول، در آغوش جا داده شده، و آزاد

هستیم. همهٔ راه‌های دیگر برای رسیدن به افتخار، احترام، محبوبیت و غیره، باطل هستند. بگذار چنان مسحور محبت تو شوم تا دیگر هیچ محبت دیگری نتواند بر من تسلط پیدا کند



پیوست پ: مباحثه اخیر

اخیراً بر سر مفهوم اصطلاح «مراعات شریعت» (یا «اعمال شریعت» در ترجمه قدیمی) در رومیان ۲۰:۳ و ۲۸، «چشم‌انداز جدیدی»^۴ شیوع پیدا کرده است.

بسیاری از مفسران بر این باورند که منظور پولس در اینجا فقط شریعت آیینی موسی است، یعنی چیزهایی مثل ختنه، قوانین مربوط به خوراک، و دیگر قوانینی که برای «طهارت» باید رعایت می‌شدند. بر طبق این دیدگاه، «اعمال شریعت» بجا آوردن امور اخلاقی در حالت کلی نیست، بلکه اقتباس از آداب و رسوم فرهنگی یهود و شاخصه‌های مرزبندی قومی است. به همین خاطر اشاره پولس نظام نجاتی نیست که مبنایش کسب عدالت از راه اعمال باشد (یعنی این ایده که برای عادل شدن در حضور خدا، باید از مجموعه قوانین بخصوصی اطاعت کرد). به عکس، بر اساس استدلال این دیدگاه، پولس با این اعتقاد که مسیحیان غیریهودی باید از شاخصه‌های قومی یهود پیروی کنند و به لحاظ فرهنگی، یک یهودی شوند، مخالف است.

بنابراین در «چشم‌انداز جدید» یهودیانی که پولس در رومیان ۲ و ۳ با آنها حرف می‌زند، ملی‌گرا هستند، نه شریعت‌گرا. و از این رو پولس با نجات از طریق اعمال مخالفت نمی‌کند، بلکه انحصارگرایی نژادی و قومی را رد می‌کند. این بدان معناست که منظور پولس در کتاب رومیان یا فشاری بر این نکته است که همه نژادها و طبقات اجتماعی به طور برابر «سر سفره خدا» می‌نشینند، چرا که همه ما در مسیح یک هستیم.

من زمان زیادی را صرف سنجش آرای هواداران و مخالفان این «چشم‌انداز جدید» کرده‌ام، و اعتقاد دارم که از جهات متعددی بسیار مفید است، اما نمی‌تواند در مقابل ماهیت رویکرد تاریخی و کلاسیک قد علم کند. در اینجا مجال تحلیلی عمیق وجود ندارد، و آنچه در پی می‌آید، یقیناً با این نیت نیست که به نوعی حرف آخر را بزند، بلکه این نوشته صرفاً جمع‌بندی‌های مرا به طور خلاصه دربر می‌گیرد.

در نهایت جدا کردن کامل شریعت‌گرایی از ملی‌گرایی و تصور اینکه آنها دو پدیده کاملاً جدا از یکدیگر می‌باشند، ممکن نیست. اعمال شریعت احتمالاً شامل مراعات شاخصه‌های مرزبندی فرهنگی (مثلاً: اتکا بر ختنه، ۲۵:۲-۲۹؛ ۹:۴-۱۲) هم می‌شود. و پر واضح است که در میان ایمان‌داران غلطیه هم این امر موضوعی جدی بوده، و حتی پتانسیل لازم برای بروز دودستگی در آن کلیسا و تضعیف انجیل را هم داشته است (غلاطیان ۱:۲-۱۶). اما ملی‌گرایی گونه‌ای از شریعت‌گرایی است. شریعت‌گرایی چیزی را به عنوان لازمه پذیرفته شدن کامل از سوی خدا، به عیسای مسیح می‌افزاید. برتری اخلاقی ناشی از انجام کارهای نیکو یا تکیه بر شجره نامه‌های نژادی و فرهنگی، در چنین روحانیتی ریشه می‌دواند و رشد می‌کند. مژده انجیل این است که ما به واسطه آنچه که مسیح انجام می‌دهد، نجات پیدا می‌کنیم، و نه با کارهایی که خودمان می‌کنیم و نه بخاطر آنچه هستیم. پس وقتی یهودیان فکر میکردند که هویت و هنجارهای فرهنگی‌شان، یعنی یهودی بودنشان، آنها را نجات می‌داد، آنها در واقع گونه‌ای از «خود رستگاری» را اقتباس کرده بودند. دستاورد انسانی به مبنایی برای کنار آمدن با خدا تبدیل شده بود.

این نکته‌ای کلیدی است که پولس اعمال شریعت را به "فخر کردن" ربط می‌دهد (رومیان ۳: ۲۷-۲۸). و در سراسر کلام خدا، "فخر کردن" در ارتباط با چیزی به کار رفته که شما بدان تکیه می‌کنید و از وجودش به خود می‌بالید (به ارمیا ۲۳: ۹-۲۴؛ اول قرن‌تینان ۱: ۳۱؛ مراجعه کنید). پولس می‌گوید که آنچه در پس پرده «اعمال شریعت» مخفی شده، فخر و یا توکل کردن به خودتان است. پس در عین حال که اعمال شریعت می‌تواند به معنای انکار بر «یا فخر کردن به» ملی‌گرایی باشد، اما مفهومی تنها به این خلاصه نمی‌شود. ملی‌گرایی گونه‌ای از «خود رستگاری» یا همان شریعت‌گرایی است. و منظور پولس از عبارت "اعمال شریعت" همین نکته می‌باشد.

پس در نهایت، کتاب رومیان را باید همچنان به عنوان «دفاعیه پولس از انجیل فیض رایگان در مقابله با به چنگ آوردن لطف خدا از طریق دستاوردها یا موقعیت‌های بشری» مطالعه کرد. «چشم‌انداز جدید» نمی‌تواند درک کلاسیک از رومیان را از میدان بدر کند. اما این بحث بر سر اصطلاح "اعمال شریعت" در هر حال، از دو جهت برای ما سودمند است.

اول، به ما نشان می‌دهد که کلیسا و جامعه مسیحی، با مهارت و زیرکی، می‌تواند انجیل را تضعیف کند. چشم‌انداز جدید نشان‌مان می‌دهد که آن عده از کسانی که "مسمی به یهود" بودند (رومیان ۲: ۱۷)، شریعت‌گرایان تمام‌عیاری نبودند که به صراحت مسیح را رد کنند.

در عوض، حرف آنها این بود که: «البته برای تحصیل نجات، وجود عیسی حیاتی و الزامی است، اما تنها ایمان داشتن به او برای پذیرفته شدن کامل از جانب خدا، کافی نیست. ما باید به مراعات طیف کاملی از رسوم آیینی و فرهنگی دین موسی ادامه بدهیم.» این یکی خیلی زیرکانه‌تر است.

به همین ترتیب، اخلاق‌گرایی مهلک نمی‌تواند تنها از طریق یک انکار ساده، بی‌پرده و آشکار آموزه عادل شمرده‌شدگی به ایمان محض در کلیساهای ما رشد کند. به احتمال بسیار قوی، روش تضعیف این حقیقت، تحمیل کردن روش‌های جدید برای انطباقات (سازش‌های) فرهنگی و یا سایر راه‌کارها می‌باشد.

دوم، این مباحثه به ما نشان می‌دهد که کتاب رومیان بیشتر به عنوان یک اثر آکادمیک در زمینه بحث‌های آموزه‌الاهیات مسیحی خوانده و استفاده شده است. در صورتی که دغدغه اصلی پولس فقط بروز آسفتگی در باورهای تعلیمی افراد نیست. وی عمیقاً نگران از هم گسیختگی در اتحاد و جامعه مسیحی است. آنچه که از اهمیت بسزایی برخوردار است، توجه زیاد کتاب رومیان به معضلات مردمی است که با داشتن پیشینه‌های فرهنگی و سنن دینی گوناگون، همچنان می‌توانند به عنوان مسیحیان در کنار یکدیگر در اتحاد زندگی کنند. حقایق انجیل تنها برای کسانی که در گوشه خلوت خود نشسته‌اند نیست، فقط برای تالارهای سخنرانی نیست، و تنها برای تزه‌های دکتر نیست. این حقایق اساسی زندگی روزمره، قلب و خانه، و اعضای جماعت مسیحی و همکاران شغلی را دربر می‌گیرند.

”رساله به رومیان کتابی است که با عوض کردن زندگی مردم، دنیا را دگرگون ساخته است. دعا می‌کنم تا این رساله شما را کمک کند تا پیغام انجیل را درک کرده، حیات تبدیل‌کننده آن را تجربه کنید.“

همچنانکه دکتر تیموتی کلر مطالعه بخش اول رساله به رومیان را آغاز می‌کند، از شما دعوت می‌کنیم به ما بپیوندید. ایشان شما را در درک مفاهیم کتاب یاری خواهند کرد و نشان خواهند داد که چگونه انجیل می‌تواند قلب و زندگی شما را دگرگون سازد.

در هر سن و مرحله از ایمان که باشید، چه حق‌جو، چه نوایمان، چه شبان، و چه معلم، این کتاب به عنوان یک منبع در اختیار شما قرار داده شده است. پس آن را

بخوانید. مطالعه این کتاب شما را یاری خواهد کرد تا در رساله شگفت‌انگیز رومیان ارزش گرانبهای بی‌گناه محسوب

شدن در حضور خدا را به عنوان یک نعمت بزرگ درک کنید.

بخورید. در کنار پرستش و تأملات روزانه شما در کلام خدا، این کتاب شما را یاری خواهد کرد تا در مسیح رشد کنید.

بخورانید. به هنگام موعظه و یا اداره یک گروه مطالعه کتاب مقدسی، این کتاب شما را راهنمایی خواهد کرد تا شنوندگان خود را در شرح، توضیح، و کاربرد رومیان ۱-۷ یاری کنید.

در هر مرتبه‌ای که باشید، و به هر صورتی که این کتاب را استفاده می‌کنید...

کتاب رومیان ۱-۷ برای شخص شما می‌باشد.

راستی

Fact Ministries, Inc.

www.factministries.org

